



ماهنامه روشنگر

Rowshangar

rowshangar1@yahoo.com

www.rowshangar.ca

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

Rowshangar Publication Vol.4, Issue. 37, June 2010

شماره ۳۷

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره ۳۷. ژوئن ۲۰۱۰

بدون شرح!



لرستان

تظاهرات ۲۲ خرداد و نقش آن در شکل گیری رهبری جدید

www.siamacsotudeh.com



سیامک ستوده

ارتجاع سپرده بودند و کسانی که آگاهانه در پی این رهبری افتاده و مردم را نیز به دنباله روی از آن دعوت می نمودند. و اما درس دیگری که می توان از تظاهرات ۲۲ خرداد گرفت، رابطه مستقیم میان درجه آگاهی مردم با نوع رهبری ایست که برای خود بر می گزینند. جنبش دمکراتیک و خودبخودی داخل ایران، که چندان هم خودبخودی نیست، با کنار گذاردن رهبری سبز و آگاهی به ماهیت آن، اکنون میرود و ناچار است تا متناسب با سطح تجریه و آگاهی جدید خود، رهبری متناسب با آنرا نیز برای خود پیدا نماید، و از این طریق، خود را برای نبردهای بعدی آماده و به شکل نو و موثرتری آرایش دهد. بنابراین، آنچه که در شرایط کنونی از اهمیت بالایی برخوردار می باشد، ادامه جنبش و روحیه مبارزه طلبی مردم برای در هم شکستن مقاومت رژیم در برابر خواست های خود است. اگر این مبارزه تا عقب نشاندن رژیم حتی به اندازه ی یک گام کوچک ادامه یابد، گامی که باسست کردن بندهای خفقان و سرکوب، موانع تشکل یابی توده ای طبقه کارگر، پیشروی آن در مبارزه طبقاتی، و شرکت سازمان یافته ی آنرا در جنبش ضد دیکتاتوری فراهم نماید، آنگاه نه تنها تحولی اساسی در نیروهای محرکه و شرکت کننده در جنبش دمکراتیک جاری بوجود خواهد آمد، بلکه این امر در ساختار رهبری جنبش نیز تاثیر بسزائی به جای خواهد گذاشت. ■

سیامک ستوده

سبز در کار توقف جنبش و ضربه زدن به آن موفق نگشته بود؟ و بنابراین، آیا ادامه جنبش علیرغم دعوت رهبری سبز به توقف آن، نتیجه بی توجهی مردم به این دعوت و به خود رهبری سبز نبود؟ و این امر خود ناشی از افشاگری های قبلی در مورد این رهبری توسط نیروهای پیشرو و بی اعتقاد کردن مردم به آنها و ایجاد این اعتقاد میان آنها که بدون این رهبری نیز می توان به مبارزه ادامه داد نبوده است. در اینجاست که می بینیم نقد و افشای رهبران سبز نه تنها منجر به ضعف جنبش نشده، بلکه دقیقاً با آزاد کردن آن از چنگ رهبری سازشکار و بازدارنده ی آن، مانع توقف جنبش و در نتیجه باعث تقویت و تداوم آن گشته است. و این باید درس بزرگی برای ما باشد که در آینده بدانیم در هر جنبشی، نقد و طرد عناصر سازشکار در آن، نه تنها باعث تضعیف جنبش نمی شود، بلکه شرط ضروری استحکام، تقویت و ادامه کاری ی آن می باشد.

بنابراین، تظاهرات ۲۲ خرداد، جدا از اعلام انفکاک نهائی مردم از رهبری سبز، حاوی درس آموزنده ای برای عقب افتاده ترین بخش اپوزیسیون نیز بود. هم برای مردمی که به ماهیت ارتجاعی و بازدارنده رهبری سبز واقف نبودند، و هم برای رهبران و احزابی که بطور تاکتیکی حمایت از رهبری سبز تا اطلاع ثانوی را تجویز نموده، بجای آگاه کردن مردم، با عمل خود، بر ناآگاهی و عقب افتادگی آنها مهر تایید زده، ابزار دست سیاست ارتجاعی رهبری سبز شدند، مردمی که ناآگاهانه دل به رهبری ی

آنزمان، همراه توده مردم، از آنها جدا خواهیم شد. اینها همانهایی بودند که در تظاهرات های خارج کشور با شعارهای سرنگونی طلبانه مخالفت کرده، همراهی با مردم داخل را مستمسک تکرار شعارهای عقب افتاده و ارتجاعی آنها قرار می دادند. جالب اینکه آنها امروز هم از پا ننشسته، برای مخفی نگاه داشتن خطا و کج روی خود، جدا شدن مردم از رهبری سبز را دلیلی بر صحت ادعای خود جلوه می دهند و می گویند ما نگفتیم که به تدریج خود مردم از آنها جدا می شوند و نیازی به انتقاد از آنها و تضعیف جنبش نیست؟ غافل از اینکه به این طریق واقعیت دنباله روانه ی خود از توده، آنهم از عقب افتاده ترین بخش آن، بخش متوهم به رهبری سبز، یعنی واقعیت همراه شدن با رهبری ارتجاعی در ترمز کردن حرکت مردم، و بعبارت دیگر، نفی نقش خود بعنوان نیروی پیشرو، نیروی نشان دهنده راه به مردم از پیش را، به نمایش می گذارند. بعلاوه، آنها توجه یه این ندارند که اگر در ۲۲ خرداد مردم علیرغم خواست رهبری سبز به خیابانها آمده، در خانه های خود نماندند، این همانا، در هر اندازه هم که باشد، ناشی از آگاهگری نیروهای پیشروی درون جنبش به منظور نشان دادن ماهیت سازشکارانه ی این رهبری بوده است. فی المثل، اگر در فقدان این نقادی ها مردم همچنان به رهبری سبز وفادار می ماندند، و بدعوت آنها پاسخ مثبت داده و در ۲۲ خرداد در خانه می ماندند، آیا تظاهرات ۲۲ خرداد، یعنی تداوم جنبش، واقعیت میافت؟ و آیا رهبری سازشکار

تظاهرات مردم در ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ جدا از هر چیز دیگر، موید یک امر بود: حرکت کاملاً مستقل مردم از رهبری سبز و کوبیدن آخرین میخ بر تابوت آن در جنبش اعتراضی مردم. این واقعیت اما، خود، آخرین نشان عملی بر آنچه بود که ما و دیگر نیروهای سرنگونی طلب، همواره و از همان ابتدا بر آن تاکید داشتیم: تضاد میان منافع رهبری ی بشدت ارتجاعی سبز با جنبشی که در راس آن قرار گرفته، نقش بازدارنده و سرانجام ایستادن آن در برابر جنبش و تلاش جهت سد نمودن آن. اما اگر این حقیقت برای نیروها و عناصر آگاه، از همان ابتدا، امری روشن و قابل پیش بینی بود، از نظر عناصر لیبرال، میانه رو و سازشکار امثال دکتر رهنما ها و محیط ها، آنها که در حمایت از رهبری سبز برای یک لحظه هم از پای نمی نشستند و بی وقفه ما و دیگران را به چپ روی، فقدان خرد سیاسی، و عدم درک واقعیات متهم می کردند، نوعی کفر گوئی و ندیدن عینیات تلقی می شد.

یکی از دلایلی که این عناصر و نیروها (یعنی بخشی از اپوزیسیون طرفدار سبز که به ارتجاعی بودن رهبری سبز معترف ولی به سبک حزب توده، به دفاع تاکتیکی از آن معتقد بود) برای توجیه حمایت خود از موسوی و کروبوی می آوردند این بود که، بگذارید خود مردم با تجربه ی عملی شان به حقیقت دست یافته، از آنها جدا شوند، و ما نیز که باید همواره در کنار مردم قرار گرفته از آنها حمایت کنیم،

درسهای انقلاب

برنامه جدید تلویزیونی سیامک ستوده در کانال پیام افغان

هر جمعه ۲۰:۳۰ تا ۴:۳۰ بعدازظهر به وقت ایران

۶ تا ۸ صبح به وقت تورنتو

لطفاً به داخل ایران اطلاع رسانی کنید!

برنامه تلویزیونی از سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

هر ۲ شنبه و ۴شنبه ۸ تا ۱۰ شب (بوقت واشنگتن)

باز پخش: ۲ یا ۳ بامداد روز بعد

تلفن: ۶۶۶۱-۲۳۷-۹۰۵

اگر کانال E۲ را ندارید، فرکانس زیر را جستجو کنید،

1206022000 ¾ Horizontal

برای دیدن برنامه از طریق اینترنت در سایت www.mardomtv.com

روی E۲ کلیک کنید.



ماهنامه روشننگر
Rowshangar
www.rowshangar.ca
rowshangar1@yahoo.com

Publisher : Roshangar

Editor in Chief : Siamac Sotudeh

Managing Editor : MF Shiravand

Editor : Alireza Darabi

Interactive Media : Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سر دبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، سندیه گو، دالاس

روشننگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. مطالب خود را به فارسی برای ما ارسال کنید. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مقالات مندرج در نشریه روشننگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها بوده و مسئولیت مطالب بر عهده نویسندگان آنها می باشد.

Tel:(905) 237-6661

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

خانم سیمین	تورنتو	100
خانم روناک	تورنتو	100
خانم فاطمی	تورنتو	20
خانم اشرف	تورنتو	20
آقای صبوری	آمریکا	80
خانم نادیا	آلبرتا	100
آگهی	تورنتو	100
آگهی	تورنتو	100
آقای ذبی	تورنتو	10
آقای سیروس	تورنتو	50
آقای سیامک	تورنتو	20
آقای شیراوند	تورنتو	50
آقای کامیار	تورنتو	20
-----	-----	-----
جمع		770



من درد مشترکم

مرا فریاد کن

رفقا دوستان و خواننده گان عزیز روشننگر ما در تلاش هستیم که روشننگر را در تیراژی وسیع و بالا در اروپا منتشر و پخش کنیم. ما از فرانکفورت شروع کردیم و الان در حال رشد در شهرهای دیگر آلمان و اروپا هستیم. استقبال گسترده خواننده گان و نایاب شدن نشریه در زمان کوتاه گواهی این امر است. کپی و چاپ نشریه تا کنون در آلمان فقط از طریق کمکهای مالی یکی دو نفر از رفقا انجام گرفته و این راه حل درازمدت نیست و آنهم بدو دلیل: اول مخارج چاپ نشریه فقط به دوش یکی دو نفر است و ثانيا چاپ آن در تیراژ کم بسیار گران است.

دوستان رفقا و خواننده گان عزیز

روشننگر نشریه است مستقل رادیکال و افشاگر و این ان چیز است که کمبودش بسیار احساس می شد و استقبال کم نظیر آن دلیل ساده اش هست. ما برای چاپ و پخش آن در اروپا به کمکهای شما هم برای چاپ و هم برای پخش نیازمندیم. کمکهای مالی شما هر چقدر که هم ناچیز باشد برای ما مهم و حیاتی است. هر ایورو و هر سنت شما تیر است بر پیکر جهل و خرافات بر پیکر مذهب و سیستم ضدبشری سرمایه داری حامی ان. شما می توانید کمکهای مالی خود را از اروپا و در اروپا به حساب زیر واریز کنید.

روشننگر اروپا

شماره حساب 305072536
 کد بانکی 500 502 01

Sparkasse Frankfurt/M
 Germany
 IBAN :

DE 58 5005 0201 0305 0725 36
 SWIFT-BIC : HELADEF 1822

آدرسهای تماس با روشننگر

CEES
P.O BOX 55338 300 Borough
Drive
Scarborough, Ontario
M1P - 4Z7
CANADA
Tel & Fax :
(905 237 66 61)
rowshangar1@yahoo.com

بهروز جاوید تهرانی، زندانی فراموش شده



آنگذر این جوان را فراموش کردیم که جوانیش تمام شد!

در ایران، این زندانی سیاسی ۱۷ اسفند ماه گذشته با یورش گروهی از ماموران بند یک (به ریاست حسن آخریان) همراه با ضرب و شتم به سلولهای انفرادی معروف به سگدونی منتقل شد که طی این مدت چند بار به اطلاعات زندان منتقل شده و توسط کرمانی و فرجی، رئیس و معاون اطلاعات زندان مورد شکنجه های جسمی قرار گرفته است.

علت فشارهای مضاعف بر بهروز جاوید تهرانی، ادامه اعتراضات این زندانی سیاسی در زندان و نارضایتی وی از حضور در بندهای جانین خطرناک می باشد. گزارش فعالین حقوق بشر همچنین خاطرنشان می سازد بهروز در اعتراض به انتقال خود به سلولهای انفرادی، شکنجه های جسمی اعمال شده و همچنین شرایط طاقت فرسا و غیر انسانی بند مذکور، از ۱۱ فروردین ماه در اعتصاب غذا بسر می برد و شرایط جسمی او به دلیل شکنجه های جسمی، شرایط غیر انسانی و اعتصاب غذا رو به وخامت گذاشته است. ■

بهروز جاوید تهرانی، پس از جریانات 18 تیر 78 در زندان است. یعنی بیش از ده سال. ده سال میدانی یعنی چه؟ میدانی اگر یک جوان را ده سال در بندی که تو میدانی چه بندی است به زنجیر کنند، چه می ماند از او؟

تقصیر نظام نیست. تقصیر حکومت نیست. تقصیر دولت آقای خاتمی و محمود احمدی نژاد هم نیست. شاهرودی و لاریجانی و سید علی خامنه ای هم تقصیری ندارند. من و تو هم که اصلا هیچ. به ما چه؟

تقصیر بهروز است. تقصیر همان جوان ده سال پیش است که برای آزادی فریاد زد. شاید برای من و تو. نمیدانم. عصر جمعه ما را خراب نکن. میخواست فریاد نزنند. به ما چه؟

بهروز جاوید تهرانی، آخرین زندانی بازمانده از قیام خونین ۱۸ تیر ۷۸، در اعتراض به انتقال خود به سلولهای انفرادی زندان گوهردشت و شرایط طاقت فرسا و غیر انسانی موجود، در هفتمین روز اعتصاب غذا بسر می برد. به گزارش تارنمای فعالین حقوق بشر و دموکراسی

چک کمک مالی خود را به نام:

Roshangar

و به آدرس روشننگر ارسال نمایند و یا از شماره حساب زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایند.

کانادا:

TD Canada Trust
Name: Roshangar
Acct. # 03152 004 79065218649
ABA (Rout No.): 026009593
Switch Code:
TDOMCATTOR

گزارش مالی این ماه:

مخارج این ماه 1130 (1075 \$
 خرج چاپ، 16\$ صندوق پستی، 12\$
 خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده
 که با توجه به 770 \$ کمک مالی 333
 دلار کسری داشته ایم. از اینرو، با
 توجه به 555\$ بدهی از ماه قبل، کل
 بدهی بالغ بر 888 دلار می شود که
 امیدواریم به همت دیگر خوانندگان
 روشننگر تسویه و ما از بار آن فارغ
 گردیم. در ضمن از سایر کمکهای
 رسیده از جانب خوانندگان در این ماه
 نیز بی نهایت متشکر و سپاسگزاریم.

فریادتان را برای ماندن می‌خواهیم و نه در سوگ رفتن

ساسان امجدی



اردیبهشت" نشسته‌اند که همه، اعمال ارباب از سوی رژیم با ابزار اعدام فعالان کرد را آرام و بی سر و صدا پذیرفته‌اند و به آن چون امری معمول می‌نگرند.

پس از آنکه خبر اعدام سه شورشی، سه تروریست، سه ضد انقلاب و هر آنچه که در پس نوشته‌هایشان آنرا زیرکانه به تصویر خواهید کشید، در خبرگزاری فارس منتشر شد، آنگاه دیگر خواهان تجمع افرادی انگشت شمار در جلو سفارت خانه‌های ایران در کشورهای اروپایی و پایین کشیدن پرچمی سه رنگ و به اهتزاز در آوردن پرچم سه رنگ دیگری نیستیم.

پس از آنکه اعتصاب غذای یک محکوم به مرگ، سرنوشتش را با مرگ پیوند زد، خواندن مقالات جان سوز، گزارش های تفصیلی از سحرگاه اعدام و "کردستان، تهران با توست" مشمژ کننده می‌نمایند.

پس از آنکه چشمها به جهان فرو بسته شد برگزاری کمپین ها، محکوم نمودن رسای اعدام ها، صدور بیانیه‌ها و تفسیر چرایی اعدام ها سخن گفتن از گفتا نی را به یاد خواهد آورد که خود با استناد به قانون و شرع به چوبه دار می‌سپارد.

پس از برافراشتن طنابی و سلب حیاتی، تلاش برای انجام گفت گو با مادران و خواهرانی که پیکری برای در آغوش کشیدن نمی‌یابند بالا رفتن از مناره سرهای بریده را به اذهانمان تلقین مینماید.

این را نمی‌خواهند، این را نمی‌خواهیم...

اگر اراده‌ای برای تغییر، عاطفه‌ای برای تداوم زندگی و صدایی برای فریاد دارید در تلاش برای ماندن بسرانید و نه در سوگ رفتن. ■

و ایستارهایی است که ریشه در تاریخ دارد.

حبیب الله گلپری پور زندانی عقیدتی محکوم به اعدام در حالی بیستمین روز از اعتصاب غذای خود را سپری می‌کند، که به جز چند پایگاه اطلاع رسانی با کاربر حداکثر 100 نفر، رسانه دیگری حاضر به پوشش وضعیت وخیم و رویارویی وی با مرگ نشد.

محی الدین آزادی فعال حقوق بشر کرد، در حالی سیزدهم روز از اعتصاب غذای خود را به پایان برد که به جز چند فعال کرد، برای دیگری غریب و ناشناخته ماند.

حبیب الله لطیفی، زینب جلالیان و شیرکوه معارفی در حالی به انتظار سرنوشتی چون "19

به اعدام پس از سه ماه را همچنان منکر می‌شود و سخنی دوستانه از "ژولیت بینوش" خطاب به همکارش را روشنگری و دفاع از کرامت انسانها میخواند.

فیلتری که تیتز اول ابرر سا نه‌ها را به بیانیه‌ها و مواضع پی در پی این و آن اختصاص می‌دهد و اشاره به مرگ مشکوک یک زندانی سیاسی کرد پس از 18 سال حبس را مخالف مشی و اصول نانوشته خود می‌پندارد.

فیلتری که نه آزادی رسانه‌ها و عقاید را بلکه "حق حیات انسانها" را مشمول خودی و دیگری می‌داند. فیلتری که هست و نمیتوان منکر شد، و البته خود محصول باورهای کلیشه‌ای نشأت گرفته از عقاید

حبیب الله گلپری پور زندانی سیاسی کرد محکوم به اعدام بیستمین روز از اعتصاب غذای نامحدود خود را سپری کرد

در حالیکه تنها سه هفته از اعدام 5 فعال سیاسی و در میان آنها 4 فعال

کرد می‌گذرد، تجمع ها ، اکسیون ها، اعتصاب ها، بیانیه‌ها و مقالات در اعتراض به اجرای این احکام از سلیمانیه تا کابل و از قاره اروپا تا آمریکا را درنوردید.

اما انگار باید بپذیریم که عواطف و احساسات بشر دوستانه فعالان و مدعیان حقوق برابری انسانها تنها تحت تحریک فضای پس از فجایع متبلور می‌شود و در آستانه بروز آن چندان متأثر و برانگیخته نمی‌گردد و یا حداقل میزان برانگیختگی آن در عبور از فیلتری که تفتیش عقاید و باورهای محکومین به "سلب حیات" را نشانه میرود به میزان قابل توجهی افول می‌کند. فیلتری که فعال سیاسی کرد را تجزیه طلب، تروریست و شورشی مینامد.

و فعال "پارس" را روزنامه‌نگار، مدافع حقوق بشر، اصلاح طلب و معتقد به حل دموکراتیک مسائل.

فیلتری که خطر اجرای حکم 16 محکوم به اعدام را زیاد جدی نمی‌گیرد و به جای آن استغای پنج گوینده زن در تلویزیون الجزیره را برجسته می‌کند.

فیلتری که انعکاس خبر مربوط به 20 روز اعتصاب غذای یک زندانی سیاسی کرد محکوم به اعدام را ناروا میداند و گزارش لحظه به لحظه از اعتصاب غذای سه شهروند درجه یک را رسالتی راستین و وظیفه‌ای بدون چون و چرا میداند.

فیلتری که مفقود شدن یک زندانی سیاسی محکوم

تجمعات و اعتراضات در تورنتو و ریچموند هیل

۱۵ جون ۲۰۱۰ - روشنگر

• در روز شنبه 5 و 12 ماه جون 2010 به دعوت "ستاد مبارزاتی خانه ایران"، ایرانیان تبعیدی درشهر تورنتو تجمع کرده و با سر دادن شعار بر علیه جمهوری اسلامی از پلازای ایرانیان به سمت میدان "مل لستمن" راه پیمایی کردند.

• در روز دوشنبه 7 ماه جون 2010 در اعتراض به نمایش فیلم "به رنگ ارغوان" ساخته امید وزارت ارشاد و سپاه پاسداران، ابراهیم حاتمی کیا، ایرانیان آزاده در مقابل ساختمان مرکز هنری ریچموند هیل - محل نمایش فیلم - تجمع کردند و بر علیه جمهوری اسلامی، برگزار کنندگان پرشیا فیلم و حامیان آن، شعار سر داده و سخنرانی کردند.

• در روز دوشنبه 7 ماه جون 2010 نیروهای سرنگونی طلب بر علیه جمهوری اسلامی، در امتداد خیابان یانگ راهپیمایی کرده و در میدان "مل لستمن" تورنتو تجمع اعتراض کردند.

توضیح: همچنین در همین روز جمعی در مرکز شهر تورنتو و در مقابل سی سی بی (رادیو و تلویزیون کانادا) برگزار شد. ابتدا بنا بود که این گردهمایی اعتراضی به شکل زنجیره انسانی (هر کس با پرچم و شعار خود



تظاهرات در مقابل ساختمان مرکز هنری ریچموند

- غیر از پرچم جمهوری اسلامی) و با همراهی نیروهای سرنگونی طلب در روز پنج شنبه 10 جون 2010، در امتداد خیابان یانگ در نزدیکی میدان "مل لستمن"، صورت گیرد. اما گروههای: کمیته همبستگی با مردم ایران (اصلاح طلبان سبز)، ندای صلح و آزادی، دفتر برون مرزی کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی و سایت حقوق بشری، فعالین اکثریتی - توده ای.... در نشست پشست پرده و با آگاهی به این امر که نیروهای سرنگونی طلب در همین روز در میدان "مل لستمن" گردهمایی را ترتیب داده اند، مکان و تاریخ این گردهمایی را از روز پنج شنبه 10 جون 2010 به روز دوشنبه 7 ماه جون 2010، تحت نام "مدنیت" و به قصد حذف نیروهای سرنگونی طلب تغییر دادند.

• در روز شنبه 12 جون 2010، به مناسبت اولین سالگرد "انتخابات" دهمین دوره ی ریاست جمهوری اسلامی ایران، به دعوت "کمیته همبستگی با مردم ایران" (اصلاح طلبان سبز) در کوئینزپارک - تورنتو، با حمایت گروه های "مدنی"، گروهی از ایرانیان تجمع کردند. بر خلاف برنامه های سال گذشته این کمیته، در این برنامه هیچگونه پرچم جمهوری اسلامی به چشم نخورد - حتی دوچرخه سواران هم پرچم جمهوری اسلامی با خود نداشتند.

اعتصاب عمومی در کردستان؛ دستاوردها و درسها

سیف خدایاری



فرصت هایی مانند دوم اسفند 77 بار دیگر مسلسل هایشان را بروی مردم گشودند تا بوی باروت و خون از حافظه مردم پاک نشود. در دهه سوم این نبرد به محیط جهنمی " کار " در مرزها و تعرض به معیشت مردم کشیده شده است و مردم هر روزه شاهد قتل، تعقیب و مجروح شدن عزیزان خود در محیط کار هستند. اعتصاب عمومی تمام بهانه ها برای آتش گشودن به تجمعات مردمی را از دست رژیم در آورد.

دستآورد مهم دیگر این اعتصاب عدم اعتنای مردم به جریاناتی بود که می خواستند این حرکت را در چهارچوب " جنبش سبز" و

ادامه سیاست سرکوب و مرعوب کردن مردم است. چوبه های دار و جوخه های اعدام دستگاه ارباب مردم است. جمهوری اسلامی هر روزه اعدام می کند. درست یک روز قبل از اعدام این 5 نفر فعال سیاسی، شش نفر دیگر به " بهانه " حمل یا قاچاق مواد مخدر اعدام شدند. متأسفانه به علت " عادی " شدن پدیده اعدام به نظر می رسد جامعه حساسیت چندانی به " اعدام های غیر سیاسی " ندارد و یا اهمیت زیادی به اعدام قربانیان مواد مخدر، قتل و جنایت ندارد. با توجه به سیاست ارباب و سرکوب هر اعدامی برای جمهوری اسلامی ابزار سیاسی است و باید از سوی جامعه با همان



حساسیت پیگیری شود. باید توجه وجدان های بیدار جامعه را از " اعدام های سیاسی " فراتر برد. نباید مجازات اعدام را به اعدام سیاسی و غیر سیاسی تقلیل داد.

اعتراض به حکم اعدام باید به لغو مجازات اعدام منتهی شود. اعتصاب عمومی و اعتراض به اجرای اعدامها حرکتی انقلابی و شایان تقدیر

رویدادهای پسا انتخاباتی قرار دهند. کربوبی و موسوی با عشوه های شتری از " بدون آنکه توضیحات روشن کننده ای از اتهامات و روند دادرسی و محاکمات به مردم داده " و " جرم آنها به دلیل علنی نبودن دادگاه و عدم رعایت آیین و دادرسی و قانون برای هیچ کسی محرز نشده " گلایه کردند تا با آتش خشم مردم آتش سبز مسموم



است اما در تغییر جهت سیاست های جمهوری اسلامی بی تأثیر و یا کم تأثیر است. حرکت های اعتراضی پس از اعدام درجه ای از همبستگی بین آحاد جامعه بوجود می آورد که می تواند ماتریال خوبی برای سازماندهی یک حرکت اعتراضی قوی تر، منسجم تر و فعال تر برای مبارزه علیه اعدام و به تبع آن تعرض وسیع و همه جانبه علیه جمهوری اسلامی بوجود آورد. این حرکت باید به سازماندهی و ایجاد تشکل تبدیل شود. اعتصاب فرصتی بود تا نیروهای دخیل در سازماندهی آن هنر و فن سازماندهی را به کار گیرند. این تجربه ها که به هزینه گزافی حاصل شده است باید در مقابله با اجرای اعدام و بویژه برای نجات عزیزانی که شبخ مرگ روی سر آنها قرار دارد بکار گرفته شود.

حرکت اعتراضی مردم نشان داد که تنها خود آنها می توانند حرکتی واقعی و عینی علیه اعدام داشته

اعتصاب عمومی روز 23 اردیبهشت 89 در کردستان در اعتراض به اجرای حکم اعدام 5 نفر از زندانیان سیاسی از جمله اقدامات اعتراضی مردم آزادیخواه و رادیکال است که در چند سال اخیر در کردستان انجام گرفته است. این حرکت اعتراضی مانند سایر تحرکات سیاسی باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد و دستاوردها و درسهای آن در اختیار طبقه کارگر و انسانهای آگاه و آزادیخواه قرار گیرد. این نوشته کوتاه تلاشی در این جهت است.

دستاوردها: اولین دستآورد اعتصاب نمایش وجدان بیدار جامعه در مخالفت با اعدام است. سالهاست در کردستان به یمن قطب آزادیخواه و رادیکال، اعدام را قتل عمد دولتی می دانند و خواهان لغو مجازات اعدام هستند. مخالفت با اعدام یکی از عرصه های مبارزه است که افراد زیادی را حول پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی که بطور هژمونیک در دست چپ و کمونیستها است، گرد آورده است. امروز درجه آزادیخواه بودن افراد در جامعه کردستان با معیارهایی مانند مخالفت با اعدام، احترام به حقوق کودک، آنتیست بودن، آزادی زن و احترام به انسان سنجیده می شود. خوشبختانه این باورهای رادیکال در جامعه کردستان به درجه زیادی نهاده شده است. کمونیستها و آزادیخواهان کردستان در ده سال گذشته در مراسم های روز زن، روز کودک، روز کارگر و سایر تجمع های اعتراضی مانیفست خود علیه اعدام و سایر مصائب جامعه اختناق زده را اعلام کرده اند. اعتصاب روز 23 اردیبهشت فرصتی بود تا بار دیگر و در ابعاد میلیونی این خواست انسانی اعلام شود.

همانگونه که اعدام به چهره زشت جمهوری اسلامی تبدیل شده، مخالفت با اعدام نیز سمبل تعرض به جمهوری اسلامی است. دیماه سال گذشته مردم سیرجان این تعرض را با حمله به چوبه های دار و سوزاندن بساط اعدام نشان دادند. به این اعتبار اعتصاب اخیر نمایش قدرت مردم در مقابله با جمهوری اسلامی نیز بود. تمام افرادی که در جامعه کردستان زندگی می کنند این را به خوبی می دانستند که این حرکت در تقابل با جمهوری اسلامی شکل گرفته است. این اعتصاب سمبل تنفر مردم آزادیخواه در کردستان از جمهوری اسلامی بود.

تاکتیک مناسب در مخالفت با جمهوری اسلامی از دیگر دستاوردهای این اعتصاب بود. جامعه کردستان به حکم ادامه انقلاب در شوراها، سنگرهای شهر و ده در دهه اول پس از انقلاب 57 و در نتیجه فضای سنگین میلناریزه، جامعه ای زخم خورده از فاشیسم اسلامی است. در سی سال گذشته جمهوری اسلامی از هیچ فرصتی برای به خاک و خون کشیدن اعتراضات مردم دریغ نکرده است. در دهه اول پس از انقلاب آتش زدن خانه های مردم، دستگیری و اعدام جوانان به خاطر در دست داشتن اعلامیه احزاب امری عادی و روزمره بود. در دهه دوم اندکی از تعرض آشکار و ملیتانت کاسته شد اما جمهوری اسلامی که تا چنگ و دندان در کردستان مسلح است در

دبی شهر بردگان

بخش چهارم

نوشته شده توسط جان هری / ترجمه سیف خدایاری



می کند. قلبشان بین افتخار از طرفی و ترس از طرف دیگر تقسیم شده است." دقیقاً بعد از گفته او یک مهماندار خندان نزدیک می شود و می پرسد برای نوشیدن چی میل دارید. او یک کوکا سفارش می دهد.

۶. مباحثات دبی

یک گروه در دبی هست که حرف زدن از آزادی درباره آنها درست بنظر می رسد. اما این تنها گروهی است که دولت می خواهد آنها را آزاد بگذارد- گی ها.

در زیرزمین یک هتل مشهور بین المللی، توی تنها کلوپ احتمالی گی ها در شبه جزیره عربستان خزیدم. در آنجا با اتحاد بین المللی تاپ کوتاهاها و بازوهای ورقلمبیده برخورد کردم که می رقصیدند و اکستاسی بالا می انداختند. انگار در سوهو جشن گرفته اند.

یک جوان ۲۵ ساله اماراتی با موهای سیخ سیخ می گوید "دبی بهترین کشور جهان اسلام برای گی هاست!" دستش را دور کمر شوهر ۳۱ ساله اش انداخته و می گوید "ما زنده هستیم و می تونیم همدیگر رو ببینیم، چیزی که برای اکثر عربها امکان پذیر نیست." گی بودن در دبی غیر قانونی است و ده سال زندان را به دنبال دارد. اما کلوبهای غیر رسمی برای گی ها در دسترس است و در آنجا مردها دور هم جمع می شوند. انگار از پلیس نمی ترسند. یکی از آنها می گوید "ممکن است پلیس کلوب را هم ببندد، اما فقط ما را متفرق می سازند. پلیس کارهای دیگری دارد که دنبالش برود."

تقریباً در هر شهر بزرگی، افراد گی راهی برای پیدا کردن یکدیگر دارند. اما دبی جای امنی برای همجنس گرایان منطقه خلیج شده است. جایی که آنها می توانند در امنیت نسبی زندگی کنند.

صالح سرباز لاغر اندامی از ارتش عربستان، برای کنسرت گروه کولد پلی اینجا آمده است. او می گوید "دبی برای گی ها محشر است. در عربستان در ایام جوانی "تک جنسی" بودن سخت است. زنها را از ما گرفته اند و هر جوانی به نوعی گی است. اما آنها فقط می خواهند با پسرهای پانزده تا بیست و یک ساله سکس داشته باشند. من بیست و هفت سالمه و دیگه پیر شده ام. می خواهم گی های واقعی را پیدا کنم و اینجا بهترین محله. تمام گی های عرب می خواهند در دبی زندگی کنند." با این حرفها صالح رقص کنان دور یک پسر آلمانی می چرخد که بازوهای کلفت و خنده ای گنده دارد. ■

بقیه در شماره بعد...

جدید مطبوعات، رسانه ها را از گزارش هر چیزی که به دبی یا اقتصادش، آسیب برساند منع کرده است. به این ترتیب به روزنامه ها منابع پرزرق و برق داده شده است تا درباره رشد شاخص های اقتصادی حرف بزنند."

در اینجا همه درباره امواج اسلام گرایی به عنوان تهدیدی جدی حرف می زنند که بطور قطعی اگر توصیه ها جدی گرفته نشود به ظهور می رسد. امروزه هر امام جمعه ای بوسیله دولت منصوب می شود و هر خطبه ای شدیداً توسط دولت کنترل می شود تا ملایم تر گردد. اما محمد با عصبانیت می گوید "اینجا فعلاً شاهد اسلام گرایی نیستیم. اما فکر میکنم اگر مردم را کنترل کنند و راهی برای ابراز خشم شان ندهند بروز خواهد کرد. مردمی که همیشه به آنها گفته شود خفه شوید، روزی منفجر خواهند شد." روز بعد یکی دیگر از مخالفان را دیدم.



عبدالخالق عبدالله، استاد علوم سیاسی در دانشگاه امارات. عصبانیت او نه بخاطر اصلاحات سیاسی، بلکه از زوال هویت اماراتی هاست. او در بین طرفداران خود به راهنمایی صریح اللهجه وکمیاب در بیان عقاید شهرت دارد. عبدالخالق با افسردگی می گوید "در اینجا گسستی وجود دارد. این شهر کاملاً متفاوت از چیزی است که زمان تولد من در ۵۰ سال قبل بود." او به توریست های غربی و ساختمان های درخشان نگاهی می اندازد و می گوید "آنچه که امروز می بینیم در رویا هم نمی دیدیم، هیچ وقت فکر نمی کردیم که این چنین پیشرفته و الگویی برای سایر کشورهای عربی شویم. مردم دبی به شهرشان افتخار می کنند و حق هم دارند اما هنوز ... " سری تکان می دهد و ادامه می دهد "در درونمان، می ترسیدیم از اینکه شهر مدرنی می سازیم. اما داریم آن را به سرمایه گذاران می بازیم." عبدالخالق می گوید "هر اماراتی هم نسل من با زخمی در درون زندگی

بی سی گفته بود که این کشور براساس سیستم بردگی بنا شده است. خودش می گوید "پلیس مخفی مرا گوشه ای کشیدند و گفتند خفه شو و گرنه کارت را از دست می دهی و بچه هایت هم نمی توانند سر کار بروند. اما چگونه می توانم ساکت باشم؟"

گواهی وکالت و پاسپورتش را توقیف می کنند و به گفته خودش در زمره یکی از زندانیان کشور در می آید. "من و بچه هایم در لیست سیاه قرار گرفته ایم، روزنامه ها هم اجازه ندارند چیزی درباره من بنویسند"

می پرسم: چرا دولت اینچنین علاقه مند به دفاع از سیستم بردگی است؟

در جواب توضیح مفصلی می دهد "دولت مالک بیشتر کمپانی هاست، بنابراین آنها مخالف قوانین حقوق بشران چون سودشان را پایین می آورد. به نفع آنهاست که کارگران برده بمانند. در

گذشته فشاری بر دولت بود، کورسویی از دمکراسی در دبی وجود داشت که توسط شیخ ها به زور گرفته شد. در سه دهه گذشته، بازرگانان شهر با هم علیه شیخ سعید بن مکتوم المکتوم (حاکم وقت دبی) متحد شدند و اصرار داشتند که باید آنها امور بازرگانی دولت را در دست بگیرند. فقط چند سال طول کشید و شیخ با حمایت بریتانیا آنها را جارو کرد. امروز هم شیخ محمد کشور را به یک دولت - اعتبار تبدیل کرده است، شهری که سرتاسر با وام ساخته شده است. دبی ۱۰۷ درصد نسبت به درآمد کل کشور بدهکار است. اگر همسایه غرق در نفت، دسته چک اش را بیرون نکشیده بود، قطعاً دولت منفجر می شد."

محمد بر این باور است که این وضعیت آزادی را بیشتر محدود می کند. "اکنون ابوظبی ارکستر را تنظیم می کند که از دبی خیلی محافظه کارتر و بسته تر است. روز به روز آزادی در حال نابود شدن است. اخیراً قوانین

توضیح مترجم: نظام سرمایه داری گند و کثافت اش را به تمام سلولهای جامعه از سیدنی تا سیاتل و از دبی تا ناشناخته ترین روستاهای نپال گسترش داده است. در دو دهه گذشته دنیای سرمایه داری به خاطر گرد و خاکی که از ویرانه های سرمایه داری دولتی بلوک شرق بپا خاسته بود، دنیا را در چنبره تبلیغات ضد انسانی خود فرو برد.

از سال گذشته و با عروج بحران اقتصادی که از تبعات نظام سرمایه داری است زندگی به مراتب دهشتناک تری بر میلیونها انسان در پنج قاره تحمیل شده است. دبی نمونه عینی این زوال و تباهی است. در این گزارش همه جانبه که جان هری از ژورنالیست های موفق ایندپندنت تهیه کرده است، تمام جنبه های ضد انسانی نظام سرمایه داری را می توان دید. ترجمه این گزارش را به طبقه کارگر ایران بویژه کارگران عسولیه که در مکانی مشابه با "سوناپور"، در نبردی نابرابر با سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند، تقدیم می کنم.

۵. مخالفان

در اینجا ما با نیم رخ دیگری از اقلیت اماراتی ها مواجه می شویم. گروه کوچک مخالفان زیرزمینی که تلاش می کنند شیخ ها رابه خاطرقوانین شیدانه به چالش بگیرند. دشمن شماره یک دیکتاتوری دبی را ملاقات کردم. محمد المنصوری که ردای سفید بر تن دارد و چهره ای جدی دارد. به عنوان مقدمه می گوید "غربی ها اینجا می آیند و با دیدن قصرها و ساختمان های مرتفع فکر می کنند که ما آزاد هستیم. اما کل این تجارت، کل این بناها متعلق به کیست؟ اینجا یک دیکتاتوری است. خانواده سلطنتی فکر می کنند مالک کشور هستند و مردم هم بردگان آنها هستند. اینجا اصلاً آزادی وجود ندارد."

داخل تنها رستوران عربی این قصر می رویم و المنصوری تمام چیزهای ممنوعه را به من می گوید. حرفهایی که گفتن آنها در دبی منجر به زندانی شدن افراد می گردد. محمد می گوید "در دبی و از یک خانواده ماهیگیر به دنیا آمده ام، پدرم درسی فراموش نشدنی به من آموخته است. هیچگاه دنبال گله نرو، خودت فکر کن." المنصوری با یک پیشرفت معجزه آسا وکیل شده است و در مدت کوتاهی به ریاست انجمن قضات رسیده است، سازمانی که برای اعمال فشار بر قوانین دبی برای مطابقت با قوانین بین المللی حقوق بشر ایجاد شده است. اما بعدها و بطورناگهانی مورد غضب شیخ محمد واقع شده است. او در گفتگو با دیده بان حقوق بشر و بی

مذهب سلب مسئولیت از تفکر و عقلانیت است

حضور قدرتمند فعالین حزب کمونیست

کارگری ایران در آی ال او، در رسانه

های جهان بازتاب گسترده ای یافت



آکسیون اعتراضی و قدرتمند فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در افتتاحیه نود و نهمین کنفرانس سازمان جهانی کار (آی ال او) بازتاب گسترده ای در رسانه ها داشت. تصاویر و خبر مربوط به این اعتراض در رسانه های خبری مختلف جهان منعکس شده است. در تمام این رسانه ها اعلام شده است که اعضای حزب کمونیست کارگری ایران به حضور جمهوری اسلامی در کنفرانس جهانی کار اعتراض کرده و خواهان اخراج جمهوری اسلامی از سازمان جهانی کار شده اند .

به این ترتیب برای نخستین بار خواست اخراج جمهوری اسلامی از سازمان جهانی کار در ابعاد گسترده ای در رسانه های جهان از آمریکای شمالی، آمریکای لاتین تا اروپا و آسیا انعکاس یافته است. دهها رسانه خبری جهان با درج عکسهای فعالین حزب، صدای اعتراض میلیونها نفر در ایران را از زبان حزب کمونیست کارگری ایران در جهان انعکاس دادند. وال استریت ژورنال عکس اعتراض فعالین حزب در آی ال او را بعنوان یکی از عکسهای مهم روز انتخاب کرده است .

برخی از رسانه های خبری جهان که این اعتراض را انعکاس داده اند عبارتند از : آسوشیتد پرس، یاهو نیوز، وال استریت ژورنال، ایندیا تایمز، یو اس تودی، دی لایف، دالاس مورنینگ نیوز، روزنامه و رسانه خبری تصویری سوئیسی ۲۰ مینوتس آنلاین، شبکه خبری ترکیه تارز حیر و روزنامه ترکی بیاض گازاته، تاپیک پرس، آگر پرس، شرکت تلویزیونی آرکانسس، گرین یل پیج، فابرس (هوم پیج رهبران بیزینس جهان) و نیوز رادیو ۶۲۰.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران بازتاب گسترده خبر اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در آی ال او را، در رسانه های جهان یک موفقیت و یک سکوی پرش در جهت انزوای هر چه بیشتر جمهوری اسلامی از مجامع بین المللی میداند. ما این موفقیت را به مردم ایران تبریک گفته و تضمین میدهیم به هر شکل ممکن برای انعکاس پیام انقلاب مردم ایران در جهان و انزوای سیاسی جمهوری اسلامی به تلاش و مبارزه خود ادامه دهیم.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

۴ ژوئن ۲۰۱۰

به مناسبت سی امین روز اعدام زنده یادان فرزاد کمانگر ، شیرین علم هولی ،

فرهاد و کیلی ، علی حیدریان و مهدی اسلامیان

به دست جلادان حافظ رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

دایه سلطنه عزیز!

شما به درستی و با قلب بزرگی که دارید گفته اید که:"فرزاد الان دیگر فقط فرزند شما نیست ،او فرزند تمام ایران است." چه طرز تفکر زیبا ، جملات عالی و بینظیری ، چه فکر و ایده والا و انسانی در این کلمات نهفته میباشد. درود بر شما و وسعت احساس و درک و آگاهیتهان که مانند دیدگاه وافکار و احساس فرزاد تمام مرزهای ساختگی زمینی و قراردادی و رنگها و نژادها را در نوردید و به پیوند و همبستگی با نسل بشری و انسانیت در کلیت آن رسید.

بالاخر از همه فرزاد الان فرزند تمام جهان ستم دیده و استثمار شده و آزادیخواه میباشد. اسم فرزاد کمانگراز مرزهای ساختگی که سیستمهای سرکوب و استثمار برای بشریت ستم دیده ساخته اند گذر کرده است و فرزاد شخصیتی جهانی و آشنا و سمبل رهایی برای تمامی انسانهای آگاه ومبارز و انقلابی در سطح جهان شده است.

چه چیزی باشکوه تر و بالاتر از این برای شما که فرزندی بدینگونه شجاع ومبارزو آگاه را در دامن خود پرورش دادید. چیزی بالاتر و پرارزش تر از این نمیتواند برای شما وجود داشته باشد. تربیت فرزندی توسط شما که نامش قلب همه انسانهای کمونیست ،آگاه ، انقلابی ، مبارز و آزادیخواه را روشن میسازد.بقول نیماپوشیج شاعر بزرگ و گرانقدر:» یاد بعضی نفرات روشنم میسازد .قوتم میبخشد جرئتم میبخشد.«آری فرزاد کمانگرازاینگونه نفرات بود که یادش و راهش همیشه ما را روشن میسازد و جرئت می بخشد .

دایه سلطنه گرامی!

شما الان فرزندان و فرزادهای بیشماري درسراسر جهان دارید.درخیمان میتوانند با زور و اعدام برای مدتی صدا ها را در گلو خفه کنند و فرزادها را از شما و مادران بسیاری بگیرند .اما آنها قادر نیستند که برای همیشه به اینگونه جنایتها ادامه دهند . فرزاد کمانگر اکنون به تاریخ پر شکوه و سترگ مبارزات بشری برای مبارزه در راه از بین بردن استثمار و ستم و بدست آوردن آزادی تا پای جان و در دفاع از انسان استثمار شده پیوسته است و این را هیچ دشمن و دولتی که به قتل و انسان کشی دست زده و میزند نمیتواند از شما بگیرد.تبریک به شما که فرزاد را در دامن خود با ارزش گذاری به اینگونه پرنسیبهای والای بشری پرورش دادید.با سپاس از اینکه شما مادر عزیزو گرامی فرزاد،ما را با قلب بزرگتان درسوگ زنده یاد فرزاد کمانگر عزیزبا خودتان شریک دانستید. با احترام فراوان:

بنفشه کمالی

19 خرداد 1389 برابر با 9 ژوئن 2010

خاص.یک زن آگاه ، یک مادر مهربان و پر افتخار که میخواهد به همه جهانیان دفاع به حق خویش واحساس خود را نشان دهد و بیان کند. و شما چه زیبا و قاطعانه به درستی و به زیبایی این مسئولیت دشوار و بزرگ را به عهده گرفتید.کاری را که انجام دادید برازنده شما و فرزاد میباشد. فرزاد کمانگر ما اگر زنده بود بدون شک به شما بیشتر از هر شخص دیگری افتخار میکرد. البته بعد از شما به دانش آموزان محبوب خود هم و به تمام بشریت آگاه و با وجدان که به دستگیری و شکنجه و اعدام او و یارانش اعتراض کردند.

دایه سلطنه عزیز ما!

تمام انسانهای دوستدار کمونیسم ، سو سیالیزم ،عدالتخواه و آزادی طلب ، فرزاد را با نامه های بسیار زیبا ،سرشار از پیامهای انسانی ، آزادیخواهانه و لطیف و ادبی اش ، با شعرهایش و با مقاومتش در برابر ارتجاع هار و عنان گسیخته اسلامی شناختیم و میشناسیم . از لحظه ای که اولین نامه فرزاد این انسان مبارز و آگاه را خواندم ، نتوانستم او را که از ارزشهای والای انسانی و از فراموش شدگان و ستمدیدگان جامعه دفاع و یاد میکرد فراموش کنم . مثل من و با من انسانهای بیشماري در ایران و جهان پیوندی عمیق با فرزاد و افکار و عواطف انسانی او احساس کردند. فرزاد کمانگر جزیی از وجود انسانهای آگاه و مبارز و آزادیخواه ش هزاران انسان در ایران و جهان با فرزاد همراه و همفکر و هم ایده اند ، همه وجدانهای بیدار و جانهای شیفته ، همه کسانی که شرافت انسانی و عشق به رهایی بشر در بند و استثمار شده برایشان مهم بود درنامه های فرزاد ، ایده ها و آرمانها و اهداف خویش را خواندند و لمس کردند. فرزاد نشان داد و ثابت کرد که در سخت ترین ، غیر انسانی ترین و دشوارترین شرایط ، در زیر شکنجه و حکم مرگ و تهدید به اعدام ،همیشه یک اصل مهم انسانی و انقلابی را باید مد نظر داشت وآن این است که با جانپان اسلامی و کارگزاران ، استثمار کنندگان و با گردانندگان این سیستم ضد کارگر و آدمکش کنار نیامد وبرای نجات جان خویش چانه نزد و سر تسلیم در مقابل آدمکشان فرود نیآورد.

زنده یاد فرزاد و سایر جانباختگان در برابر ارتجاع اسلام و سرمایه تسلیم نشدند و با مقاومت خویش صدای وجدان همه بشریت تحت ستم ، استثمار زده ، آگاه ، مقاوم و مبارز شدند. او برای نجات خود در برابر ارتجاع تسلیم نشد و از آرمانهای والای انسانی دفاع کرد و به همین دلیل است که قلبهای تمامی بشریت آگاه و با وجدان از غم از دست دادن او و یارانش در اندوهی عظیم فرو رفته است.

برای مادر فرزاد کمانگر

برای دایه سلطنه

یاد بعضی نفرات

روشنم می دارد

قوتم می بخشد.

ره می اندازد

و اجاق کهن سرد سَرایم

گرم میآید از گرمی عالی د مشان

نام بعضی نفرات رزقِ روحم شده است

وقت هر دلتنگی

سویشان دارم دست

جرئتم می بخشد.

روشنم می دارد. نیما پوشیج

برای دایه سلطنه عزیزکه همچون کوه شاهو استوار، مقاوم و سرشار اززندگیست وهمه مادران و پدرانی که در سوگ از دست دادن عزیزان خویش دردی سنگین وفرا تحمل انسانی را باید به دوش بکشند. برای همه مادران و پدرانی که با شوک وارد شده به جسم و جان خویش ازخبر اعدام جگرگوشه هایشان درگیر میباشند و هرگز و هرگز درد و رنج عظیم ناشی از دست دادن عزیزانشان را نمیتوانند فراموش کنند .زیرا که در قانون طبیعت این امر مسلم وجود دارد که پدران و مادران زودتر از فرزندان خود از دنیا خواهند رفت و در روانشناسی نیز ثابت شده است که مادران و پدران همیشه خود را برای اینکه توسط فرزندانشان به خاک سپرده شوند آماده میکنند و نه بر عکس.هیچ پدر و مادری خود را برای مرگ زودرس فرزند خویش نمیتواند آماده کند آنهم مرگی که نه بر اثر بیماری و بلایای طبیعی ، بلکه در نتیجه قتل عمدی که توسط دولت صورت گرفته باشد. پذیرفتن اینگونه مرگها و از دست دادنها در واقع بسیار دشوار و تاحدودی غیر ممکن است.

دایه سلطنه عزیز !

برای من شما سمبل همه مادران مبارزان نسل جدید میبا شید .با اجازه من هم شما را دایه (به زبان کردی مادر) خطاب میکنم . شما الان برای من و بیشمار انسانهای مبارز دایه عزیزی هستید که با حضور موقر و مقاوم و مهربان و استوار خوددر دفاع از فرزندان و تمامی آرمانهای عالی که او داشت ، سمبلی از انسانیت ،عشق و پایداری شده اید. برای من هم، مثل خلیلها ، از روزی که شما را با در بغل داشتن عکس فرزاد در جلوی سینه اتان دیدم ، وجودی واقعی و ملموس شدید. جهره مهربان ، با وقار و مصممتان را از آن لحظه به بعد نتوانستم فراموش کنم. چه با افتخار و مصم و مهربان عکس زنده یاد فرزاد عزیزمان را بر سینه میفشاریدبا افتخار و وقار و غرور

به جهنم که جعفر پناهی

اعتصاب غذا کرد!

نوشته "سلی تا" از فیس بوک

من هم کلافه ام از زندانی شدن پناهی. و اشکم در آمد از کتک خوردن نوری زاد. در بند. و با بند بند وجودم به خود می لرزم و از خود می گسلم و تنم می خواهد بال بشود، همه بال بشود بیاید بالای اوین و بگیرد و ببرد بالاتر رهايشان کند راحت.

اما این را می نویسم برای تو..تویی که در بندی و نامت را نمی دانم..تویی که معروف نیستی و اسمت یا محمد است یا مریم..لبريخته از هزار محمد و مریم دیگری..برای آن تویی دارم داد می زنم..داد می زنم..داد می زنم که نه نامی از تو دارم و نه نشانی..نه من و نه داوران جشنواره ی کن..نه صندلی خالی جشنواره به نامت هست و نه ژولیت ببینش برایت گریه می کند..ای تویی که اعتصاب غذا کردنت برای زندان بان تنها حکم صرفه جویی دارد..ای تویی ناشناخته، تویی تو، ای تویی که کتک زدنت تفریح است و هیچ واکنشی بر نمی انگیزد؛ نه اندام کبودت؛ نه ضربه مغزی ب سرت، نه شکمت اگر پاره شود و زیر دست و پای زندان بان اگر بمیری کسی حتا نامت را هم نخواهد دانست.

ای تویی که بازجو تنش نمی لرزد که هر سیلی صدایی است که متکثر می شود.. و روزی هزار سیلی به تو می زند و خیالش راحت است..تویی که واکنش جهانی آنقدر با تو بیگانه است که شب با آفتاب..نه نامی داری، نه نشانی، نه خانواده ات دهانشان به بلندگو ها می رسد؛ نه خودت جان نامه نوشتن داری..نه وکیلی نه کسی، کاری.. تو را می گویم که یک جایی گوشه ای افتاده ای و در سوراخ نموری غرقی در گنداب..تویی را می گویم که نامت بی نشان است و متعددی و بسیاری..آی تو را می گویم تو..غذای هرز زندان بان را بخور..از زیر در نفس بکش و جان بکن زنده بمانی چون مرگت تنها بادی است در بیداد..و نامت تنها اسمی است بر سنگی..سنگی بر گوری.

زنی در عربستان سعودی

مأموران منکرات را با شلیک گلوله

فراری داد

۵ خرداد ۱۳۸۹

شهرزادنیوز:

زنی با شلیک گلوله به سوی مأموران پلیس مذهبی، امر به معروف و نهی از منکر، آن ها را مجبور به فرار کرد.



به گزارش رسانه‌های عربی، مأموران در تعقیب زنی بودند که مخفیانه مردی را ملاقات می کرده و افزون بر آن هنگام رانندگی در شهر نیز پشت فرمان اتومبیلی دیده شده بوده است؛ که هر دو عمل در عربستان ممنوع است.

گزارش روزنامه الوطن در این باره حاکیست که این زن 40 ساله و قتی-مور دهجوم فردا پلیس قرار گرفت، با تفنگ جنگی به سوی آنان شلیک کرد و به این وسیله مرد همراه او توانست بگریزد.

طبق گزارش السبق، پلیس عربستان سرانجام توانست این زن سوری تبار را دستگیر کند. شوهر وی، از اتباع عربستان، از مقامات خواسته است که تابعیت همسرش را لغو کنند. یکی از پسرانش نیز اعلام آمادگی کرده است که مادرش را به خاطر "رفتار شرم آورش" به قتل برساند.

■ ■ ■

نفرت می‌کنیم. اما آن هنگام نیز که لاف می‌زنیم و خودشیفته‌ایم، باز این وجه احمدی‌نژادی وجود ماست که نمود می‌یابد. احمدی‌نژاد تحقیر شده‌ای است که خود تحقیر می‌کند. سرشار از نفرت است، اما کرامت دارد..به موضوع نفرت اش که می‌نگرد، می‌پندارد مبعوث شده است تا او را از ضلالت نجات دهد.

احمدی‌نژاد نماینده‌ی سنتی است جهش‌کرده به مدرنیّت. او مظهر عقب‌ماندگی مدرن ما و مدرنیّت عقب‌مانده‌ی ماست. او اعلام ورشکستگی فرهنگ است.

احمدی‌نژاد نشان فقدان جدیت ماست. آن زمان که در قم گفت، هاله‌ی نور او را دربرگرفته، حق بود که حجج اسلام این حجت را جدی گیرند، عمامه بر زمین کوبند، سینه چاک کنند و لباس بر تن او بردند تا تکه‌ای به قصد تبرک به چنگ آورند. آن زمان که از دستیابی به انرژی هسته‌ای در آشپزخانه سخن گفت، حق بود مکتب ها و دانشگاه‌ها تعطیل می‌شدند، حق بود بر سر در آموزش و پرورش می‌نوشتند «این خراب‌شده تا اطلاع ثانوی تعطیل است» و آموزگاران از شرم رو نهان می‌کردند.

احمدی‌نژاد از ماست. طرفداران او نیز همولایتی‌های ما هستند. میان احمدی‌نژاد با گروهی از رهبران اپوزیسیون فرق چندانی نیست. در روشنفکری ایرانی هم نوعی احمدی‌نژادیسیم وجود دارد، آن جایی که یاوه می‌گوید و در عین غیر جدی بودن، سخت جدی می‌شود. در وجود چپ افراطی ایران، از دیرباز احمدی‌نژادی رخنه کرده است منهای مذهب، یا با مذهبی که گفتار و مناسک دیگری دارد. افسران لوس‌آنجلس همگی مقداری احمدی‌نژاد در درون خود دارند.

احمدی‌نژاد نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ی «مردمی» جمهوری اسلامی ایران است، جنبه‌ای که اکثر منتقدان آن نمی‌بینند، زیرا هنوز از انتقاد از دولت به انتقاد از جامعه نرسیده‌اند و از همدستی‌ها و همسویی‌های دولت و جامعه غافل‌اند. اکنون همه چیز با تقلب و کودتا توضیح داده می‌شود. تقلبی صورت گرفته، که ابعاد آن را نمی‌دانیم. برای این که نیروی پوپولیسم فاشیستی دینی را نادیده نگیریم، لازم است همه‌ی تحلیل‌ها را بر تقلب و کودتا بنا نکنیم. رای احمدی‌نژاد یک میلیون هم باشد، بایستی ریشه‌ی اجتماعی فاشیسم دینی را جدی بگیریم.

■ ■ ■

معرفی محمود احمدی نژاد

در روزنامه ی : ۸ صبح چاپ افغانستان

عنوان مقاله : پدیده‌ی احمدی‌نژاد!

احمدی‌نژاد پدیده‌ی غریب و هم هنگام آشنایی است. رفتار او در چشم بسیار کسان یادآور برخورد خشن و توهین‌آمیز یک جوانک بسیجی تفنگ به دست در برابر شهروندان محترمی است که چنان تحقیر می‌شوند که دیگر جهان را نمی‌فهمند. شان اجتماعی‌شان، ارج فرهنگی‌شان و منش و سلیقه‌ی‌شان لگدکوب می‌شود، به زندگی خصوصی‌شان تجاوز می‌شود، و دستگاه تبلیغاتی مدام از در و دیوار جار می‌زند که باید شکرگزار باشند که در کشورشان این «معجزه‌ی هزاره‌ی سوم» رخ داده است. احمدی‌نژاد حاشیه را بسیج می‌کند تا مرکز قدرت را تقویت کند، مردم مستمند را به دنبال ماشین خود می‌دواند و آنان می‌دوند، در حالی که به عابران دیگر تنه می‌زنند و هیاهو و گرد و خاک می‌کنند. محمود احمدی‌نژاد از تبار آن سلاطینی است که مدام در حال جهاد بوده‌اند. او خزانه‌ی مرکز را تهی می‌کند، تا سرحدات را نه آباد، بلکه از نو تصرف کند و به حلقه‌ی ارادت درآورد. او مهندس نظام است، اما نه از آن مهندسانی که در ابتدای حکومت اسلامی در خدمت ملاها درآمدند تا سازندگی کنند و معجزه‌ی پیوند ایمان و تکنیک را به نمایش بگذارند. در ابتدا تکنیک در خدمت ایمان بود. در مورد احمدی‌نژاد، ایمان خود امری تکنیکی است. او رمالی است که داکتر-مهندس شده است. در ذهن او جن و اتوم، معجزه و سانتربفورژ، معراج و موشک در کنار هم ردیف شده‌اند. احمدی‌نژاد به همه درس می‌دهد. او ختم روزگار است... در مجلس آخوندی هم درس دین می‌دهد. پیش لوطی هم عنتربازی می‌کند.

احمدی‌نژاد ترکیبی از رذالت و ساده‌لوحی است. او مجموعه‌ای از بدترین خصلت‌های فرهنگی ما را در خود جمع کرده، به این جهت بسی خودمانی جلوه می‌کند: دروغ می‌گوید و ای بسا صادقانه. غلو می‌کند، زنگ است و تصور می‌کند هر جا کم آوردی، می‌توانی از زرنگی‌ات مایه بگذاری و جبران کنی.. در وجود همه‌ی ما قدری احمدی‌نژاد وجود دارد و درست این آن بخشی است که وقتی با آزدگی از عقب‌ماندگی‌مان حرف می‌زنیم، از آن ابراز

مذهب مردم را متقاعد کرده که : مردی نامرئی در آسمانها زندگی می کند

که تمام رفتارهای تو را زیر نظر دارد،

لحظه به لحظه آن را و این مرد نامرئی لیستی دارد از تمام کارهایی که تو نباید آنها را انجام دهی،

و اگر یکی از این کارها را انجام دهی،

او تو را به جایی می فرستد که پر از آتش و دود و سوختن و شکنجه شدن و ناراحتی است

و باید تا ابد در آنجا زندگی کنی، رنج بکشی، بسوزی و فریاد و ناله کنی

ولی او تو را دوست دارد ! ...

"جورج کارلین "

برای توسعه حقوق بشر، لازم است با هر نوع تبعیضی مبارزه کرد

جعفر بهکیش

تاریخ مبارزه برای تمکین دولت جمهوری اسلامی به مبانی حقوق بشر را که دنبال کنیم، در خواهیم یافت که تلاشهای بستگان زندانیان سیاسی و کشته شدگان در سی و یک سال گذشته، برگی زرین از این مبارزات است. در زمانی که همه فعالین حقوق بشر، تحت فشارهای جمهوری اسلامی ترک وطن کرده و یا مجبور به سکوت شده بودند، این بستگان زندانیان سیاسی و کشته شدگان بودند که برای بهبود شرایط زندانها و یا تحقق عدالت تلاش می کردند. به خاطرات مادر ریاحی، مادر لطفی، مادر میلانی، مادرپنجه شاهی و بسیاری از مادران دیگر نگاهی بیاندازید، تا بدانید، که این زنان چگونه رنج زندان و فشارهای گوناگون را تحمل می کردند، اما برای نجات جان فرزندان خود و برقراری عدالت از پای ننشستند. پای صحبت همسران زندانیان و کشته شدگان بنشینید تا بدانید چگونه، به تنهایی بار یک زندگی را بر دوش کشیدند و در همان حالی که مردان بسیاری در زیر فشار زندگی کمر خم کرده بودند، باز پای در راه داشتند تا به اداره زندانها، دفاتر مسئولین حکومتی و مجلس و دیگر نهادها مراجعه کنند تا اعتراض خود به تبعیضهایی که بر علیه همسران آنان روا میدارند اعتراض کنند و پس از اعدام همسرانشان، با برگزاری مراسم بزرگداشت و حضور درخواران و دیگر گورستانها، به تلاش خود برای تحقق عدالت ادامه داده اند. به کودکان زندانیان و کشتگانمان بنگرید، که چگونه در آن فضای خوف انگیز رشد و نمو می کردند و امروز صدای اعتراض خود را بر علیه ظلمی که در حق پدران و مادرانشان روا داشته اند بلند کرده اند. آیا این تلاشها بخشی از جنبش حقوق بشر در ایران نیست؟ اگر تلاشهای بستگان زندانیان سیاسی و کشتگانمان برای کشف حقیقت و جستجوی آنان برای برقراری عدالت، بخشی از جنبش حقوق بشر نمیباشد، از خود باید سؤال کنیم که چه اقدام دیگری میتواند با این نام شناخته شود؟ و چگونه سکوت کسانی که خود رامتعهد و ملتزم به اصول، معیارها و راه کارهای حقوق بشر اعلام می کنند، در برابر فشارهایی که بر بستگان قربانیان وارد میشود، توضیح داد؟

تایستان نزدیک است و بیم آن میرود که جمهوری اسلامی اقدامات شدیدتری را بر علیه بستگان قربانیان نقض حقوق بشر در ایران انجام دهد. آیا بستگان قربانیان نقض گسترده حقوق بشر در دهه شصت و پس از آن باز هم تنها خواهند ماند؟

□□□

اسلامی روبرو بوده اند. تعداد دفعاتی که بستگان اعدام شدگان را بازداشت کردند و یا از حضور آنان بر مزار فرزندانمان ممانعت نمودند و یا مراسمهای سالگرد قربانیان را بر هم زده اند، از شماره بیرون است. تنها لازم است پای درد دل یکی از مادران نشسته باشید، تا بدانید که این سیاست رسمی جمهوری اسلامی برای به فراموشی سپرده شدن آن جنایتها می باشد. جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی می داند که برای آنکه آن جنایتها از حافظه مردم کشورمان و جهان پاک شود، لازم است تا بستگان قربانیان را وادار به سکوت نماید. باید رابطه آنان را با جامعه قطع نموده تا داستان جنایتها انجام شده، به گوش شهروندان نرسد. اما این سیاست، تنها به بستگان قربانیان دهه شصت مربوط نمی شود، همین سیاست در مورد بستگان قربانیان قتلهای سیاسی پائیز ۷۷ و یک سال گذشته دنبال شده است. زمانی که خبر بستری شدن مادر لطفی به دلیل هجوم ماموران اطلاعاتی به منزل ایشان را شنیدم و سپس سکوت رسانه های اصلاح طلب را شاهد بودم، از خود پرسیدم آیا جرس و دیگر اصلاح طلبان "به تساوی حقوقی کلیه شهروندان در برابر قانون صرف نظر از دین، جنسیت، دیدگاه سیاسی و نحوه زندگی خصوصی آنها باور" دارند (درباره ما- جرس)؟ اصلاح طلبان از کدام حقوق بشر صحبت می کنند؟ همچنین، چرا برخی از شناخته شده ترین فعالین حقوق بشر، در مقابل تبعیضهای که از جانب اصلاح طلبان بر علیه بسیاری از قربانیان نقض گسترده حقوق بشر در ایران و بستگان آنانتهتا به دلیل" عقاید و وابستگی سیاسی" قربانیان اعمال شده و میشود، سکوت می کنند؟ مگر دفاع از حقوق بشر، به یک معنی، جز مبارزه با تبعیضهای رایج در جامعه است؟

به تابستان نزدیک می شویم و سالگرد کشته شدگان اعتراضهای یک سال گذشته و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در راه است. بر هم زدن مراسم خصوصی مادر لطفی شاید نشان از آن باشد که دولت قصد دارد که با شدت عمل بیشتری نسبت به سالهای گذشته، از برگزاری هر گونه مراسم یادبود برای قربانیان جنایتهای سی و یک ساله گذشته، جلوگیری نماید. سکوت سایت جرس و دیگر سایتهای وابسته و نزدیک به جریان اصلاح طلب و سکوت چهره های شناخته شده اصلاح طلب در مقابل این نوع از اقدامات بر علیه دگر اندیشان و بستگان آنان، راه را برای اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی هموارتر خواهد کرد.

خبر را برای سایت جرس و روز ارسال کردم. بیفایده بود. گردانندگان جرس و روز این خبر را نادیده گرفتند. در این چند روزه با خود کلنجار رفته ام که چگونه این افراد که خود را مدافع حقوق بشر می دانند چشم بر حمله به منزل مادر لطفی که سبب بستری شدن ایشان در بیمارستان شده است، بسته اند؟ آیا آنان این اقدام را نقض حقوق بشر نمی دانند؟ بستگان قربانیان از جمله مادران خاوران از سال شصت، با چنین سیاستی از جانب جمهوری اسلامی روبرو بوده اند...

اخبار روز

سه شنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۹ - ۱ ژوئن ۲۰۱۰ : www.akhbar-rooz.com

چندی قبل در جمعی دوستانه از سایت های وابسته به اصلاح طلبان انتقاد می کردم که در گزارش موارد نقض حقوق بشر در ایران، سیاستی تبعیض آمیز را دنبال می کنند و برای نمونه مسئله چشم بستن این سایتها بر بازداشت و فشارهایی که از طرف جمهوری اسلامی بر دگر اندیشان وارد می شود را ذکر کردم. یکی از دوستان پرسید آیا فلان خبر را برای این سایتها ارسال کردید، در پاسخ گفتم که وظیفه یک سایت حرفه ای

این است که خبرها را جستجو کرده و منتشر نماید. خبر بر هم زدن بیست و دومین مراسم سالگرد اعدام انوشیروان لطفی که اینبار به دلیل فشارهای وزارت اطلاعات تنها با حضور بستگان نزدیک خانم فروغ تاجبخش (مادر لطفی) در منزل شخصی ایشان برگزار شده بود، در وب سایتها منتشر شد. انتظار داشتم که سایتهای وابسته به اصلاح طلبان از جمله جرس که خود را "به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی ملازم آن متعهد" (درباره ما- جرس) می داند، این خبر را منتشر نمایند. این انتظارم بی حاصل بود. به یاد صحبتهایم با آن دوست اقدام که می گفت به عوض انتقاد، بهتر آن بود که خبر را برای سایتهای اصلاح طلبان ارسال می کردم. با خود گفتم شاید حقیقتی در آن گفته باشد. خبر را برای سایت جرس و روز ارسال کردم. بیفایده بود. گردانندگان جرس و روز این خبر را نادیده گرفتند. در این چند روزه با خود کلنجار رفته ام که چگونه این افراد که خود را مدافع حقوق بشر می دانند (تنها به این اعتبار که خود این ادعا را دارند)

چشم بر حمله به منزل مادر لطفی که سبب بستری شدن ایشان در بیمارستان شده است، بسته اند؟ آیا آنان این اقدام را نقض حقوق بشر نمی دانند؟

بستگان قربانیان از جمله مادران خاوران (که مادر لطفی از شناخته شده ترین آنان هستند) از سال شصت، با چنین سیاستی از جانب جمهوری

بخشی از مقاله:

سهیلا وحدتی

اطلاعاتی ها در میان ما

خارج نشین ها چه می کنند؟

سایت: اخبار روز

چهره سازی

حکومت جمهوری اسلامی در اولین گام برای نفوذ در میان مخالفین خود، چهره سازی می کند. یعنی برخی افراد را که حاضر به همکاری با اطلاعات شده اند، یا از آغاز اطلاعاتی بوده اند، دستگیر و زندانی می کند، به آنها حکم زندان می دهد، و کم کم نام این افراد به عنوان فعالین مخالف جمهوری اسلامی بر سر زبان ها می افتد. پس از مدتی، دیگر کسی نمی پرسد که سابقه فعالیت این فرد چه بوده و کارنامه ی تلاش های او چیست، بلکه فقط زندان رفتن او کافی است که چهره ای مورد قبول به عنوان مخالف جمهوری اسلامی باشد و همه جا پذیرفته شود. چه بسا فعالین خارج کشور برای نجات او تلاش کرده و کمک می کنند که او را به خارج کشور بیاورند، همانطور که بسیاری از فعالین مورد پیگرد را در خروج از کشور کمک می کنند.

اطلاعاتی ها با بدست آوردن اطلاعات مشخص از هویت، نقش و عملکرد افراد مختلف، بهترین راه های نفوذ را در میان گروه های مختلف شناسایی می کنند.

به دست گرفتن مدیریت حرکت

یکی از موفق ترین کارهای اطلاعات جمهوری اسلامی، مثل سازمان اطلاعات هر کشور دیگری، به دست گرفتن مدیریت حرکت است. این حرکت می تواند مدنی یا اعتراضی یا سیاسی باشد. به دست گرفتن مدیریت می تواند با نفوذ در یک حرکت موجود صورت بگیرد و فرد نفوذی در میان گروه نقش کلیدی را بدست گیرد، یا اینکه خود اطلاعات می تواند حرکت های موازی حرکت های اعتراضی و مدنی را سامان دهد و خود آنها را مدیریت کند تا اینکه یک، در جذب نیرو با حرکت اصلی رقابت نموده و آن حرکت اصلی را به تدریج از جریان خارج سازد و دو، مدیریت حرکت را بصورت کامل در دست داشته باشد تا ضمن اینکه بظاهر حرکتی وجود دارد، در عمل هرگز به بنیان حکومت لطمه نزند و سوپاپ اطمینانی وجود داشته باشد که کاملاً بی خطر است...

- متن کامل مقاله با نظرات خوانندگان در شماره روشننگر 38

اولین روحانی جهان اولین شیادی بود که به اولین ابله رسید. «ولتر»

Saudi Clerics Advocate Adult Breast-Feeding Updated

Dana Kennedy

Contributor

extremists are not really folks from the fringe. They are more mainstream than Mr. Awad thinks, because they are doing exactly what their prophet did, which is to kill anyone who dares insult Islam or its prophet. Following in the footsteps of the greatest Muslim is what most Muslims should do, right?

But as deplorable as the threats of these 'extremists' are, I find it more appalling that Mr. Awad quietly attempts to sneak in false information to venerate Muhammad. His actions and the actions of men like him are far more dangerous than the ones he calls extremists who attempt to kill people that have insulted Islam or Muhammad.

Mr. Awad and his comrades continue to hide the truth from Muslim youth who trust the judgment of these men. Instead of giving them insight into what the real Muhammad did, they distort facts to demonize everyone who stands up against them and un-masks the truth. Muhammad was a leader of people. He brought a religion that today unites billions of people.

However, he was a man, and all men are deeply flawed. He made mistakes, committed atrocities, and did injustices. History has recorded all of these. Mr. Awad and his comrades can either write about the real Muhammad and desensitize these youth so they won't fall into the trap of Muahmmmed's cult of personality, or they can continue to lie about facts and stoke the fire of hatred. The choice is theirs.

But while they're figuring this out, they need to keep their hands off the First Amendment. Freedom of speech is enshrined in the US Constitution for a reason. This is America, not Pakistan or Saudi Arabia. If Mr. Awad can't deal with freedom, if he can't respect the US Constitution, then maybe he should find a more suitable country to immigrate to.

□□□

AOL News (June 5) -- Women in Saudi Arabia should give their breast milk to male colleagues and acquaintances in order to avoid breaking strict Islamic law forbidding mixing between the sexes, two powerful Saudi clerics have said. They are at odds, however, over precisely how the milk should be conveyed.

A fatwa issued recently about adult breast-feeding to establish "maternal relations" and preclude the possibility of sexual contact has resulted in a week's worth of newspaper headlines in Saudi Arabia. Some have found the debate so bizarre that they're calling for stricter regulations about how and when fatwas should be issued.

Sheikh Al Obeikan, an adviser to the royal court and consultant to the Ministry of Justice, set off a firestorm of controversy recently when he said on TV that women who come into regular contact with men who aren't related to them ought to give them their breast milk so they will be considered relatives.

"The man should take the milk, but not directly from the breast of the woman," Al Obeikan said, according to Gulf News. "He should drink it and then becomes a relative of the family, a fact that allows him to come in contact with the women without breaking Islam's rules about mixing."

Obeikan said the fatwa applied to men who live in the same house or come into contact with women on a regular basis, except for drivers.

Al Obeikan, who made the statement after being asked on TV about a 2007 fatwa issued by an Egyptian scholar about adult breast-feeding, said that the breast milk ought to be pumped out and given to men in a glass.

But his remarks were followed by an announcement by another high-profile

sheik, Abi Ishaq Al Huwaini, who said that men should suckle the breast milk directly from a woman's breast.

Shortly after the two sheiks weighed in on the matter, a bus driver in the country's Eastern Region reportedly told one of the female teachers whom he drives regularly that he wanted to suckle milk from her breast. The teacher has threaten to file a lawsuit against him.

The fatwa stems from the tenets of the strict Wahhabi version of Islam that governs modern Saudi Arabia and forbids women from mixing with men who are not relatives. They are also not allowed to vote, drive or even leave the country without the consent of a male "guardian."

Under Islamic law, women are encouraged to breast-feed their children until the age of 2. It is not uncommon for sisters, for example, to breast-feed their nephews so they and their daughters will not have to cover their faces in front of them later in life. The custom is called being a "breast milk sibling."

But under Islamic law, breast milk siblings have to be breastfed before the age of 2 in five "fulfilling" sessions. Islam prohibits sexual relations between a man and any woman who breastfed him in infancy. They are then allowed to be alone together when the man is an adult because he is not considered a potential mate.

"The whole issue just shows how clueless men are," blogger Eman Al Nafjan wrote on her website. "All this back and forth between sheiks and not one bothers to ask a woman if it's logical, let alone possible to breast-feed a grown man five fulfilling breast milk meals."

"Moreover, the thought of a huge hairy face at a woman's breast does

not evoke motherly or even brotherly feelings. It could go from the grotesque to the erotic but definitely not maternal."

Al Nafjan said many in the country were appalled by the fatwa.

"We have many important issues that need discussing," Al Nafjan told AOL News Friday. "It's ridiculous to spend time talking about adult breast-feeding."

Unlawful mixing between the sexes is taken very seriously in Saudi Arabia. In March 2009, a 75-year-old Syrian widow, Khamisa Mohammed Sawadi, living in the city of Al-Chamil, was given 40 lashes and sentenced to six months in prison after the religious police learned that two men who were not related to her were in her house, delivering bread to her.

One of the two men found in her house, Fahd, told the police that Sawadi breast-fed him as a baby so he was considered a son and had a right to be there. But in a later court ruling, a judge said it could not be proved that Fahd was her "breast milk son." Fahd was sentenced to four months in prison and 40 lashes, and the man who accompanied him got six months and 60 lashes.

The original adult breast-feeding fatwa was issued three years ago by an Egyptian scholar at Egypt's al-Azhar University, considered Sunni Islam's top university. Ezzat Attiya was expelled from the university after advocating breast-feeding of men as a way to circumnavigate segregation of the sexes in Egypt.

A year ago, Attiya was reinstated to his post.

□□□

دین، افساری است که به گردن تان می اندازند،
تا خوب سواری دهید، و هرگز پیاده نمی شوند،
باشد که رستگار شوید...
«کائوچو»

The Truth About Muhammad and Freedom of Speech

Josh Shahryar

**Journalist and Human Rights Activist
May 21**

From Huffington Post

In my years as a journalist and commentator on Islam, terrorism, the Middle East, and human rights, I have read tons of news and opinion. Go through the material that is churned out as news and opinion daily for a few years and you'll see how many lunatics are out there using freedom of speech to spew garbage all over the place. I've seen dozens of articles that not only defy logic and insult your intelligence but that are also factually incorrect in an in-your-face kind of way. But nothing compares to what is written these days in defense of Islam and the cruelty of Muslims.

One such opinion piece caught my attention exactly an hour after the May 20 "Everybody Draw Mohammed Day" protest ended. (For those who are unaware of this, this was a protest during which people drew cartoons of Muhammad and posted them on their blogs or social networking websites of choice in protest of extremist Muslims who threaten to abolish freedom of speech. Thousands of people participated.)

Nihad Awad, the Executive Director of the Council on American-Islamic Relations, has penned this piece criticizing Everybody Draw Mohammed Day. To give you some context, the EDMD protest was in response to Comedy Central censoring an episode of South Park last month that depicted Muhammad, the prophet of Islam. The South Park controversy, however, has deeper roots that I will explain in a minute. To say that Mr. Awad's piece insults your intelligence is rather mild. Mr. Awad uses faulty logic and then outright lies to defend his positions.

To begin with, Mr. Awad throws around rhetoric without understanding the issue:

I will be the first to defend anyone's right to express their opinion, no matter how offensive it may be to me. Our nation has prospered because Americans value and respect diversity. But freedom of expression does not create

an obligation to offend or to show disrespect to the religious beliefs or revered figures of others.

Mr. Awad forgets that the First Amendment of the US Constitution, which also allows for freedom of religion, does not specify 'obligation' at all when it grants US citizens the right to freedom of speech. It simply protects speech. Mr. Awad insinuates that freedom of speech is OK as long as no one uses it against Islam. Should we all revere Islam's sacred icons because Muslims want us to?

Why is it OK for Muslims to preach against Christianity or any other religion? Is it not insulting to tell a Christian that his or her God is a mere man, or to tell a Hindu that Shiva is just a puppet made out of stone? Some Muslims are perfectly fine with coming to the West and preaching their religion -- using the First Amendment -- yet when someone mocks one of their icons -- using the First Amendment -- they've crossed a line?

Then, Mr. Awad completely ignores the cause of this conflict, the Danish cartoonists who are afraid of being killed by Muslim extremists, and instead brings up the issue of Muhammad appearing on South Park: "In reaction to the recent controversy over a depiction of Islam's Prophet Muhammad in an episode of Comedy Central's 'South Park,' a Seattle cartoonist apparently declared May 20th to be 'Everybody Draw Muhammad Day.'" South Park's attempts to portray Muhammad began only after Danish newspaper Jyllands-Posten published cartoons of Muhammad in 2005. Since then, Muslim extremists have mounted a manhunt against the Danish cartoonists who five years ago dared to draw Islam's prophet Muhammad in a not-so-kind light.

Mr. Awad then explains that the Seattle cartoonist has since disavowed her protest, and also that the creator of a Facebook group promoting the protest was dismayed at some of the responses. He adds: "So how should Muslims and other Americans react to this latest attempt by hate-mongers to exploit the precious right of free speech and turn May 20 into a celebration of degradation and xenophobia?"

Hate-mongers? Islamophobes? And yes, xenophobia. Mr. Awad needs to follow the news and understand why this entire controversy began. If he says it is the work of Islamophobes or xenophobes, he should also explain how Muslims are out trying to kill Danish cartoonists, the courageous artists who defied fear and did what was right to prove that Islam is not exempt -- yes, not exempt -- from ridicule. And if he has not understood this clearly, then he should learn that even the most sacred object in America, the American flag that stands for freedom and individual rights, can be burned in protest.

If this was all, I would have forgiven Mr. Awad and left it at this, but he goes a step further and unabashedly lies about Muhammad's character and the teachings of Islam in order to belittle the EDMD protesters:

Next, one must examine how the Prophet Muhammad himself reacted to personal insults.

Islamic traditions include a number of instances in which the Prophet had the opportunity to retaliate against those who abused him, but refrained from doing so. He said, "You do not do evil to those who do evil to you, but you deal with them with forgiveness and kindness."

Even when the prophet was in a position of power, he chose the path of kindness and mercy. When he returned to Mecca after years of exile and personal attacks, he did not take revenge on the people who had reviled him and abused and tortured his followers, but instead offered a general amnesty.

In the Quran, Islam's revealed text, God states: "Invite (all) to the way of your Lord with wisdom and beautiful preaching, and argue with them in ways that are best and most gracious: for your Lord knows best who have strayed from His Path and who receive guidance." (16:125)

Another verse tells the prophet to "show forgiveness, speak for justice and avoid the ignorant." (7:199)

This is the guidance Muslims should follow as they express concern about an insulting depiction of the Prophet Muhammad, or of any other prophet of God.

Have you ever felt embarrassed upon seeing something embarrassing on TV? I felt like that when I read the lines above. Muhammad is completely different from the man whom Mr. Awad glorifies. He is not alone. Every Muslim preacher will tell you that Muhammad was a peaceful man and that he believed in freedom of speech. History, however, tells us differently.

Take the examples of Al-Nadr bin al-Harith and Uqba bin Abu Muayt, captured in the first battle between Muslims and the people of Mecca at al-Badr. They were both beheaded by the order of the prophet. Uqba begged for his life and pleaded by reminding Muhammad that he had very young children, saying, "O Mohammad, who will look after my children?" The peace-loving prophet replied, "Hell!" Muhammad's defenders might argue that these men were fair game because they had come to war with Muslims. Then what about Asma bint Marwan, a poetess from Medina who wrote verses denouncing Muhammad? He sent a man to kill her. Asma had several children, the youngest of whom was sleeping on her chest when Muhammad's hit-man entered the house. He quietly removed the child from the mother's chest, then murdered her in cold blood. Her story is recounted by Muslim historians time and time again.

There are several other poets who were killed by Muslims during Muhammad's reign after he ordered their execution, specifically for writing insulting poems or verses. These include Abu Afak, Ka'ab ibn Ashraf and Ibn Sunayna. These men and women died because they had insulted Muhammad and Islam. I'm not sure why the hippie prophet didn't take into account freedom of speech when he ordered their executions.

Finally, Mr. Awad decries Muslim extremists: "The mainstream American Muslim community, including my own organization, has also strongly repudiated the few members of an extremist fringe group who appeared to threaten the creators of 'South Park.'" Reading the history of how Muhammad dealt with offenders and insulters, it becomes clear that these so-called

اسرائیل: مصونیت تا کی؟

آلن گرش، دوشنبه ۳۱ مه ۲۰۱۰ – ترجمه بهروز عارفی

نتانیاهاو، نخست وزیر اسرائیل از فرانسه برای رسمیت بخشیدن به آغاز حضور این کشور است. همان طوری که در اطلاعیه «انجمن همبستگی فرانسه- فلسطین» (AFPS) در تاریخ 30 آوریل 2010 آمده است: «عضویت اسرائیل در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، ضربه ای است برای صلح!» این عضویت به منزله تایید انضمام کرانه باختری و جولان به «محدوده» اسرائیل است. حمله اسرائیل به ناوگان صلح چند روز پس از آن نشان می دهد که این دولت حسن نظر یادشده را بمنزله چراغ سبزی جهت دست یازیدن به هر عملیاتی می داند.

در دسامبر 2008، رویداد مشابهی رخ داده بود. در آن هنگام، اتحادیه اروپا تصمیم به «ارتقای» روابط دوجانبه با اسرائیل گرفت. تصمیم یاد شده امتیازاتی به دولت اسرائیل می داد که اتحادیه اروپا فقط برای قدرت های بزرگ قائل بود. چند روزی از آن رویداد نگذشته بود که تانک های اسرائیلی به سرزمین غزه یورش برد و در کمال مصونیت از هر گونه مجازاتی، مرتکب «جنایت های جنگی» و حتی «جنایت علیه بشریت» شد.

ریچارد فالک، فرستاده ویژه سازمان ملل به سرزمین های اشغالی فلسطین، در لوموند دیپلماتیک (مارس 2009) مقاله ای نوشت با عنوان «ضرورت بازخواست از مسئولین تجاوز به غزه» چند ماه بعد، کمیسیون سازمان ملل به ریاست ریچارد گلدستون، قاضی جنوب آفریقائی جمعبندی خود را اعلام کرد گزارش او اسرائیل را بشدت محکوم می کرد، هر چند که حماس را نیز نادیده نمی گرفت. این گزارش تایید می کرد که ارتش اسرائیل آتش بس را نقض کرده و از جنایات آن پرده بر می داشت. گزارش گلدستون گزارش های متعددی را که عفو بین المللی و سازمان دیده بان حقوق بشر منتشر کرده بودند، تایید می کرد.

این گزارش ها به اتخاذ هیچ مجازاتی علیه حکومت اسرائیل نینجامید. یکی از بهانه هائی که برای پرده پوشی و توجیه بی ارادگی پیش کشیده شد، ادعای وجود بررسی های جدی در اسرائیل بود. در حالی که شارون ویل، حقوقدان اسرائیلی با استدلال آن را رد می کند (لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2009) در مقاله ای با عنوان «از غزه تا مادرید، ترور حساب شده صلاح شهاده».

از سوی دیگر، در اسرائیل شاهد یورش بی سابقه ای به سازمان های دفاع از حقوق بشر، چه اسرائیلی و چه بین المللی هستیم. در این کشور، این سازمان ها را، پس از تهدید ایران، حماس و حزب الله، مهم ترین تهدید استراتژیک علیه دولت تلقی می کنند. گروه هائی که از

یورش ارتش اسرائیل به یک ناوگان حامل کمک های بشردوستانه به غزه، در سحرگاه 31 مه 2010، احتمالاً بیست کشته داده است. این حمله در آب های بین المللی صورت گرفته. کشورهای متعدد از جمله در اروپا و نیز دولت فرانسه آن را محکوم کردند. برنارد کوشنر، وزیر خارجه فرانسه، اعلام کرد که «هیچ چیز نمی تواند اعمال چنین خشونتی را که ما آنرا محکوم می کنیم، توجیه کند». چند کشور از جمله سوئد، اسپانیا، ترکیه و فرانسه سفیر اسرائیل را فراخواندند. یونان مانور هوائی با اسرائیل را معلق و سفر فرمانده نیروی هوائی اسرائیل را لغو کرد.

طبیعی است که باید از این محکومیت ها استقبال کرد. اگر چه هنوز افرادی هستند که عملیات اسرائیل را توجیه می کنند. برای مثال، بنا بر گزارش خبرگزاری فرانسه، فردریک لوفور سخنگوی وصف ناپذیر حزب «اتحاد برای جنبش مردمی» (UMP) [حزب حاکم در فرانسه.م] اظهار داشته که حزب او از مرگ افراد «متأسف» است ولی «تحریکات» «کسانی را که خود را دوستان فلسطینیان معرفی می کنند» نکوهش می کند.

یک روز پیش از این عملیات نظامی، برنار هانری لوی با غیب گوئی که از صفات پسندیده بی شمار اوست، در تل آویو گفت: «من هرگز ارتشی این چنین دموکراتیک ندیده ام که این قدر اخلاقی رفتار کند.» (روزنامه هارتص، 31 مه 2010) (1) یادآوری کنیم که هنگام جنگ غزه، فیلسوف ما بر روی یک تانک اسرائیلی خرامیده بود تا وارد سرزمین اشغالی شود. بنا بر گزارش خبرگزاری فرانسه، لوی حمله امروز را «احمقانه» ارزیابی کرده، زیرا ممکن است وجهه اسرائیل را خدشه دار کند. اما، او حتی یک کلمه برای محکومیت یا اظهار تأسف نسبت به کشته شدگان به زبان نیاورد...

تنها پرسشی که امروز مطرح است، تخمین میزان بهائی است که دولت اسرائیل بخاطر این جنایت خواهد پرداخت. چرا که سازمان ملل متحد سال هاست ده ها قطع نامه صادر کرده است (و اسرائیل آنها را نقض کرده است)، اتحادیه اروپا متون بی شماری را به تصویب رسانده که از اسرائیل دعوت می کنند تا به حقوق بین المللی احترام بگذارد یا حتی به حقوق انسانی، مثلاً با شکستن تحریم غزه. هیچکدام از این مصوبات در عمل به اجرا در نیامده اند. برعکس، اتحادیه اروپا و ایالات متحده به اسرائیل پاداش هم می دهند.

شاهد این مدعا پذیرش عضویت اسرائیل در «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (OCDE) در هفته گذشته و دیدار بنیامین

آزادی بیان و مقدسات

نویسنده : حمید نیلوفر

آیا در قبال روشنگری افکار مردم احساس مسؤولیت باید کرد؟

این سؤالیست که جوابش را ملا نصرالدین می دهد. همان ملا نصرالدینی که این مردم نامش را به مسخره ای ابدی تبدیل کرده اند.

روزی ملا نصرالدین مردم را فرا می خواند که برایشان سخنرانی کند. وقتی که مردم جمع می شوند، ازشان می پرسد:"هی مردم! آیا می فهمید یا نمی فهمید؟"مردم می گویند: "نه، نمی فهمیم." ملا نصرالدین می گوید: "شما که نمی فهمید، پس خدا شما را بفهماند!"

روز دیگر دوباره مردم را فرا می خواند که برایشان سخنرانی کند. این بار که مردم جمع می شوند، باز هم ازشان می پرسد:

"هی مردم! می فهمید یا نمی فهمید؟" این بار مردم می گویند: "بلی، می فهمیم."ملا نصرالدین می گوید: "شما که خونتان می فهمید، پس حاجت به گفتن من نیست!"

این است جواب ملا نصرالدین برای مردمانی که نمی فهمند! بلی: کسی که قرار است بفهمد بی آنکه کسی برایش بگوید، خودش از همان اول جوانیش شروع می کند به جستجوی و تحقیق تا راه حقیقت را دریابد، اما کسی که قرار است مثل گوسفند در راه گله اجدایش برود، حتی خدا هم نمی تواند که بفهمانش. خلاصه اینکه کسی که می فهمد خودش می فهمد و کسی که نمی فهمد هرگز نخواهد فهمید. پس احساس مسؤولیت در قبال روشنگری افکار مردم برای چی؟ برای اینکه تر و خشک با هم نسوزد؟ بگذار هزار سال که سوخته ای هزار سال دیگر هم بسوزی! بگذار که تمام دنیا بگویند عجب مردمان گوسفندی و بی منطقی! خدا را شکر که ما خردمان مسلمان هستیم و در خانواده مسلمان به دنیا آمده ایم! آتهایی که در خانواده غیر مسلمان به دنیا آمده اند، چرا مسلمان نمی شوند؟ چرا مثل گوسفند بدون فکر راه جد شان را می روند؟ جد شان که اشتباه کرد، آیا حتماً خودشان هم باید اشتباه بکنند؟ گاو را که پرستش کرد، گاو را بپرستند؟ بت را که پرستش کرد، بت را بپرستند؟ نقاشی روی دیوار را که پرستش کرد، نقاشی روی دیوار را بپرستند؟ تصویر خیالی را که پرستش کرد، تصویر خیالی را بپرستند؟ و آفریده ذهنی را پرستش کرد، آفریده ذهنی را بپرستند؟ بلی البته که! ما اصلاً حق نداریم که در این مورد حرف بزنیم. چون هر کس می تواند که برای دلخوشی خودش خدایی داشته باشد و آنرا بپرستد. اما افسوس بر این که اگر جد شان به دم گاو بسته بود، به دم گاو بسته هستند! اگر در بند پیر و طریقت بسته بود، در بند پیر و طریقت بسته هستند! اگر به موی مبارک بسته بود، به موی مبارک بسته هستند! و اگر به یال اسب بسته بود، به یال اسب بسته هستند! عجیب اینکه اگر جد شان رنگ شاه توت را به پیشانش زده، رنگ شاه توت را به پیشانی شان می زنند! اگر سنگ کربلا را به سرش زده، سنگ کربلا را به سرشان می زنند! اگر با قمه به سرش زده، با قمه به سر شان می زنند! و اگر کلاه پیامبری به سرش گذاشت، کلاه پیامبری به سر شان می گذارند! عجیب تر از آن عجایی هستند که هر کدام از دیگری عجیب تر! اگر جد شان در دریای گنگا طهارت گرفت، در دریای گنگا طهارت می گیرند! اگر با خاک کربلا تیمم زده، با خاک کربلا تیمم می زنند! اگر با آب زمزم استنجا گرفت، با آب زمزم استنجا می گیرند! و اگر با کلوخ قبرستان معقش را پاک کرد، با کلوخ قبرستان معقد شان را پاک می کنند!

"الگوسفند من سلیم الگوسفندین فی الشاخی هی و لگملی می" زنده باد گوسفند و جهاد در راه گله!

سوی حکومت و جناح راست افراطی حمایت می شوند، کارزاری تمام عیار برای بی اعتبار کردن آنان براه انداخته اند. نظیر «مونیتورسازمان های غیر دولتی -NGO Monitor که جنگی تبلیغاتی برای توجیه آن چه غیرقابل توجیه است به پیش می برد. (به مقاله دومینیک ویدال «دروغ هر چه بزرگ تر باشد...» (لوموند دیپلماتیک، فوریه 2009 مراجعه کنید)آیا باید در شگفت بود که سربازان اسرائیلی مددکارانی را که تلاش می کنند به غزه آذوقه برسانند، «تروریست» خوانده و چون تروریست ها با آنان رفتار کنند؟

آیا مصونیت اسرائیل از مجازات همچنان ادامه خواهد یافت یا برخی دولت ها تصمیم دقیقی برای مجازات اسرائیل اتخاذ خواهند کرد تا به دولت اسرائیل (و همچنین مردم آن) بفهمانند که این سیاست ، سرکوب و اشغال بهائی دارد که باید بپردازند؟

دولت فرانسه، می تواند در چارچوب اتحادیه اروپا به شرکایش پیشنهاد کند تا پیمان همکاری با اسرائیل را به اتکای ماده 2 معلق کنند. این ماده به صراحت می گوید که اسرائیل موظف به حفاظت از حقوق انسانی است. به مقاله ایزابل آوران، «مسامحه اتحادیه اروپا در برابر اسرائیل» در سایت لوموند دیپلماتیک مراجعه کنید.

هم اکنون، فرانسه می تواند بدون این که معطل شرکای اروپائی اش شود، تصمیم مقتضی اتخاذ کند
ابتدا، برای وادار کردن اسرائیل به احترام به حقوق و تصمیمات اتحادیه اروپا، کارزاری برای تعیین مبداء محصولات اسرائیلی وارداتی در فرانسه براه انداخته و واردات محصولات مستعمره های اسرائیلی را ممنوع کند (و نه فقط اختصاص عوارض گمرگی به آن ها)؛

سپس، تاکید کند که استقرار شهرک های استعماری در سرزمین های اشغالی غیر قابل قبول است و ساکنان این شهرک ها برای مسافرت به فرانسه به ویزا نیاز دارند. با مراجعه به نشانی داوطلبان سفر به فرانسه این امر عمل ساده ای است؛

سرانجام، فرانسه اعلام کند که شهروندان فرانسه که در اسرائیل به خدمت نظام وظیفه در می آیند، حق خدمت در سرزمین های اشغالی را ندارند. شرکت آنان در عملیات نظامی اشغالگرانه مستوجب تعقیب قضائی شود.

برنارکوشنر، وزیرخارجه اعلام کرد که در میان کشته شدگان در کشتی ها، فرانسوی نبوده است. اما، آیا او او مطمئن است که هیچ شهروند فرانسوی در میان مسئولان جنایت وجود ندارد؟ ■

عبید زاکانی را گفتند :اسلام را چگونه دیدی؟

گفت دین عجیبی است. چون در آن وارد شوی سر آلتت را ببرند و چون خارج شوی سر خودت را!

برای دختران و پسران دار زده ما

فرزاد و دوستانش

آیت الله ها

به سرود مرگ و نابودی تبدیل شده اند
دختران و پسران ما را دانه به دانه از قامت زندگی می
پاشند
آیت الله ها

شده اند زهر مار فدایی ها و بی نام و نشان
و سینه مادران کردستان را نیش می زند
تو می گویی کی فرا میرسد
در کوهستانهای کردستان
بنازه گنبدیده و پرچم سیاه جمهوری اسلام را آتش بزنند؟

روح آشفته ام

مرا از دلهره ی سرگردان

تا کنار صفحه ی از یک کاغذ سپید روی میز می کشاند

شاعر می شود

وقتی خبر از آمدنت می آید

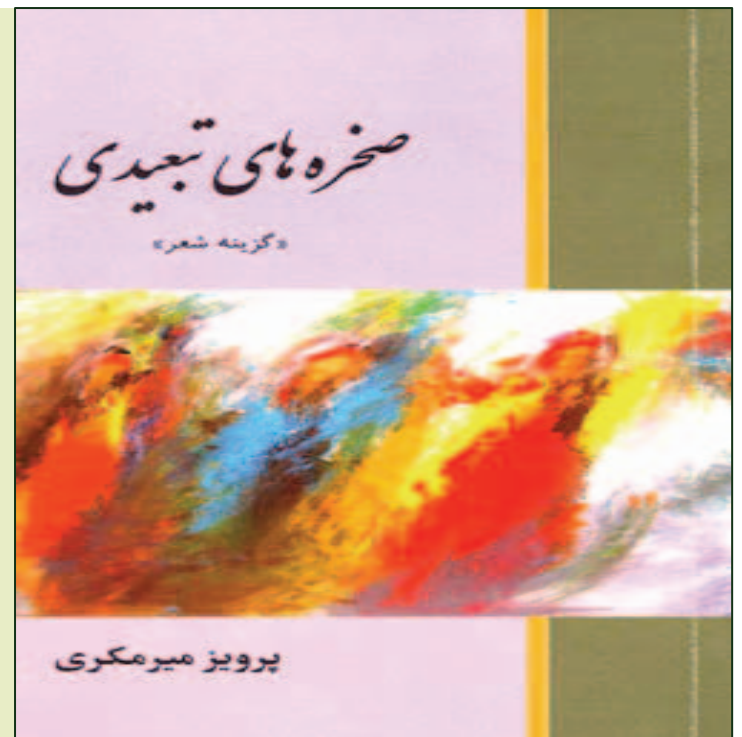
میدانم باز با غزلی نا تمام می مانم

در این دیدار های کوتاه قلبت آغوش مرا نمی پیماید

بیوگرافی: پرویز میرمکری



پرویز میرمکری شاعر در
تبعید و از اعضای هیات
موسس انجمن نویسندگان
ایرانی در کانادا بود که طی دو
دوره نیز به عنوان عضو هیات
دبیران آن انتخاب شد. او
عضو کانون نویسندگان ایران
در تبعید است و در حال حاضر
در اتاوا کانادا زندگی می کند
از این شاعر به تازگی دو
مجموعه شعر به نامهای
"صخره های تبعیدی" و
"باران های متواری" در
کانادا به چاپ رسیده است.



آیا از بام منزل و یا کارگاه خود استفاده بهینه را می برید؟
آیا بخشی از زمین کشاورزی و یا غیر کشاورزی شما بلا استفاده است؟
آیا می دانید که می توانید علاوه بر تولید برق از انرژیهای پاک و تجدید پذیر در ضمن ایفای نقش انسانی خویش در کمک به بهبود محیط زیست،
می توانید سرمایه گذاری مطمئن با بازدهی تا بالای ۱۴ درصد در سال را نیز داشته باشید؟
آیا می دانید قرارداد، مبلغ خرید برق تولیدی از شما و پرداخت ماهانه آن به شما تا حداقل ۲۰ سال توسط اداره برق اونتاریو تضمین می شود؟
آیا می دانید طرف قرارداد شما دولتی است؟

جواب سوالاتتان و بیشتر را از همراه صدیق و فنی خود مهندس امیر مکی با بیش از ۱۶ سال سابقه در زمینه طراحی، نظارت و مدیریت پروژه های انرژیهای تجدید پذیر ببرید.

خدمات مشاوره، امکان سنجی، مدیریت پروژه و نظارت بر اجرای سیستمهای انرژی خورشیدی و بادی.

- مشاور و مدیر پروژه های تولید برق از انرژیهای خورشیدی و بادی در اونتاریو
- تکنولوژیست ثبت شده در تورنتو (OACETT)
- عضویت در سازمان انرژی خورشیدی از سال ۱۹۹۴
- دارای مدک فوق لیسانس معماری با بیش از ۱۴ سال تجربه در زمینه تخصصی اجراء و استفاده از انرژیهای نو در ساختمان
- دارای مدرک و سابقه مدیریت اجرایی از سازمان مدیریت صنعتی



۶۴۷ ۲۸۱ ۷۶۷۲

شماره تلفن همراه:

amir.makkie@gmail.com

پست الکترونیک:

محمد اصفهانی

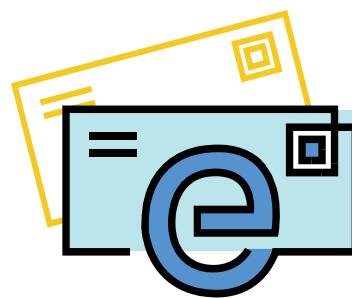
سپید گل سرخ، یک گل نصرانی
ما را ز سر بریده می ترسانی
ما گر ز سر بریده می ترسیدیم
در مصلح عاشقان نمی رقصیدیم

در مصلح عاشقان فوشا رقصیدن
دامن زبساط عافیت برپیدن
در دست سر بریده می خود بردن
در یک یک کوچه کوچه ها گردیدن
هرجا که نگاه می کنم خونین است
از خون پرنده ای کلی رنگین است
در ماتم گل پرنده می موید و گل
از داغ دل پرنده داغ آبین است

فانوس هزار شعله اما در باد
می سوزد و سرخوش است و چین واپین است
یعنی که به اشک و مویه خود کم نکنی
از عشق هر آنچه می رسد شیرین است

در آتش و خون پرنده پر خواهد زد
بر بام بلند خانه پر خواهد زد
امشب که دوباره ماه بالا آمد
می آید و باد پشت در خواهد زد
یک ساقه می سبز در دلم خواهد کاشت
مهاب بر آن شبنم تر خواهد زد
صد جنگل صبح در هوا می شکفت
خورشید به شانه ها شرر خواهد زد

E - mail از طرف خداوند



من اصلا وجود ندارم ؛ بروید مثل آدم زندگی تان را
بکنید و این قدر داستان و شعر درست نکنید .
خودتان من را درست کرده اید که کاسبی کنید و سر
همدیگر را کلاه بگذارید ، چرا پای من را وسط می
کشید ؟ !

اگر من خدایم چرا موسی را بفرستم بگویم شنبه را تعطیل کند و عیسی را بفرستم بگویم
یک شنبه را و محمد را بفرستم بگویم جمعه را ؟
چرا کاری کنم که عیسوی شرابش را در کلیسا بنوشد و مسلمان به جای شراب شلاق
بخورد ؟

اگر من وجود دارم و این قدر مهربان بودم که همه دین ها می گویند چرا بیشتر تلفات تاریخ
و جنگ ها در تاریخ با نام دین و انجام تکلیف دینی و هدایت مردم و بردن مردم به بهشت
صورت گرفته است ؟

اگر من خدا بودم چرا این همه آدم کج و معوج به اسم من روی زمین خدایی می کنند و
کلید بهشت می فروشند و یا دنیا را برای مخلوقات من (!؟) جهنم کرده اند ؟
خدایی که به عبادت محتاج باشد ، خدایی که قسم بخورد جهنمش را از نافرمانان پر می
کند ، خدایی که فقط محبان علی را به بهشت راه بدهد و بقیه پیامبران بشوند زرشک ،
خدایی که می گوید زمین آزمایشگاه است و آدم ها موش آزمایشگاهی و تمام آن چه که
در زمین حرام کرده را در بهشت وعده می دهد من نیستم. اصلا من نیستم .
بروید مغزتان را بکار ببرید و ببخود بی عرضگی هایتان را به اسم این که من چیزی می دانم
که شما نمی دانید بگذارید .

اگر نمی توانید از پس گردن کلفت هایتان بر بیائید چرا پای من را وسط می کشید ؟ نخیر ؛
قرار نیست من در آن دنیا حساب لات و لوت های دنیا را برسم .
اگر عرضه دارید خودتان از خجالتشان در بیائید و الکی خودتان را بچه مثبت های بی عرضه
بهشت معرفی نکنید .

یعنی چي دست روی دست می گذارید و منتظران فلان و بهمان می شوید . آقا جان قرار
نیست کسی را بفرستم. مفهوم شد ؟ همه این دین و مذهب های دیگه هم خودشان را
مسخره کردن همشون با نام من دکان باز کردن... من اصلا شماره ثبت این دکان هارا نمی
شناسم. وجود ندارم که بشناسم... نبوده را که از بوده آگاه نیست .

همه شماها چند میلیاردی سلول خاکستری در آن مغزهایتان دارید ، بکارش ببرید و بجای
تسبیح و استخاره انداختن، از این سلول ها استفاده کنید تا فاسد نشوند .
اگر در قدرت طلبی و فریبکاری روی مزرعه حیوانات را هم سفید کرده اید و به همه دنیا
گند زده اید چرا می گوئید قضا و قدر من است ؟ یعنی اگه من خدا بودم اندازه مدیر گوگل
هم عرضه نداشتم یک دم و دستگاه درست و حسابی راه بندازم که هم کارمندش راضی
باشد هم مصرف کننده اش ؟ !

شما یک بار در این تارنما ها Sign In کنید تا دو هفته بس است لازم نیست روزی چند بار
جلویش خم و راست بشوید و هزار خواهش و تمنا کنید تا سرویس هایش مثل ساعت کار
کند .

وضع دعا و نفرین هایتان هم از همه بدتر است ! بهتان گفته باشم که 99/99 درصد این
دعاها

Spam است و اصلا در Mail Box

من ظاهر نمی شود (تازه اگر باشم !). آخر یعنی چي ؛ خدایا همه را خوشبخت کن ؟ !
اگر فکر میکنید بهشت و جهنم هست پس دعا می کنید همه را خوشبخت کن پس در
آنصورت چه کسی جهنم را رفت و روب کند... دیدی حالا عقلت را بکار نمی بری ...
شما هیولایی از من ساخته اید که اصلا نیست... این خیالات و خواب های روزانه را
فراموش کنید زندگی کنید آدم باشید... آدم آنطور که در جهان پدید آمده ...
آخه همش که نمیشه کار را به کسی دیگه نسبت داد ...

ای کاش همه هنرمندان مردمی بودنشان فقط یک نام هنرمند نمیبود و کمی هم مثل شما شجاع بودن. همای: گروه مستان



"اما آنا کیمی مُرغانه ، شوما چی گیدی؟!..."

با شنیدن این جمله همه ی ایرانیان تنها به یاد یک نفر میفتند ، ستاره ی درخشان سینمای ایران ، « سوسن تسلیمی » . بازیگر توانای فیلم « باشو ، غریبه ای کوچک » . فیلم های « مادیان» و « شاید وقتی دیگر» و « مرگ یزدگرد» .

آن روزها که «باشو غریبه ای کوچک» نمایش داده می شد ، من هم سن و سال همان باشو بودم و عاشق بازیگری و بزرگترین آرزوی من این بود که ای کاش به جای باشو می توانستم آن نقش را بازی کنم . من یک کودک روستایی بودم که با تمام وجودم آن فیلم را می فهمیدم . در مدرسه و جشنواره ی دانش آموزی در مسابقه های تئاتر شرکت می کردم .

آرزو داشتم تنها یک بار سوسن تسلیمی را از نزدیک ببینم . او در فیلم باشو غریبه ای کوچک مانند مادران همه ی ما روستایی ها بود. من او را مانند مادرم دوست داشتم. بارها و بارها از خدایم می خواستم تا روزی او را ببینم . من نه تنها عاشق هنرش بودم ، بلکه چهره ی زیبای گیلانی و روح بلند روستاییش را ستایش می کردم. پس از من کسان زیادی را دیدم که مانند من او را ستایش می کردند.

امروز سال ها از دوران نوجوانیم گذشته و من در برابر چشمان کسی آواز خواندم که آرزوی دیدارش را داشتم . کسی که امروز او هم عاشق هنر من گشته بود من به آرزویم رسیدم !!

سوسن تسلیمی و همای

به روزهای نوجوانیم بازگشتم . او را عاشقانه در آغوش گرفتم ، برایش آواز خواندم و نواختم. نمی دانستم کجای دنیا ایستاده ام و در پوست خود نمی گنجیدم.

سوسن تسلیمی را در شبی فراموش نشدنی درشهراستکهلم در سوئد دیدم در حالی که هنوز همان مادر روستایی بود و همانگونه به گیلکی با من سخن می گفت و لبخند بر لبانش بود.

وقتی بچه های گروه مستان او را در کنار خودشان دیدند ، آنقدر شاد شدند که بیانش نمی توان کرد. فهمیدم که همه ی بچه های گروه هم مانند من عاشق این هنرمند بزرگ هستند . یکی شیفته ی بازی در فیلم شاید وقتی دیگر بود . یکی عاشق فیلم مرگ یزدگرد و همه چون من آرزوی دیدارش را داشتند.

سوسن تسلیمی ، علیرضا مجلل و گروه مستان

سوسن سال هاست که به کشور سوئد آمده و در صحنه های تئاتر و سینمای اینجا می درخشد. او در اینجا برای خودش دارای آوازه و نامیست که باور نکردنیست.

سریال کوچک جنگلی را به یاد می آورید؟ میرزا کوچک خان یادتان هست؟

وقتی کمی نمایش را حرفه ای تر دنبال می کردم ، پی به توانایی بازیگری بی نظیر بردم که او نیز از سرزمین گیلان بود و آرزو داشتم که آموزگار بازیگریم باشد . استاد هایم همیشه بازی او را برایمان مثال می زدند - استاد « علیرضا مجلل » . او نیز مانند سوسن تسلیمی اینجا نام و آوازه ای دارد و به نام میهنمان افتخار می آفریند.

من در اینجا میهمان علیرضا مجلل بودم و امروز شیفته ی شخصیتش هم شدم.کسی که سالهاست در اینجا پرچمدار هنر و حامی هنرمندان ایرانیست.

سوسن تسلیمی ، همای و علیرضا مجلل

آرزوهایم

این را برای کسانی می نویسم که آرزوهای بزرگ در سر دارند و سختی های فراوان پیش رو...

روزهایی که حتی کرایه ی رفتن به هنرستان از روستا به شهر را نداشتم ؛ راهم را ادامه می دادم و آرزو می کردم.

روزهایی که برای ادامه ی درس در ساختمان های شهر و با کارگران کار می کردم ؛ شب و روز به سختی تمرین می کردم و تنها به هدفم می اندیشیدم.

روزهایی که در خیابان های تهران دستفروشی می کردم ، روزهایی که آهنگ ها و سروده هایم را هنگام مسافركشی با موتور می ساختم... و نمی دانستم که قرار است اینگونه مردم عاشق کارهای من باشند . نمی دانستم که روزی فرا می رسد که به هر شهری سفر می کنم هزاران نفر در انتظار دیدن کنسرت هایم باشند اما عاشقانه بار سختی ها را به دوش می کشیدم و آرزو می کردم.... .

کنسرت های همای و مستان در شهرهای مختلف جهان

امروز به بسیاری از آرزوهایم رسیده ام ، اما هنوز آرزو می کنم و برای رسیدن به آنها می جنگم و سختی ها را به جان می خرم.

آرزوهایمان خیلی به ما نزدیکند ، اما برای رسیدن به آنها باید تلاش کنیم

شاد باشید و بدرود همای



واژه مشبک

عیدی نعمتی



روز سر می کشد

از پس پر چین شب

با تاج کلی بر سر

کرشمه ای در رفتار

و جهان، جان تازه می کند

در پاکی بامداد

و سال هاست

که من آغاز می شوم

با رفساره ای از آتش و گل

به هر بامداد

که بر پا می شود چوبه دار

و صف می کشد جوفه آتش

مقابل هر دیوار

برای تو ای کم گشته در غبار

ای واژه مشبک

برای دوست که یکی می افتد و

بر می خیزد هزار

برای تو ای آزادی

برگرفته شده از سایت ادبی گذرگاه.

□□□



کدامین دلپذیر تر و زیباتر ...!

پویان انصاری

تمام آرزویشان به خاک سیاه نشست (قرار است آنها در اطراف محل مسابقات تظاهرات کنند که حتماً با باتوم هم از آن ها پذیرایی می شود).

بگذریم از فروش سرسام آور میلیاردی. تبلیغات و آگهی به کشورها، که بایک جمع سر انگشتی! به سود بی کلان و ارقام نجومی دلار، برمی خوریم. و با وجود فشارهای زیادی که (به خصوص از جانب رسانه ها) به دولت می شود، آنها حاضر نشده اند هزینه این بازی ها را در معرض عمومی قرار دهند.

و بازهم بگذریم از اینکه برخی ازما در این راه، با شرط بندی ها روی این مسابقات (هرچند ناچیز) کُمکی به این غارتگران سرمایه دار، می کنیم.

حال این سؤال مطرح است:

هزینه سرسام آور برای این نوع مسابقات و در ازای آن، سود هنگفتی که یک مُشت ... را دارا تر می کند و اینکه، مثلاً فلان کشور قهرمان و عده ای هم شاد شوند، یا میلیون ها کُله یا سرپناهی و کودستانی برای انسان های محروم و کودکان نفرین شده دست اقتصاد سرمایه داران ... در این سرزمین طلا خیز ساخته شود؟

برای انسان به معنای واقعی کلمه، کدامین یک دلپذیر تر و زیباتر خواهد بود ???

آدینه 11 یونی 2010 – استکھلم

□□□

بله درست خواندید، 300 هزار خانه آنهم به شکل ساده، برای افراد بی شمار "محروم از همه چیز زندگی عادی و طبیعی" در این کشور زر خیز ساخته شود که سرپناهی ندارند.

فروشنندگان کوچک و دوره گرد خوشحال از اینکه در طی یکماه که مسابقات جاری است می توانند فروشی ناچیز برای سیر کردن شکم شان، داشته باشند، چرا که انبوه علاقمندان فوتبال برای تماشای مسابقات و تشویق کشور خود از سراسر جهان به این کشور هجوم می آورند.

اما دردناک تر آن این است که بدانیم، بدستور فیفا و دولت انتخابی مردم، فروشنندگان محروم و نفرین شدگان دست "طبیعت" به مکان های دور از محل برگزاری مسابقات کوچ داده شده اند.

باور کردنی نیست ولی، در این کشور طلا خیز، همه چیز توسط گروهی سرمایه دار، باور کردنی می شود. چرا که این فروشنندگان دوره گرد حق ندارند در اطراف محل مسابقات، دست رنج خود را به فروشند (مانند فروش سوسیس، نوشابه و ... که در همین شهرهای اروپایی اینجا و آنجا کنار خیابان دیده می شوند) گویا فقط، حق فروش و سود سرشار آن، در قبالة ارث پدری سرمایه داران نوشته شده است!

از این رو، این فروشنندگان بدبخت و بیچاره،

تشکیل شده است. بیش از 40 درصد بیکاری، این کشور را فرا گرفته است. مکان های مُتعدی برای به اصطلاح "زندگی" وجود دارد که بادیدن آن، انسان از خودش شرم می کند.

دراین محل ها توالّت وجود ندارد! آب آشامیدنی نیست! بسیاری از مردم درمانده از همه چیز، تُشک و بالش شان، زمین خاکی است و کودکان به جای مدرسه در کثافت غوطه ورنند. این ها فقط و فقط، گوشه هایی اسفناک و دردناک، در این کشور طلا خیز است.

انتخاب این کشور برای مسابقات جام جهانی فوتبال، نور امیدی را در دل های انسان های گرسنه و دردمند، زنده کرد، به خصوص برای آن دسته از فروشنندگان فقیر و دوره گردی که حتی با فروش شبانه روزی دست رنج خود، به سختی می توانند شکم خود و احياناً خانواده شان را سیر کنند.

فدراسیون بین المللی فوتبال معروف به فیفا (fifa) به کمک دولت و سرمایه داران آن، میلیارد ها دلار برای برپایی این مسابقات از جمله ساختن استودیوم فوتبال سرمایه گذاری کرده است.

این جاست که بقول معروف "مغز انسان سوت می کشد" و باید از خود سؤال کنیم، در چه دنیایی زندگی می کنیم؟

چراکه وقتی به این حقیقت تلخ پی می بریم- هزینه ای که برای ساختن استودیوم فوتبال مصرف شده می توانست، 300 هزار خانه،

در کنار رُخدادهای سیاسی در این گیتی پهناور و نابرابر که هر روز شاهد آن ها هستیم تب و تاب جام جهانی فوتبال در آفریقای جنوبی هم در رسانه ها جایگاه ویژه خود را دارد.

به جرئت می توان گفت فوتبال، قلب ورزش هاست. فوتبال پُرطرفدارترین ورزش جهانی است که می تواند میلیون ها انسان را به دور خود جمع کند. فوتبال تنها ورزشی است که می تواند عرق ملی را به اوج خود برساند.

واقعیت این است که چپاولگران و غارتگران سرمایه های مردمی، برای انباشتن ثروت خود در همه جا حضور دارند و دست به هر کاری که لازم باشد می زنند. آنها در این راه، حتی ازگرفتن نان شب مردم دردمند و ستمدیده و فقیر هم ابایی ندارند.

با نگاهی اجمالی به برگزاری نوزدهمین دوره مسابقات جام جهانی فوتبال و شرایط زندگی مردم در آفریقای جنوبی، پی به این واقعیت دردناک، می بریم.

بعداز گذشت پانزده سال از دوره تاریخی آپارتاید در آفریقای جنوبی و قول و قرار هایی که رهبران کنونی، به مردم خود دادند، فقر و فلاکت مانند گذشته، بیداد می کند، درحالیکه این کشور، یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان و بزرگترین تولید کننده طلا است.

آفریقای جنوبی با جمعیتی بیش از 40 میلیون نفرکه بیش از 80 درصد آن سیاهپوست هستند

نگاهی گذرا به رابطه پان اسلامیت و ناسیونالیسم در ایران

مذهبی با ائتلاف غیر رسمی خود با یکدیگر آمادگی این را پیدا نمود ند که برای به ثمر رسیدن خواستهای هر دو طرف ، هر زمان که لازم افتد با یکدیگر مشارکت نموده تا بتوانند در مقابل اندیشه های انقلابی و مترقیانه جمعی از آزادیخواهان که همواره ملت را از فریب و حيله روحانیت آگاه مینمودند بایستند. چنانچه ثمره این ائتلاف در تابستان 1286 در اصل دوم متمم قانون اساسی آمده که نظارت هیئت علمای شیعه را در قانون اساسی الزامی نموده است. و به دنبال آن باید پنج نماینده منتخب از این هیئت در مجلس حضور داشته باشند. و متأسفانه بعد از گذشت سالها در قیام سال 57 ما شاهد ان بودیم که چگونه اندیشه های مرتجعانه سید جمال الدین افغان بار دیگر از بطن اندیشه های خمینی و دارودسته اش بیرون زده شد. و شروع به سرکوب وحشیانه انقلابیون راستین نمود. درست بمانند انگلی که از بدنه انقلاب تغذیه نموده و خود باعث نابودی آن میگردد. امید این است که بعد از این همه تجربیات بدست آمده در خلال این سالها درس آموخته و هوشمندانه فریب اینگونه حيله ها ونیرنگ ها را نخورده و به اقشار و طبقاتی که نمیتوان به آن اطمینان نمود جنبش را نسپرده چنان که تاریخ ثابت نموده بدون تکیه بر توده های زحمتکش و بیان نمودن خواست واقعی آنان هرگز راه به جایی نبرده و نخواهیم برد.

برداشتها : کتاب ناسیونالیسم به قلم کا

□□□

(بیسودترین) اقشار مردم - با تکیه بر اشارات مذهبی آن - تا بالاترین آنها و حتی روشنفکران آن زمان - با تکیه بر مبارزه با دخالتهای بیگانه در امور کشور - همه را به سمت و سوی اعتراضی سراسری به رهبری روحانیت شیعه که موجب شکل گرفتن ائتلاف بازاریان با روحانیت و روشنفکران شد بکشاند. درست است که این تحریم بعدها موجب اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و بویژه بطور حتم یکی از جرقه های انقلاب مشروطیت در سالهای بعد بود اما متأسفانه برای همیشه دخالت گسترده مذهب را درون جامعه ماندگار نمود. دیگر مذهب به عنوان الترناتیوی به ظاهر انقلابی در هر جا خود را به توده مردم تحمیل مینمود. و خود با تکیه بر توده های نا آگاه راه را برای خود هموار می ساخت باید توجه داشته باشیم که با وجود طیف های گوناگونی از روحانیت که د ریستر مبارزات توده مردم شاهد ان بودیم از مترقی ترین آنان (شیخ محمد خیابانی) گرفته تا میانه رو آنان (طبا طبایی و بهبهانی) و بالاخره طیف عقب مانده و واپس گرا (فضلالله نوری و کاشانی) به اندازه حضور خود مذهب در مبارزات مردم بر آینده ملت ایران تاثیر چندانی نداشت . بورژوازی نیز که همچنان آماده ائتلاف با طبقه روحانیت برای به قدرت رسیدن خود با تکیه بر توده ناآگاه که همواره در سیطره روحانیت قرار داشت نیز حائزاهمیت میباشد. بورژوازی و روحانیت با تکیه بر ناسیونالیسم

سیاست راکشت). اسعد آبادی رابفکرانداخت که دروحله اول میباید تا ثیراتی را که انقلابات بورژوازی غرب درکشورهای منطقه بویژه در ایران ببار آورده بودبار "سکولاریزم" آن را حذف نموده و روحی مذهبی در آن بدمد. باوجود آنکه ضدیت اوباناسیونالیسم آشکار بود اما او با تکیه بر این مسئله که نود درصد مردم ایران شیعه هستند و خود این شیعه بودن در منطقه ، انحصاری میباشد ومیتواند تا زمان نیاز سوار بر گرده ناسیونالیسم در ایران گردد او را به نتایج مهمی رساند. او یک رهبر بزرگ مذهبی بود که هدف اولیه او هدفی سیاسی بود.وبرای اینکه قانون شریعت را اساس جامعه گرداند از احساسات خام ناسیونالیستی توده مردم استفاده نمود. اوازروبارویی با دخالتهای بی رویه دولتهای غربی در امور داخلی کشورهای مسلمان دستاویزی ساخت تا بآن بتواند تفکرات ظاهراً انقلابی را درجامعه استوارگرداند. تا به مرور بتواند قصد اولیه خود راکه وحدت اسلامی بود پی ریزی کند. بزرگترین حرکت او دراین راستا تبلیغات وسیع او در سالهای 1269 هجری قمری علیه امتیاز تنباکو به انگلیس و دست گذاشتن روی این مسئله که انحصار توتون و تنباکو (به دستهای ناپاک و غیر مسلمان) سپرده شده است توانست تا آنجا پیش رود که فتوای حاج میرزا حسن شیرازی رهبر شیعیان تهران را برای تحریم این انحصار بدنبال داشته باشد.این فتوا باعث آن گردید تا از پایین ترین

ظهور اندیشه "پان اسلامیت" به اواخر قرن نوزدهم میلادی پیش از وقوع انقلاب مشروطیت میرسد. این اندیشه در خاورمیانه بویژه در ایران با اندیشه های پان اسلامیتی فردی بنام سید جمال الدین افغانی (اسدآبادی) ظهور نمود. جمال الدین خود را متعلق به تمامی ملت های اسلامی میدانست وموطن خاصی برای خود در نظر نمیگرفت. اما نگاهی ویژه به ایران داشت. وخوahan این بود که این اندیشه را از طریق کشورایران به تمامی کشورهای اسلامی بسط وتوسعه دهد.به عقیده اوبرای رسیدن به مقصد موردنظر حتی مذهب شیعه و سنی میباید با یکدیگر همراه شوند.تا تمامی کشورهای اسلامی با اتحاد به زیر پرچمی اسلامی بتوانند در مقابل اندیشه های نوین غرب به مانند دیوار غیر قابل نفوذی بایستند. باید به این نکته مهم توجه نمود که ستیز او با هجوم فرهنگی و سیاسی اقتصادی غرب نه از بابیت به تاراج رفتن سرمایه های دولتهای اسلامی بود بلکه وحشت اوازریشه دوانیدن ناسیونالیسم در غرب با پسوند دموکراسی ولیبیرالی آن بود که میتوانست خطر بزرگی برای دنیای اسلام و زوال قدرت مراجع مذهبی باشد. چرا که بورژوازی در غرب با پایداری درمقابل کلیسا که خدمتگزاردولت بود تا حدی توانست به اندیشه جدایی دین ازسیاست تحقق بخشد (هرچند که خیزشهای اولیه انقلابی درغرب بخشا انترناسیونالیستی بود برای مثال کمون پاریس که نطفه های اولیه جدایی دین از

عصر چنگیز خان و تیمور لنگ

نوشته Christian de BRIE لوموند دیپلماتیک

که «کم دامنه» معرفی می شوند. اما، برای کسی که نیمی از خانواده اش قتل عام شده و نیمی دیگر، پس از یک هجرت مشقت بار و طولانی، در اردوگاه پناهندگان به سر می برد و برای او امید بازگشت به کشورش که به تلی از خاکستر تبدیل شده باقی نمانده است، منازعه ی کم دامنه چه معنایی می تواند داشته باشد؟

سده بیستم، با حدود ۲۰۰ جنگ و ۲۰۰ میلیون کشته، چیزی معادل ۲ درصد جمعیت قرن (۵)، در نرم میانگین سده های قیل از خود قرار دارد. همه ی مشخصاتی را که به عنوان نشانه های تعقیب و آزارهای قرن گذشته پذیرفته ایم می توانیم در سرتاسر این هزاره نیز باز یابیم: کشتارهای همگانی مردم، جا به جایی جمعیت و راه پیمایی های هلاکت بار، اردوگاه های مرگ، سر به نیست کردن دست جمعی زندانیان، تجاوز، شکنجه و اعدام های بی محکمه، ایجاد جو اربعایی که مانع هر گونه تلاش برای مقاومت می شود، اسارت و بردگی جان بدر بردگان؛ و همین طور غارت، به آتش کشیدن و نابودی شهرها و روستاها، کشتزارها و وسایل تولید؛ جنایت های جنگی و جنایت علیه بشریت که به مهاجرت خفت بار مردم رهیده از مرگ منتهی می شوند و آنها را آماج راهزنان و عوامل جنگ داخلی قرار می دهند؛ قربانیان قحطی های وحشتناک که در اثر اشاعه ی بیماری های همه گیر و حتا بنیان برانداز تر از کشتارها، به سرعت نابود می شوند؛ و این ها، همه، به نام ایندولوژی هایی که بیشترشان منجی طلب و نژادگرا هستند؛ و در راس آنها قرآنتی از کتاب مقدس، با خدای نسل کش عهد عتیق اش، که امروزه در برابر دادگاه کیفری بین المللی، قابل تعقیب است (۶).

جنگ ها و کشتارها، همواره و بی وقعه، در همه ی عصرها و همه ی سرزمین ها، جهان را به خاک و خون کشیده اند؛ و این نزدیک ترین فصل مشترک یک تاریخ ضد بشری است که برای ارتکاب بدترین پلیدی ها به انتظار قرن اخیر و جنگ صنعتی، فن آوری های سلاح های انهدام جمعی و کارخانه های تولید مرگ نشست. به علاوه، کشتار ۹۰۰ هزار نفر در ۹۰ روز، از آوریل تا ژوئن ۱۹۹۴، یعنی به طور متوسط روزی ده هزار نفر، همانا کشتار توتسی های رواندا که آخرین نسل کشی هزاره ی گذشته بود، به ما می آموزد که کاربرد قمه، در میزان «اثربخشی»، هیچ دست کمی از اتاق گاز ندارد.

در ذکر مصیبت بی پایان آزارهای متقدم بر بلایای سده ی بیست، دست کم دو جریان، به خاطر عمر طولانی شان، گستردگی ابعاد و سببیت فجایع دور از وهمی که طی چندین قرن صورت داده اند، شایان توجه ویژه اند. نخست ویرانگری های خوفناک چنگیزیان و سپس تیموریان، بین سده های ۱۳ تا ۱۵، که در سرتاسر اروسیا [قاره های اروپا و آسیا]، از اقیانوس آرام گرفته تا دانوب، در چین، هند و خاورمیانه که اکثریت جمعیت بشر و پیش رفته ترین تمدن ها در آنها سکونت داشتند، صورت گرفت. این جنایت ها، در غرب، تقریباً نادیده انگاشته شده اند، اما در یاد مردم خاور زمین آثاری نازدونی باقی گذاشته اند و تاریخ نگاران و

بربریت در سده ی بیستم اختراع نشده است. بین سده های ۱۳ تا ۱۵ چنگیز خان و سپس تیمور لنگ وحشت و مرگ را از آسیا تا اروپا پراکندند. **

عقیده ای رایج بر آن است که قرن بیستم خونین ترین سده ی تاریخ بوده است. تلفات انباشته شده انسانی طی دو جنگ جهانی (بدون احتساب ده ها مورد پیشین و پسین)، جنایت های جنگی و جنایت علیه بشریت که با نسل کشی یهودیان اروپا به اوج رسید، استفاده از سلاح های کشتار جمعی، از جمله سلاح اتمی، علیه ساکنان غیر نظامی که داو منازعات قرار می گرفتند، همه و همه دست به دست هم داده اند تا قرن ما را، دست کم در زمینه ی ابعاد خرابی ها، تعداد قربانی ها و ددمنشی دژخیمان، به «عصر غایت ها (۱)» تبدیل کنند. اما در این ادعا جای تردید بسیار هست. مگر آن که بخواهیم به دوره های موقت آرامش در سرزمین های معین یا به افسانه ی «جنگ پاک» استناد کنیم. اگر مشاهدات مان را به مجموع ساکنان کره زمین و همه ی هزاره ی دوم که تازه پایان یافته گسترش دهیم، یقین های مان به تردید مبدل خواهند شد.

در این هزار سال، زمین حتا یک سال روی صلح به خود ندیده؛ در عوض صحنه ی وقوع هزاران منازعه: تاخت و تازها و فتوحات، جنگ های قبیله ای و قومی، فئودالی، دودمانی، ملی گرایانه، استعماری و امپریالیستی، جنگ های داخلی و جنگ های مذهبی، طغیان، نبرد چریکی، جنگ های آزادی بخش، شورش ها و انقلاب ها، ایلغارها و چپاول ها... بوده است. اکثریت عظیم ۴۰ میلیارد انسانی که در این هزاره زیسته اند، در دوران کوتاه زندگی خود، دست کم یک جنگ را شاهد بوده اند (۲).

سرنوشت مشترک بشریت فقر، جهل و تسلیم بود. جمعیتی بیش از ۹۰ در صد روستایی (۳) که توسط اقلیتی زالو صفت و طمع کار (شامل فئودال ها، زمین داران، رباخواران) تحت استثمار بود و زیر بار بیگاری و مالیات از پا در می آمد، تنها قوت لایموت نصیب اش می شد، بینابین دو مناقشه مرگبار و نابود کننده که می بایست همواره هزینه های آن ها را، هم به عنوان طعمه و هم به عنوان غنایم جنگی، به دوش بکشد، در ناامنی دائم به سر می برد.

پیوسته یوغ دسته ای بی پایان از ظالمان را که سوار شدن بر گرده مردم عامل شکوفایی شان بود بر دوش می کشید: امپراتورها، شاهان، سلاطین، پادشاهان، شگون ها، سپه سالاران، کودیلو ها، روسای جمهور، شاهزادگان و بارون ها، وزیران و امیران، پاپ ها و خلفا... همه تشنه ی جاه و جلال، قدرت و ثروت، آماده ارتکاب هر گونه عمل پلید برای دست یازی به آمال خود، یا حفظ آن چه به چنگ آورده اند، آکنده از کینه های فروکش ناپذیر، در جنگ دائم با یک دیگر، به نام خدا، تمدن، پرچم یا حزب.

دیروز هم مانند امروز، صلح و شکوفایی نسبی تنها یک امتیاز موقت برای یک اقلیت محسوب می شد. آن چه در نیم قرن اخیر در اروپای غربی و آمریکای شمالی (یک دهم جمعیت جهان) مشاهده می شود نباید ما را دچار توهم کند. در همین مدت و در همه جا، بیش از یک صد جنگ بیداد می کرد که غریبان از آنها مصون مانده اما عموماً خودشان محرک و عوامل برانگیزاننده ی آنها بوده اند. چه در مورد مرگبارترین شان (۴) چه آنهایی

مرج که در آن فساد و راهزنی، نبردهای چریکی و شورش های دهقانی مانند «قیام سرخ جامگان» که طبق معمول با وحشی گری بی نظیری سرکوب شد، رواج می یافت. همه جا و به مدت چندین دهه، زمین های کشاورزی پس نشستند، شهر ها و روستاهای ویران شده به قهقرا رفتند و نا امنی و زورگویی عربان و خشن بر مناسبات اجتماعی چیرگی یافتند. این سناریو به خوبی جا افتاده بود و مقدر بود که در تمام آسیا و در سرتاسر جهان، تا به امروز، همچنان تکرار شود. سومین هجوم که از همه بدتر بود امپراتوری پهنآور ترک-ایرانی خوارزم، در برگیرنده ی ایران، ماوراءالنهر و افغانستان را آماج خود ساخت. مهد تمدنی بیش از هزار ساله با شهرهای شکوه مندش: سمرقند، بخارا، گرگنج، بلخ، مرو، نیشابور، بامیان، هرات، غزنی ...

برای انهدام یکی از پیش رفته ترین قلمروهای موجود جهان، نابودی مزارع و قنوتات، غارت شهرهای پر رونق و تبدیل شان به تلی از خاکستر، ورشکستگی تجارت و پیشه وری، به بردگی کشتاندن و آواره ساختن جمعیت ها، به طور کامل، و قتل عام میلیون ها انسان توسط مغول ها، تنها دو سال، از ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۲، کفایت کرد.

اسیر ی در کار نبود: از لشگرها و پادگان های مغلوب، سربازانی را که در میدان رزم کشته نشده بودند، یک به یک گردن می زدند؛ همین طور، در شهرهای تحت محاصره که بیش از اندازه مقاومت نشان داده بودند، هر موجود زنده ای را. آنها را چندین ماه، «مانند خوک ها، در خوکدانی، در انتظار مسلخ»، حبس می کردند و در گروه های دهها هزار نفری، در میان دریایی از خون اعدام می کردند. جنازه ی آنها خوراک لاشخورها می شد، از کله ها، مناره ها می ساختند، یک طرف مردان و در طرف دیگر زنان و کودکان، و این راه و رسمی بود که تا چند قرن بعد، همچنان، در امپراتوری عثمانی و در منطقه ی بالکان ادامه یافت. در نیشابور و در هرات «نه سر ماند بر تن، نه تن بر سری»، همه را، «حتا سگ ها و گربه ها» را، به طرز فجیعی به قتل رساندند.

در همان هنگام، در غرب، یورش وحشیانه ی دیگری جریان داشت که حاصل اش ویرانی آذربایجان بود و سوزاندن، غارت و کشتار هر چه بر سر راه قرار می گرفت. مهاجمان شهرهای قم، زنجان و قزوین را از روی نقشه ی جغرافیا محو ساختند، همه مردم همدان را سر بریدند و بعد، گرجستان را به همان سرنوشت دچار کردند؛ لشکریان مسیحی را در هم شکستند و بعد از آن، انتلافی از شاهزادگان روسی را در نبرد کالکا، در ۳۱ مه ۱۲۲۲، تار و مار کردند. شکست خوردگان زندانی جملگی اعدام شدند، شاهزادگان را زیر تخته های چوبی خواباندند تا با ضربه های سم ستوران مغول لگدکوب شوند. این، روز عزای تاریخ روس بود و آغاز انقیاد آنها نسبت به آن چه بعدها «قبیله ی زرین» نامیده شد. این وضعیت بیش از دو سده به درازا کشید.

جانشینان چنگیزخان، پس از تقسیم امپراتوری میان خود، با همان روش ها به جهان گشایی ادامه دادند و توانستند به مدت یک و نیم سده سلطه ی بی رحمانه خود را بر ملت های مغلوب حفظ نمایند.

رونق کارشان به قیمت رنج توده های دهقانی تمام می شد که زیر فشار باج و خراج های سنگین خورد می شدند، یا همچنان زیر چکمه فئودال های محلی که به چاپلوسی و پابوسی اربابان شکست

تاریخ دانان چینی، هندی، پارس، عرب و اسلاو (۷) ... در این باره، حکایت ها دارند. مورد دوم که به همان اندازه مخرب بود، بین سده های ۱۶ و ۲۰، با فتوحات جهانی قدرت های اروپایی همراه بود.

نزدیک به سی سال طول کشید تا چنگیز خان توانست، به زور، عشایر متعدد مغول را که کمر به نابودی یکدیگر بسته بودند، زیر پنجه ی آهنین خود متحد کند. اما بیست سال، از ۱۲۰۵ تا ۱۲۲۷، کافی بود تا ایلغارهای وحشیانه حدود ۱۵۰ هزار سوار، آسیا را به خاک و خون بکشند و از اقیانوس آرام گرفته تا دریای سیاه، میلیون ها قربانی بر جای گذارند. و سرانجام، درگذشت خان بزرگ بود که، در آخرین لحظه، اروپای غربی را از خطر نابودی نجات داد. تهاجم با نسل کشی مردم تنگوت، از پادشاهی سی هیا واقع در شمال غرب چین آغاز شد. جنگی سخت در گرفت که صدها هزار کشته در پی داشت و در جریان آن دهها شهر آباد به طور کامل منهدم و استان ها نابود و برای همیشه به دشت های بایر تبدیل شدند. قتل عام عظیم ۶۰۰ هزار تنگوت حاصل این جنگ بود: «تا آخرین نفرشان نابود شدند. خان این ملت را از صحنه ی روزگار محو کرد.»

سپس نوبت به امپراتوری کین در شمال شرقی چین رسید. مغول ها در بهار ۱۲۱۱، در شمال دیوار بزرگ، یک ارتش ۵۰۰ هزار نفری را درهم شکستند، به طوری که ده سال بعد، هنوز هم تا چشم کار می کرد، انبوه استخوان هایی که در اثر تابش آفتاب سفید شده بودند، مشاهده می شد. مغول ها به این سرزمین سرازیر شدند و از جمله تمام ساکنان پایتخت را قتل عام کردند. آنها به تعقیب سبلی از مهاجران وحشت زده که در برابرشان می گریختند، پرداختند. روستاها و کشتزارها را ویران کردند، عامل قحطی و گرسنگی شهرها بودند و با آتش سوزی، غارت، تجاوز و کشتار، هر چه بر سر راه شان قرار داشت نابود می کردند.

در ۱۲۱۵، آنها شهر بزرگ پکن را ابتدا محاصره و سپس تسخیر کردند. ۶۰ هزار زن، برای آن که به چنگ فاتحان نیافتند، خود را از بالای باروهایی که به طول ۴۳ کیلومتر در اطراف شهر کشیده شده بود، به پایین افکندند. دهها هزار تن که از شدت گرسنگی دچار ضعف شده و به آدمخواری متوسل شده بودند، قتل عام شدند. شیوع بیماری های همه گیر و به ویژه تیفوس، دهها هزار کشته بر ارقام قبلی افزود و مهاجمان را وادار کرد شهر را، پس از غارت کردن و سوزاندن هر چه که بود، ترک کنند؛ آنها رفتند، با باری عظیم از غنایم، شامل زنان اسیر و پسر های جوان، طلا، جواهرات، ابریشم و ... آنهایی که جان سالم به در برده بودند برای بقا تلاش می کردند، بدون پناهگاه، بدون غذا و بدون آب، در میان خرابه ها و جنازه هایی که طی ماه های متوالی تجزیه و فاسد می شدند.

خیلی زود گرسنگی و قحطی به سایر استان ها سرایت کرد و میلیون ها چینی را روانه ی جاده ها ساخت تا به هجرت مردمی که از برابر مغول ها می گریختند، بپیوندند. شرایطی بود پر از هرج و

نقد خشونت دینی نوشته ی: عبدی کلانتری

منبع: نیلگون در رادیو زمانه

یکم دسامبر ۲۰۰۶

دو روز پیش، رهبر کاتولیک های جهان پاپ بندیکت شانزدهم در سفرش به کشور ترکیه، به جبران انتقادی که دو ماه پیش از دین اسلام کرده بود، اظهار داشت که از پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا حمایت می کند. این یک حرکت آشتی جویانه بود برای آرام کردن خشم مسلمانان؛ اما دلیلی در دست نیست که او دیدگاه تاریخی خود را که در سال ۲۰۰۴ بیان داشته بود عوض کرده باشد. رهبرکنونی واتیکان باورداشت که تمدن اسلامی «در تضاد مدام با اروپا» بوده است. او بر وجود عامل خشونت انگشت گذاشته بود و بلافاصله با واکنش خشن مسلمانان مواجه شد. آنچه هراس اروپا از اسلام را کاهش می دهد، ژست آشتی جویانه کنونی پاپ نیست بلکه فروکش کردن امواج خشونت است. آنچه امواج خشونت را فرومی نشاند، نقد خشونت است از سوی خود مسلمانان. در این برنامه به دو عامل خشونت را در دین اشاره می کنیم. {عامل} تکفیر و {عامل} تقلید. سپس به پادزهر «نقد» می پردازیم که پیش شرط آن پذیرش عنصر عقلانیت در دین است.

تکفیر:

این هفته یکی از رهبران عالی قدر شیعی، آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی در فتوایی حکم قتل یک روزنامه نگار را به نام رافق تقی صادر کرد. جرم این روزنامه نگار اهل جمهوری آذربایجان اهانت به اسلام بوده است. آیت الله العظمی در فتوای خود می نویسد: «چنین شخصی چنانچه مسلمان زاده باشد، با اعترافات مذکور مرتد است و چنانچه کافر بوده، از مصادیق ساب الذبی است و در هر صورت بر فرض چنین اعترافاتی قتل او بر هر کسی که دسترسی داشته باشد لازم است و مسئول روزنامه مذکور که چنین افکار و عقایدی را با علم و توجه منتشر می کند همین حکم را دارد. خداوند اسلام و مسلمین را از شر دشمنان حفظ فرماید.»

نخستین نشانه حضور مفهومی خشونت در دین آن چیزی است که «سلاح تکفیر» نام دارد. همه ادیان ابراهیمی در تاریخ از این سلاح به وفور استفاده کرده اند، اما در عصر جدید تنها یک دین همچنان برآن پا می فشارد. برای آنکه سلاح تکفیر توجیه شود، ما مفهوم دیگری داریم که «خون مباح» است. در جهان افراد و گروه هایی وجود دارند که به تشخیص رهبران دین خون شان مباح است. به عبارت دیگر ریختن خون آنها روا و جایز است. برای شخص مؤمن ریختن خون مباح، لازم الاجراست.

در کتابی به نام «تحریر الوسیله» به نقل از آیت الله خمینی آمده است که «هرکسی پیامبر(ص) را، نعوذ بالله، دشنام دهد واجب است برشونده که او را بکشد.» بر همین اساس آیت الله خمینی حکم قتل نویسنده هندی - بریتانیایی سلمان رشدی را صادر کرد. فهرست کسانی که در جهان، از جمله در کشور ما با فتوای تکفیر به قتل رسیده اند، یا حکم شان صادر شده اما آنها در خفا به سر می برند، فهرستی طولانی است. روشنگری

در کشور ما از مشروطیت تاکنون، از جمله به دلیل زنده نگهداشتن چنین فهرست هائی ناکام مانده است. متفکر مسلمان مصری نصر حامد ابوزید عقیده دارد که «تکفیر» نمایانگر عجز در استدلال عقلی است. او می نویسد، تکفیر «نشان از عجز کامل صاحبان آن از مواجهه دلیل با دلیل، منطق با منطق و نقد در نقد است.» می توان نتیجه گرفت تازمانی که «سلاح تکفیر» بخش جدائی ناپذیری از یک نظام فکری باشد، خشونت هم ذاتی این نظام باقی خواهد ماند.

تقلید:

هیچیک از رهبران ادیان دیگر، در دوران جدید، با چنین صراحتی فرمان قتل صادر نکرده است و در هیچ دین دیگری روشنفکران دینی در برابر این احکام چنین ساکت و پذیرا نبوده اند. سلاح تکفیر بدون شک فاقد اثر می بود اگر هرفرد، جداگانه و به نحو عقلانی، خود به سنجش چنین فتواهائی می پرداخت. اما مخاطب حکم تکفیر، شهروندان مستقل نیستند بلکه «گروه مقلد» است. آنکه حکم صادر می کند مرجع تقلید است و آنکه حکم را به اجرا می گذارد پاره ای نامفصل از یک کلیت است به نام گروه مقلد. این پاره موجودیت مستقل ندارد بلکه بخشی از یک دسته است. «دسته» نمی اندیشد. «دسته»، فاقد عقلانیت است. چنین به نظر می رسد که در دوران جدید، برخلاف مسیحیت یا یهودیت، عامل اجرائی در اخلاق و سیاست مدنی در کشورهای اسلامی، «دستجات» بوده اند نه افراد مستقل. خارج از سیاست مدنی نیز، عمل فردی «جهاد» در منشأ و در مقصد نهائی اش معطوف به پیوستن به «اصلی» بزرگتر از فرد است.

نقد:

نخستین شرط فاصله گرفتن از تقلید، و تکیه بر قوای سنجش فردی است؛ یا عقلی که خود را برمی کشد و در جایگاهی بالاتر از «نص» یا کلام قرار می دهد. سنجش مستقل عقلی را در اینجا نقد می نامیم. عقل یک قوای بیولوژیک نیست. ساختمان مغزی و عصبی انسان بالغ به خودی خود ضمانت نمی کند که عقل یا روال عقلی نیز در ذهنیت او خانه کرده باشد. عقل یک فراورده فرهنگی و تاریخی است. تفکر عقلی یک ابداع تمدنی است. فرهنگ های مختلف، از جمله فرهنگ های دینی در حوزه های تمدنی مختلف، هریک در تاریخ خود مواجهه متفاوتی با پدیده عقلانیت داشته اند. باید از خود پرسید در مواجهه با عنصر عقلانیت، ادیان ابراهیمی از بدو تاریخ شان تا امروز، به ویژه در عصر جدید یا دوة مدرنیت، هریک چگونه برخوردی داشته اند. برای روشنفکران، این نکته بدیهی است که رهبران دینی و مراجع تقلید باید به «سلاح نقد» با سوء ظن بنگرند. دلیل، آن است که ما چیزی به نام «برهان عقلی در اثبات وحی» نداریم. بدون شک، تفکری که به سلاح نقد مجهز شود مفهوم وحی را ویران خواهد کرد. عقل، کلام را پیش روی خود می نهد و هربخش آن را که نخواهد و نتواند بپذیرد، بدون کوچکترین تأملی به دور می ریزد.

عقلانیت در حوزه تمدنی ما:

می دانیم که به هنگام پیدایش اسلام، عقلانیت دوران توسط دانش و فلسفه یونانی به جهان عرضه شده بود. بنا به گفته محمد آرکون اسلام شناس برجسته الجزایری، نه در قرآن و نه در سنت محمدی، خبری از تشویق به پذیرش دانش و فلسفه یونانی نیست. در قرون بعد نیز که تمدن اسلامی به ضرورت و محتاطانه بخشی از این میراث یونانی را وارد جهان فکری خود کرد، همواره «علوم عقلیه» و شخص ارسطو مورد سوءظن بودند. تمایل به «علوم دینی با نقلی» تا همین امروز در اسلام دست بالا را داشته است.

پیروزی های اسکندر کبیر و تلاش های رهبران کلیسای مسیحی بود که از سده های سوم میلادی، یعنی از چهارصدسال قبل از ظهور اسلام، تفکر یونانی را به خطه های ایران، عراق و آندالوس (در اسپانیا) برد. این نقل و انتقال فرهنگی توسط زبان سریانی انجام شد که پیش از عربی، زبان تمدنی جهان خاور نزدیک و میانه بود. شمال بین النهرین و مناطق بزرگی از عراق و سوریه، از مراکز اصلی زبان سریانی بودند، زبانی که بسیاری از واژگان یونانی را در خود گرفت و به غنای فلسفه و علم کمک رساند. قانون مدنی زمان ساسانیان توسط همین مترجمان مسیحی به زبان سریانی ترجمه شد. مانی پیامبر نیز شش کتاب خود را به همین زبان نوشت.

محمد معین به نقل از ابراهیم پورداوود آورده است که هنوز در بسیاری از سرزمین های عربی لهجه سریانی وجود دارد و در میان آسوری های ایران و کلدانی های سوریه و عراق و ترکیه نیز لهجه سریانی به گوش می خورد. پیش از ورود اسلام، صاحب خانه های حوزه تمدنی ما زرتشتیان، مسیحیان، مزدکی ها و یهودیان بودند که آغاز به پذیرش عقلانیت یونانی کرده بودند. شاید اگر اسلام، دینی از لحاظ نظامی جهانگستر نمی بود و در حوزه شبه جزیره عربستان باقی می ماند، هم اکنون سرزمین های ایران و شمال بین النهرین بخشی از تمدن اروپائی محسوب می شدند.

شاید اگر مسیحیان و تمدن سریانی زبان زمین بکر تفکر یونانی را آماده نکرده بودند، پس از فتوحات اسلام این دین هرگز دواطلبانه خود را در معرض عقلانیت یونانی قرار نمی داد. اما تمدن عربی - اسلامی موفق شد دست کم در علوم دقیقه نظیر جبر و ریاضیات و مثلثات، گیاه شناسی و طب و ستاره شناسی بسیار پیشرفت کند. بنا به گفته محمد آرکون، مترجمانی که متون یونانی و سریانی را به زبان عربی ترجمه کردند غالباً مسلمان نبودند. اکثر آنها مسیحی بودند. در سده های بعد همین آثار عربی به زبان لاتین ترجمه شدند و پایه عقلانیت مراکز علمی ای چون آکسفورد و سوربون را ریختند. این وام بزرگی است که مدرنیت اروپائی به تمدن اسلامی دارد. تمدنی که خود سرانجام از میراث آن عقلانیت یونانی بی بهره ماند. ■

ادامه از صفحه 17

ناپذیر جدیدشان می شتافتند، باقی می ماندند.

در اروپای مرکزی همه چیز در عرض چهار سال، از ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۱، به ویرانه تبدیل شد. شاهان و شاهزادگان بلغاری، مجاری، روس، لهستانی، آلمانی، سرداران نخبه و ارتش های خیره کننده شان، همگی قتل عام شدند. مغول ها که از سمت شمال بر کشور روسیه می تاختند، ریزان را تصرف کردند. نیمی از جمعیت آن را سر بریند و نیم دیگر را زنده زنده سوزاندند. همه ی شهرها یک به یک سقوط کردند و به همان سرنوشت دچار شدند: بیل گورود، مسکو، ولادیمیر، سوسدال، رستوف، یارسلو...

اروپای غربی که در قبال نسل کشی های پیشین همیشه بی اعتنایی می کرد، با احساس تهدید فوری و در برابر امواج پناهندگان که مروج وحشت بودند و از «نژادی از آدم های دیو صفت که از انتهای زمین بیرون آمده اند» صحبت می کردند، برای سد راه آنها ۴۰ هزار صلیبی و سرداران تتونیک [از اقوام آلمانی-م.] را مسلح کرد. مغول ها که تعدادشان دو برابر بود آنها را در نزدیکی لیگنیتس تار و مار کردند، کله ی فرمانده جنگی آنها، هانری دو سیلزی، را بر سر نیزه قرار داده، به نمایش گذاشتند و ۵۰۰ گونی گوش بریده برای اوقدای (اوختای) خان فرستادند.

در عرض سه هفته، منطقه به بیابان تبدیل شد، همه چیز غارت و ویران شد، کل جمعیت «از پیر و جوان و نوزاد» را قتل عام کردند. همین سرنوشت در انتظار ۱۰۰ هزار جنگجوی بلای چهارم Bela IV و تمام مجارستان بود و نیمی از جمعیت آن، در عرض چند ماه، به هلاکت رسید. مغول ها به نزدیکی های راین و دروازه های وین و ونیز رسیده و برای تدارک آخرین یورش خود نیروهای شان را گرد آورده بودند. مرگ اوختای، و در پی آن دعوای میان جانشینان، تقدیر را به گونه ای دیگر رقم زد.

در آسیا، مغولان آناتولی را که به قلمروی پادشاهی قدرت مند سلجوقیان تعلق داشت تماماً ویران کردند و از پایگاه خوارزم که قبلاً به دست آنها فتح و ویران شده بود، به مدت ربع قرن، لشکر کشی های ویرانگری به سوی کشمیر و پنجاب تدارک دیدند، اما نتوانستند سلطان نشین دهلی را به طور دائم تسلیم سازند.

خلافت عباسیان در بغداد باقی مانده بود که آن نیز به سرنوشت دیگران دچار شد. لشکریان خلیفه، در ۱۲۵۸، منهدم شدند و شهر، با نزدیک به یک میلیون سکنه، به محاصره در آمد و مورد حمله قرار گرفت؛ بعد هم، به مدت ۸ روز، کاملاً غارت شد. مردم شهر را قتل عام کردند و خلیفه، امیر المومنین، نواده ی پیغمبر، در میان لهله ی شادی دنیای مسیحیت که ناظر معدومیت اسلام بود، با زجر به قتل رسید. سپس، در ۱۲۵۹-۱۲۶۰، نوبت به سوریه رسید که ایوبیان در آن حکومت می کردند. این کشور از الپ تا غزه، و از جمله دمشق و مسجد اعظم آن، غارت و ویران شد، آن هم با همکاری و خوش خدمتی قوای مسیحی ارمنستان و مشارکت صلیبیون مستقر در کرانه های دریا. تنها جایی که از دست مغول ها جان سالم به در برد، مصر بود که در قلمروی مملوک ها قرار داشت و آخرین سنگر اسلام محسوب می شد، همان جایی که ده سال قبل، سن لویی وادار به تسلیم شده بود.

آنها در آسیای جنوب شرقی، در امپراتوری برمه،

ادامه در صفحه 26

نظم

چارلی چاپلین

برگردان: احمد شاملو



هنگامی که افسر جوان در راس جوخه اعدام قرار می‌گرفت، تنها سپیدمدم بود- سپیدمدم پیام‌آور مرگ- که در سکوت حیاط کوچک این زندان اسپانیایی جنبشی داشت.

تشریفات مقدماتی انجام شده بود.

افراد مقامات رسمی نیز دسته کوچکی تشکیل داده بودند که برای حضور در مراسم اعدام ایستاده بود.

انقلابیون از ابتدا تا انتها این امیدواری را که ستاد کل در مورد حکم اعدام تخفیفی قابل شود از دست نداده بودند... محکوم که از انقلابیون نبود و با افکار آنان مخالفت می‌کرد لیکن از مردان ملی اسپانیا به شمار می‌رفت، از چهره‌های درخشان ادبیات آن کشور بود. هزلنویسی استاد بود و در نظر هم‌میهنان خود مقامی والا داشت.

افسر فرمانده جوخه اعدام شخصاً او را می‌شناخت:

پیش از آنکه جنگ داخلی درگیر شود آن دو با یکدیگر دوستی داشتند. دوره دانشکده را در مادرید به اتفاق طی کرده بودند. برای واژگون کردن کلیسا دوشادوش یکدیگر مبارزه کرده بودند. چه بسا که جام به جام یکدیگر زده بودند. چه شب‌ها که به اتفاق یکدیگر، در می‌خانه‌ها به تفریح و خوش‌گذرانی پرداخته بودند. شب‌های بسیاری را با گفت‌وگو دربارهٔ ماورالطبیعه به صبح آورده بودند و حتا گاه به دنبال مباحثی با یکدیگر به نزاع و ستیزه برخاسته بودند.

اختلاف مسلک آنان نیز دوستانه بود. اما دست آخر این اختلاف نظرها سبب بدبختی و تیرمروزی همهٔ اسپانیا شد و رفیق دیرین را جلو جوخه اعدام قرار داد.

اما از به خاطر آوردن گذشته چه سود؟

از توجیه قضایا چه حاصل؟

هنگامی که جنگ داخی درگیر شده باشد دیگر توجیه مسایل به چه کار می‌آید؟

همهٔ این مسایل در سکوت حیاط زندان، تب‌آلود و شتابکار به روح افسر فرمانده جوخه اعدام هجوم آورده بود. – نه گذشته را می‌باید یکسره از لوح ضمیر شست... تنها آینده است که به حساب می‌آید.

آینده؟ - دنیایی که از بسا دوستان قدیمی تهی‌ست!

از شروع جنگ به بعد ، آن روز صبح که نخستین بار بود که آن دو یار قدیمی یکدیگر را باز می‌یافتند... هیچ نگفتند . فقط هنگامی که برای ورود به حیاط زندان آماده می‌شدند به یکدیگر لبخندی زدند.

سپیده دم مغموم روز دیوار زندان شیارهای سرخ و قرمیی می‌افکند. از همه چیز آرامش می‌تراوید: آرامشی که نظم آن با آرامش حیاط زندان هم‌آهنگ می‌شد، نظمی با تپش‌های سکوتی که به تپش‌های قلبی مانده بود... و در این سکوت، غریو افسر فرمانده میان دیوارهای زندان طنین افکند: «خبر...دار!»

با فرمان نخستین هر شش سرباز، تفنگ‌های خود را در کف فشردند و بر جای میخکوب ماندند. وحدت حرکت سربازان وقفه‌یی به دنبال داشت که در طول آن می‌بایست فرمان دوم داده شود... اما در طول این وقفه اتفاقی افتاد، اتفاقی که نظم را شکست:

محکوم سرفه‌یی کرد، سینه‌یی صاف کرد. و این «قطع» تسلسل، نظم را به هم ریخت.

افسر به سوی محکوم برگشت. منتظر شد که سخنی بگوید. اما محکوم چیزی نگفت.

افسری به سوی سربازان خود برگشت و آماده شد که فرمان دوم را صادر کند. اما به ناگهان عصبانی در روح وی پدید آمد، یک بی‌حسی روحی که در مغز وی خلئی به وجود آورد. فضایی خالی.

هاج و واج، صامت و ساکت در برابر سربازان خود متوقف ماند.

چه پیش آمده است؟

این چنین صحنه‌یی در حیاط زندان چه معنی می‌دهد؟

او دیگر به واقع چیزی نمی‌دید، هیچ. جز مردی تنها که رو در روی شش مرد دیگر تنگ دیوار ایستاده بود.

و... آن مردان دیگر ناظران رسمی اجرای حکم، چه حالت ابلهانه‌یی داشتند. حال ساعتی را داشتند که به ناگهان تیک‌تاکش قطع شده باشد.

هیچ‌کس تکانی نمی‌خورد.

هیچ‌چیز مفهومی نداشت.

چیزی غیر طبیعی بر صحنه حاکم بود.

و افسر فرمانده جوخه می‌بایست خود را از آن حال برهاند...

همهٔ این‌ها رویا بود. همهٔ این‌ها چیزی جز یک رویا نبود.

کورمال و کورمال در ذهن خو چیزی می‌جست.

چه مدت بدان حال مانده بود؟

چه پیش آمده بود؟

«او..درست... فرمان نخستین را داده بود...اما... فرمان بعدی چه بود؟»

پس از خبردار فرمان دست‌فنگ بود...

پس از دست‌فنگ، فرمان حاضر....

و سرانجام: آتش!

از همهٔ این‌ها چیزی مبهم در ضمیر لایشعرش برجا مانده بود. کلماتی که می‌بایست تلفظ کند دور و محو از دسترس به نظرش می‌آمد.

در همان حال بی‌خودی فریاد نامربوطی کشید، کلمه‌یی تلفظ کرد که هیچ‌گونه مفهومی نداشت. اما از مشاهدهٔ سربازان که دنبال آن غریو به حالت دست‌فنگ درآمدند سبکبار شد و احساس راحتی کرد.

نظم حرکت سربازان، در ذهن او نیز نظمی به وجود آورد.

از نو فریاد کشید و سربازان به حالت حاضرپاش درآمدند.

اما در وقفه‌یی که پس از فرمان ماقبل آخر به وجود آمد آهنگ پرشتاب قدم‌هایی در حیاط زندان طنین افکند. او این صدا را می‌شناخت:

صدای پاهای «نجات» بود...

شعور و حضور ذهن خود را بازیافت و با همهٔ قوا رو به جوخه اعدام فریاد کرد: «ایست. دست نگه دارید.»

آن شش مرد قراول رفته بودند...

آن شش مرد را نظم، مجذوب خود کرده بود...

آن شش مرد، به شنیدن فرمان ایست آتش کردند...

از مجموعه آثار احمد شاملو دفتر سوم - نشر آگاه □□□

نگاهی به داستان کوتاه “نظم”

اثر چارلی چاپلین،

ترجمه ی احمد شاملو

کامیار کریمی

... پرسش، سرآغاز شك در حقیقتی مسلم پنداشته شده است. در ارتش اصطلاحی متداول است که، ارتش چرا ندارد؟ آن چه که می‌گذرد و به تو دستور می‌دهند، تو بدون چون و چرا مجبور به اطلاعات و اجرای بی‌کم و کاست آن هستی.

اگر به دست توی سرباز تفنگ دادند و فرمانده ات به تو فرمان شلیک داد، تو باید بدون پرسش و چرایی شلیک، انسان مقابلت را چه در پای دیوار اعدام و یا جبهه جنگ مورد هدف قرار بدهی.

بازوی مسلح نظام مسلط، سرباز را به شکل ایزاری در چرخه ی انجام اهداف سیستم می‌پندارد. یعنی ایزاری که تنها پذیرنده است در اجرای فرمانی که از قبل، فرماندهان برای انجام آن تصمیم گرفته اند. و سرباز تنها مجری چشم و گوش بسته ای خواهد ماند؛ بدون اندیشیدن به چرایی عملی که منجر به مرگ دیگری می‌شود. و امری که پپچیده در لوای دفاع از میهن، ناسیونالیسم و مبارزه با دشمنان وطن شکل می‌گیرد. در چنین فرایندی سرباز از هویت انسان پرسش گر و اندیشه ورز تهی شده تبدیل به ماشینی مکانیکی گردیده که تنها فرمان شلیک را می‌شناسد و می‌شنود و واکنشی فیزیکی نسبت فرمان آتش دارد، با فشردن انگشتی بر ماشه ی تفنگ برای شلیک به روبرو، به انسانی دست و چشم بسته دریای دیواری.

نظم در سیستم ارتش جزیی از ساختار سیاسی نظم مسلط بر جامعه توسط قدرت هیئت حاکمه مسلط است، که نظام آموزشی و تمام سازمان ها فرهنگی و رسانه ها طی يك فرایند طولانی انسان سلطه پذیر را از پرسش و چرایی هر پدیده بازداشته تا تنها در محدوده ی مجازی که سیاست های نظم مسلط تعیین می‌کند، بیاننشد. تا جزیی از ارگانیزم نظم مسلط شود. در جامعه ی منقسم به طبقات برای اینکه سود سرمایه از مدار کار و تولید، استثمار ی خارج نشود و انسان تحت سلطه تبدیل به موجودی از خود بیگانه می‌شود. و از هویت انسانی اجتماعی و حساس نسبت به سرنوشت دیگران تهی می‌گردد.

"سینه" طراح و کاریکاتوریست چپ‌گرای فرانسوی، طرحی دارد در ۲ سناریو و هر سناریو

در ۳ وضعیت.

در سناریوی اول:

وضعیت ۱ - يك عده سرباز روبروی همدیگر در جبهه جنگ تفنگ ها را بسوی یکدیگر نشانه رفته و پشت سر آن ها ژنرال ها با مدال های آویزان بر روی سینه. دست ها را به طرف مقابل گرفته و فرمان شلیک می‌دهند.

وضعیت ۲ - سربازان همدیگر را کشته ومیدان جنگ پوشیده از جنازه ی سربازان است.

وضعیت ۳ - ژنرال ها و دولتیان فراک پوش پشت میز درازی نشسته و روی میز مملو از خوردنی و نوشیدنی است سرگرم و مشغول مذاکره اند.

سناریوی دوم:

وضعیت ۱ - سربازان روبروی یکدیگر صف آرایی کرده ژنرال ها فرمان حمله می‌دهند.

وضعیت ۲ - سربازان هر دو جبهه رو به پشت جبهه برگشته و تفنگ را روبروی ژنرال ها وحشت زده گرفته اند.

وضعیت ۳ - ژنرال ها کشته شده اند. سربازان هر دو جبهه جنگ تفنگ ها را به روی زمین انداخته و یکدیگر را در آغوش گرفته اند.

سناریوی دوم در نفی جنگی است که سربازان باید بخاطر اهداف و منافعی کشته شوند که به آنها و منافع شان مربوط نیست. سربازان با از پای در آوردن عاملین جنگ با سلطه ی نفی نظم مسلط به جدال برخاسته اند. تصویری که چگونگی وقوع آن آرزوی رویایی هنرمند طراح است، دنیایی بدون جنگ و بدون ژنرال ها.

خلاصهٔ داستان کوتاه نظم. استحاله پذیری سربازان جوخه ی آتش تحت سلطه ی نظامی که تنها تبدیل می‌گردد به انگشتی رو ماشه ای برای چکاندن و گواشی برای شنیدن فرمانی تکراری.

در اجرای عمل اعدام، فرمان فرمانده ی جوخه آتش، از قانونی تابعیت می‌کند که گوش سربازان در جوخه ی اعدام. فرمانی که باید به ترتیب اجرا شود، یعنی: خبردار، دست فنگ که منجر به اجرای فرمان آخر می‌شود: آتش!

این سه فرمان از نظمی زنجیره ای و بهم پیوسته عجین شده، آغاز و پایانی بدون کوچکترین تغییری. عملی که به کرات صورت پذیرفته است. در این فرایند، هر فرمان تابع فرمان بعدی است. برای به سرانجام رساندن آخرین فرمان یعنی کشتن انسانی دست بسته روبروی دیوار. دیواری که شاهد اعدام های بسیار است. دیوار شاهد نظمی اهریمنی است بر قاعده کشتار و سربازانی که تابع و تسلیم و مجری اعمال مکانیکی نظم کشتار فرمان سه گانه اند.

دو فرمان اول و دوم خبردار و دست فنگ باید به نتیجه نهایی و محتوم عملی انجامیده و به اجرای فرمان آتش منجر شود.

فرمان ایست در اجرای مرحله سوم خلاف رابطه سه عمل منظم و به هم پیوسته در منطق عمل جوخه ی اعدام است. در گوش سربازان تابع نظم سه گانه، شنیدن کلمه ایست، چیزی نیست جز مفهوم کلمه آتش. فرمان ایست به نفع قاعده مسلط یعنی کلمه آتش تغییر ماهیت می‌دهد و به آتش تبدیل می‌گردد در ذهنیت انسان استحاله پذیر تابع نظم و قاعده ی مسلط. کلمه ی ایست در موقعیت متضاد کلمه آتش است. با رسیدن فرمان توقف اعدام، ایست باید به نفی آتش عمل کند. در دستگاه فکری سربازان جوخه ی اعدام این دو کلمه تضادی با هم پیدا نمی‌کنند. زیرا سربازان در حالت و

شخصیت خمینی را بشناسید

موقعیتی قرار گرفته اند که تنها با شنیدن کلمه ای که نباید جز آتش باشد، شلیک می کنند.

دو مرحله از مراحل اعدام انجام پذیرفته و مرحله سوم باید تابع قانون مندی سه گانه ی عمل اعدام باشد. و اینجاست که کلمه "ایست" قادر به تغییر دادن ماهیت کلمه "آتش" نیست و ذهنیت سربازان همان تعریفی که از آتش داد که نهفته در کلمه ایست است.

ایست و آتش دارای معنایی هم هویت می شوند و در نظام فکری سربازان گوش تابعی از این نظم بدون تغییر است و در این حالت "ایست" کلمه ای است خلاف جریان که در آئیت آن لحظه از زمان معنای بازدارنده گی آتش برای سربازان از دست داده و به خلاف خود تبدیل می شود. انگشت، ماشه ی تفنگ را به سوی هدف می چکاند و ایست از ماهیت بازدارنده گی تهی شده و به نفع نظم و دیسپلین نظم مقرر ارتشی تغییر ماهیت می دهد.

فرمانده ی جوخه ی اعدام با نزدیکی های فکری که با محکوم به اعدام دارد در جریان جنگ های داخلی اسپانیا متعلق به دو جبهه ی مخالف هم اند: لیبرال ها و جمهوری خواهان.

فرمانده جوخه ی اعدام دوست دارد اتفاقی بیفتد و عمل فرمان آتش از او سر نزنند. بر خلاف میل باطنی اش او نیز تابع سلطه ی قانونمند نظم ارتش است که تصمیم به عمل را برای او رقم زده اند و تابع نظم و انعطاف ناپذیری شرایط جنگی است. جنگی که فاشیست های طرفدار فرانکو به آزادی خواهان جمهوری خواه تحمیل کرده اند. فرمانده باید تنها مجری دستور از بالا باشد. می شود گفت، پذیرش فرماندهی جوخه ی اعدام توسط افسر، مجرمانه تر از عمل سربازان جوخه ی اعدام است. زیر برخلاف میل باطنی اش با آگاهی به ناعادلانه بودن عمل اعدام، تسلیم سلطه ی نظم ارتشی می شود و فرماندهی جوخه ی اعدام را بعده می گیرد.

در جنگ های داخلی اسپانیا، انسان های بسیاری در جبهه ی جمهوری خواهان با دیدگاه هایی بعضا متفاوت در رزمی مشترك علیه فاشیست ها جنگیده بودند و در مراحلی از مبارزه بعلت اختلافاتی که پیدا کردند در مقابل هم قرار گرفتند و از پای در آمدند.

در مقدمه کتاب رمان "امید" نوشته اندره مالرو، مترجم کتاب، رضا سید حسینی می نویسد: جنگ داخلی اسپانیا در واقع پیش در آمدی است بر جنگ جهانی دوم.

تجربه ای است بسیار تلخ در تاریخ قرن ما. این جنگ نوعی "جنگ صلیبی" آزادی خواهان جهان بود برای مقابله با فاشیسم. آنان با هر عقیده و مسلکی از سراسر جهان، حتی از چین و ژاپن و آمریکا براه افتادند و خود را به اسپانیا رساندند تا به تصور خود آزادی را نجات دهند. گذشته از اندره مالرو، عده ای از بزرگترین شاعران و نویسندگان جهان در میان این داوطلبان بودند.

ارنست همینگوی و جان دوس پاسوس از آمریکا، آرتور کستلر، جرج اورول، ایستون اسنپدر، لویی مک نیس و کریستوفر کاول از انگلستان، سیمون ویل، ژرژ برناتوس و سنت اگزوپیری از فرانسه، ایلیا ارنبورگ از شوروی، پابلو نرودا از شیلی و دیگران ... در جنگی شرکت کردند که سرانجام به شکست جمهوری خواهان منجر شد و فاشیسم فرانکو بر اسپانیا مسلط گردید.

۱۶ نوامبر ۲۰۰۹ کامیار کریمی

□□□

دوستان عزیزم در اینجا ما دو ارزیابی از شخصیت خمینی را نقل می کنیم و سپس به قسمتهایی از دو سخنرانی از وی می پردازیم تا به روح و روان او بیشتر آشنا شوید و ببینید مردم به چه کسی آری گفتند و آگاهان درباره او چه گفتند.

هدف ما از این بحث یادآوری یک تجربه تاریخی است که تکرار آن می تواند فجایع ۳۰ ساله اخیر اوعا مردم ایران تکررا کند.

برای دوری از چنین اشتباهاتی تنها باید آگاه شد، و تحت یک نگرش باز نه تنها در دام تبلیغات رژیم قرار نگیریم بلکه توطئه های دستگاههای خارجی نیز نتواند ما را از اهدافمان منحرف سازد. چه همین تبلیغات رژیم و شکاف در صفوف مردم عمر رژیم را متضمن شده. برای ناآگاهی بهای سنگینی پرداخت می شود. رژیم اسلامی ایران تنها رژیمی است که بقا خود را مدیون تضادهای اپوزیسیون آن است.

متأسفانه نه تنها این نا آگاهی در شناخت از خمینی گریبان مردم ایران را گرفت بلکه نا آگاهی از شناخت ساختار حکومتی نیز این فاجعه را دوچندان کرد. و در دوازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸، در رفراندوم عجیب و غریبی برای نخستین بار در جهان از مردم خواسته شد به رژیمی رای بدهند که درباره مشخصات و مرام نامه و هدف های آن هیچگونه اطلاعی بدانان داده نشده بود.

نخستین ارزیابی واقع بینانه از مشخصات روانی روح الله خمینی را در توصیفی می توان یافت که "محمد حسنین هیکل" روزنامه نگار و سیاستمدار سرشناس مصری، پس از دیدار خود با وی در مصاحبه ای با هفته نامه انگلیسی "سندی تایمز" از وی کرد:

"خمینی پدیده ای است از چهارده قرن پیش که با سرعت گلوله به قرن بیستم برخورد کرده است، و آنچه از آن با عنوان بحران یاد می شود دقیقاً این است که این گلوله در مسیر خود چیزهایی را در هم خواهد کوبید. آنچه میان خمینی و ایرانیان تحصیلکرده می گذرد بحث یا گفتگویی بمفهوم واقعی کلمه نیست، گفتگو میان تاریخ و تعصب است." در تحلیل دیگری که چندین روانپزشک آمریکایی و اروپایی بر اساس بررسیهای متعدد روانشناسی از وی کردند و گزارشی از آن در نشریه آمریکایی

Us News and World Reports

بچاپ رسید خمینی بنوبه خود چنین توصیف شده بود:

"انتقامجو ،یکدنده، لجوج، بدگمان، لبریز از حس کینه توزی در حدی که این حس در او

جای همه دیگر عواطف بشری را گرفته است."

سخنرانی ۲۶ مرداد ۵۸ در آستانه تعطیل کردن نشریات مستقل و نشریات گروههای سیاسی و دادن دستور حمله و لشکر کشی به کردستان، به همه نیروهای مسلح:

... "اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم، چوبه های دار در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم این زحمتها پیش نمی آمد. من از پیشگاه خدای متعال و ملت عزیز عذر می خواهم... دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری ما انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست پاسداران ما هم انقلابی نیستند، من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم اجازه نمی دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می کردیم، تمام جبهه ها را ممنوع اعلام می کردیم و یک حزب و آن حزب الله، حزب مستضعفین تشکیل می دادیم و من توبه می کنم از این اشتباهی که کردم و من اعلام می کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خود ننشینند ما به طور انقلابی با آنها عمل می کنیم. مولای ما امیرالمؤمنین سلام الله علیه، مرد نمونه عالم، آن انسان به تمام معنا، ... در عبادت آنطور بود، در برابر مستکبرین و کسانی که توطئه می کردند شمشیر را می کشید و هفتصد نفر را در یک روز چنانکه نقل می کنند از یهود بنی قریظه که نظیر اسرائیلیها بودند و شاید اینها[منظورش دگراندیشان است] از نسل انها باشند، از دم شمشیر می گذراند ما نمی خواهیم در ایران، در دنیای اسلام و در خارج کشور، وجاهت پیدا کنیم ما می خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد. «اشدا علی الکفار و رحمابینهم». این توطئه گرها در کردستان و در غیر آن در صف کفار هستند، با آنها باید با شدت رفتار کرد. دولت باید با شدت رفتار کند، ارتش باید با شدت رفتار کند. ژاندارمری باید با شدت رفتار کند، اگر مسامحه کنند ما با خود همین مسامحه گرها با شدت رفتار می کنیم ... دادستان انقلاب موظف است تمام مجلاتی را که برضد مسیر ملت است و توطئه گر است توقیف کند و نویسندگان آنها را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند، موظف است کسانی را که توطئه می کنند و اسم حزب روی خودشان می گذارند، رؤسای آنها را بخواهند و آنها را محاکمه کنند. فاسدها را سرکوب کنید. عذرها را کنار بگذارید. بروید

توطئه گرها را سرکوب کنید. دولت مسامحه نکند. ارتش مسامحه نکند. پاسداران مسامحه نکنند

"...سالروز تولد رسول اسلام , سال ۱۳۶۰

“یوم الله واقعی روزی است که امیر المؤمنین علیه السلام ، شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تمامشان را کشت. ایام الله روزهایی است که خداوند تبارک و تعالی یک زلزله ای وارد میکند ، یک سیلی را وارد میکند، یک توفانی را وارد میکند ، به این مردم شلاق میزند که ، آدم بشوند. امیر المؤمنین اگر بنا بود مسامحه کند شمشیر نمیکشید تا ۷۰۰ نو- را یکدفعه بکشد. در حبس های ما هم بیشتر از این اشخاص هستند ، که مفسدند. اگر ما اینها را نکشیم ، هر یکی شان که بیاید بیرون میرود آدم میکشد، آدم نمیشوند اینها! شما ، علما چرا فقط سراغ احکام نماز و روزه میروید؟ چرا هی آیات رحمت در قرآن را میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ قرآن میگوید بکشید ، حبس کنید ...چرا شما همان طررش را گرفته اید که صحبت از رحمت میکند؟ رحمت مخالف با خداست.... محراب یعنی مکان حرب ، یعنی مکان جنگ، از محرابها باید ، جنگ پیدا شود، چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محرابها پیدا میشد .پیغمبر شمشیر دارد تا آدم بکشداثمه ما همگی جندی بودند، نظامی بودند، همگی جنگی بودند. شمشیر میکشیدند، آدم میکشند....

ما خلیفه میخواهیم که دست ببرد ، حد بزند ، رجم کند. همانطور که رسول الله دست میبرد ، حد میزد ، رجم میکرد. همانطور که یهود بنی قریظه را، چون جماعتی ناراضی بودند قتل عام کرد. اگر رسول الله فرمان داد که فلان خانه را آتش بزنید ، فلان طایفه را از بین ببرید ، حکم به عدل کرده است .زندگی بشر را باید به قصاص تامین کرد، زیرا حمایت توده ، زیر این قتل قصاصی، خوابیده است. با چند سال زندان کار درست نمیشود. این عواطف بچه گانه را کنار بگذارید. ما معتقدیم که مجرم اصولاً محاکمه ندارد و باید او را کشت. تنها باید هویت آنان را ثابت کرد و بعد آنها را کشت." متأسفانه نه تنها این نا آگاهی در شناخت از خمینی گریبان مردم ایران را گرفت بلکه نا آگاهی از شناخت ساختار حکومتی نیز این فاجعه را دوچندان کرد. و در دوازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸، در رفراندوم عجیب و غریبی برای نخستین بار در جهان از مردم خواسته شد به رژیمی رای بدهند که درباره مشخصات و مرام نامه و هدف های آن هیچگونه اطلاعی بدانان داده نشده بود.

□□□

دو خلق: یک مبارزه، یک سرکوب، یک مقاومت بهرام قدیمی

اف ام ال ان، جبهه رهائیبخش ملی فارابوندو مارتی، به قتل رساند، دیگر از این پس چنین حجب و حیائی وجود ندارد. خود حمله شاید چیز عجیبی نبوده باشد، اما برخورد منفعل سفارت خانه های خارجی که شهروندان شان در این کاروان شرکت داشته اند، عکس العمل رسمی دولت اوآخاکا و دولت فدرال در مکزیک و دست آخر وسائل بزرگ ارتباط همگانی این کشور، چراغ سبزی بود که به دولت مکزیک برای سرکوب مزاحمین و مخالفان سیاسی، از هر رنگ و ملیتی که باشند، اهدا شده است.

همان برخوردی که از سوی دول سرمایه داری متروپول در برابر سیاست پاکسازی نژادی از سوی دولت اسرائیل شاهدیم. حمله اسرائیل در آب های بین المللی در مدیترانه، و برخورد آبیکی دولت های غربی به آن، علاوه فشارهای توده ای و اعتراضات گسترده ای که در دفاع از ملت فلسطین از مدت ها پیش سابقه داشت، شباهت زیادی به استراتژی محلی دولت مکزیک در برخورد به مخالفان سیاسی و خلق های بومی این کشور دارد. اگر چه وسعت عمل دولت اسرائیل، شاید به خاطر اطمینان آن کشور از حمایت دولت قدرتمند جهانی، بسیار بزرگتر از مکزیک بود، با این حال شباهت عمل نشان دهنده سبک کار مشابهی است که از این پس احتمالاً در نقاط دیگر جهان نیز شاهد آن خواهیم بود.

شهر مکزیکو - ۴ ژوئن ۲۰۱۰

□□□

به شهادت شرکت کنندگان در این کاروان، اتومبیل های آنان توسط یک پست کنترل شبه نظامی با حدود سی نفر ماسک بر چهره لباس شخصی مسلح به کلاشنیکف متوقف شد و قبل از آن که موفق به بازگشت گردد به زیر رگبار گلوله گرفته شد.

شرکت بومیان تریکی در اعتراض به حمله ارتش اسرائیل به «ناوگان آزادی»، طبیعی ترین عکس العمل مردم زحمتکشی بود که درد سرکوب، سیاست نابود سازی نژادی، و لذت همبستگی را با پوست و گوشت و قلب خود می شناسند و برایش ارزش قائلند.

نکته ای قابل تأمل:

این که روستاهای خود مختار تحت فشار و تهدید دائمی دولت قرار دارند، امری عادی ست. این امر همانقدر در مورد روستاهای زاپاتیست در چیپاس حکم می کند که در مورد مناطق بومی نشین دیگر مکزیک، از جمله در اوآخاکا، این که دولت نیروهای شبه نظامی را سازمان می دهد، مسلح می کند و آنان را هرکجا که لازم باشد به کار می گیرد نیز امری ست که از سال ۱۹۹۴ و بخصوص در چیپاس، اوآخاکا و گرورو به عمل روزمره بدل شده است؛ ولی حمله نیروهای شبه نظامی وابسته به دولت مکزیک به این کاروان یک کیفیت جدید به سرکوب های دولتی افزوده است: اگر تا قبل از این حمله «فعال حقوق بشر» بودن و یا اصولاً خارجی بودن یک نوع حفاظ امنیتی به حساب می آمد) مثلاً در السالوادور دوران جنگ داخلی هیچ اهمیتی نداشت که شخص السالوادری باشد، یا خارجی، عضو یک انجمن حمایت از حقوق بشر باشد و یا کشیش و راهب. ارتش السالوادور بسیاری از این افراد را به «جرم» همکاری با

و امروزه مورد حمایت فرماندار اوآخاکا، اولیس روئیز Ulices Ruiz است، که خود او نیز تحت حمایت دولت فدرال مکزیک قرار دارد.

آب و برق سن خوان کوپالا مدت هاست قطع شده و آمد و شد به این منطقه توسط نیروهای دولتی و شبه نظامی غیر ممکن گشته است. همه جا تعطیل است، نه کلاس درس به راه است و نه خدمات پزشکی در کار. فقط درهای کلیسا به روی کسی که جرئت و امکان رسیدن به این روستا را بیابد باز است. از زمانی که این روستا در سال ۲۰۰۷ خود را خود مختار اعلام کرده و ارتباطش را با احزاب سیاسی و دولت های محلی و فدرال قطع نموده و عضو کارزاری دیگر شده، در شرایط حکومت نظامی مستمر و در محاصره کامل قرار دارد و نیروهای دولتی و شبه نظامی جلوی ورود هرگونه امکانات را به این روستا می گیرند. مردم روستا از سال ۲۰۰۶ در تشکل جنبش اتحاد و مبارزه

تریکی -مستقل Movimiento de Unificación y Lucha Triqui Independiente- MULTI متشکل اند.

به منظور شکستن حلقه محاصره، کاروان همبستگی ای که با خود البسه، مواد غذایی و دارو حمل می کرد، در فاصله ده دقیقه ای سن خوان کوپالا مورد حمله قرار گرفت که طی آن خاتم به آتریس کارینیو Beatriz Cariño عضو مرکز کمک رسانی کار متحد، اهل اوآخاکا و آقای یوری یاکولا* Jyri Jaakkola فنلاندی و عضو کارزاری دیگر زاپاتیستی (به قتل رسیدند. چند نفر نیز به ضرب گلوله زخمی شدند و تنی چند نیز از طریق کوه و کمرهای اطراف جاده موفق به فرار گشتند.

با حمله دولت سرمایه داری صهیونیست، به کاروان هشتصد نفره ای که از پنجاه کشور جهان که در ناوگان آزادی به سوی غزه روان بود تا با کمک های انسانی گامی بر ضد هلوکوست صهیونیستی علیه خلق فلسطین بردارد، پرده آهنین سانسور جهانی در هم شکست و به جهانیان جنایت ۶۲ ساله را بار دیگر یادآور شد. یورش ارتش تا به دندان مسلح صهیونیست که حداقل چند کشته به جای گذاشت، تظاهرات و اعتراضات جهانی را در پی داشت.

از جمله در شهر مکزیکو با فراخوان یهودیان ضد صهیونیست و هماهنگی همبستگی با فلسطین در روز چهارشنبه دوم ژوئن ۲۰۱۰ آکسیون در مقابل سفارت اسرائیل برگزار شد. در این آکسیون از جمله شرکت بومیان تریکی Triqui که بعضی هاشان کودک و نوزاد در آغوش داشتند، چشمگیر بود. این بومیان تریکی چه کسانی بودند؟

روز سه شنبه ۲۷ آوریل ۲۰۱۰ کاروانی متشکل از حداقل ۲۵ نفر از فعالین سیاسی و اجتماعی، معلم و همکاران وسائل ارتباط همگانی، فعالین آپپو APPO مجلس مردمی خلق اوآخاکا، مکزیکی و غیر مکزیکی، در چهار اتومبیل عازم بخشداری خودمختار سن خوان کوپالا Municipio Autonomo San Juan Copala در اوآخاکا بودند که مورد حمله یک گروه شبه نظامی، معروف به اوبیسورت -واحد رفاه اجتماعی برای منطقه UBISORT- Unidad de Bienestar Social para la Región Triqui قرار گرفتند. این گروه شبه نظامی توسط دولت اوآخاکا در سال ۱۹۹۴ تشکیل شده

خدمات کامپیوتری کیان

رفع هر گونه مشکل کامپیوتری برای کامپیوتر های خانگی و اداری اعم از Laptop , Desktop ...

شبکه و ایمن نمودن تمام کامپیوترها با کمترین هزینه (اعم از Wireless , Cable) ، کنترل Security Camera و رفع هرگونه

مشکلی که در System Security شما وجود دارد

System Clean Up (بدون آسیب رسیدن به اطلاعات شما)

اگر مشکل Genuine دارید و یا اگر Slow میباشد با تضمین برطرف خواهد شد.

طراحی Website, Business Card و با پایین ترین هزینه و با سه ماه پشتیبانی رایگان

با پرداخت فقط \$60 نصب قویترین آنتی ویروس، آنتی اسپم و... که سال 2018 Expire خواهد شد. هزینه یک سال را پرداخت کنید و تا 9 سال ایمن باشید.

اینترنت پرسرعت با بالا Download نامحدود ماهیانه فقط \$19

شما می توانید با پرداخت \$80 به مدت یکسال تماس تلفنی نامحدود به کانادا و امریکا داشته باشید

تکنولوژی جدید: نصب Satellites TV و دیدن تمام کاناهاای معتبر دنیا (4000 کانال) . نصب رایگان و دیدنش هم رایگان و نیازی نیست قطعه ای بخرید یا کاری انجام دهید.

E-mail: kianp2002@yahoo.com Tel: (647) 500 - 5105



Special



Support 24/7

هم چون یک غزل نقد نمایش : سونات های مرگ

عباس سماکار

شناسنامه نمایش

*سونات های مرگ

*نویسنده و کارگردان: خسرو شهریاری

*دستیار کارگردان، طراح آفیش و لباس و

میکس موسیقی: گیسو شاکری

*بازیگران: امیلیا پالم، بطانه توسی، اشکان جهان

بخش، سامان جهان بخش، میر یوسف حسینی،

محمد دارآفرین، مسعود عظیمی، مونا صفا،

ارمغان نوربخش، آفاق نوربخش .

*تور و صدا: م. شکیب

*اجرای نخست: استکهلم، آوریل ۲۰۱۰

«سونات های مرگ» نمایشی از سلطه مرگ و خشونت در ساختار پیچاپیچ یک نظام تمامیت خواه، از خسرو شهریاری در شهر استکهلم به روی صحنه آمد .

این اثر مدرن و بسیار زیبا، تلاشی ست برای به نمایش درآوردن یکی از فجایع بزرگ در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی در جامعه ما که به عنوان یک جنایت تاریخی ثبت شده است .

کشتار همگانی زندانیان سیاسی در شهریور سال ۱۳۶۷ شمسی، سنگسار و قتل های ناموسی در جمهوری اسلامی، دست مایه این اثر کم نظیراست که در تمام مدت اجرا، تماشاگر را در سیطره تأثیرات خود می گیرد و او را به شدت با خود همراه می کند .

بی تردید این اولین بار نیست که نمایش تبعید، به مسئله حساس اعدام زندانیان سیاسی، سنگسار و یا مسئله قتل های ناموسی می پردازد؛ ولی می توان گفت که اولین بار است که این نمایش، تأثیراتی چنین شگرف بر تماشاگر باقی می گذارد و با طراحی ها و صحنه سازی های فوق العاده و بازی و موسیقی کم نظیر و دیگر عوامل صحنه، اثری به وجود می آورد که یک تحول تازه در نمایش تبعید است .

سبک کار خسرو شهریاری در این نمایش بسیار هوشیارانه است .

این نمایش روال خطی. داستانی ندارد و صحنه های بدون پیوند آن با هم، در لحظه نخست، انتزاعی، هننسی و در چارچوب قراردادهای «تئاتر فاصله گذار» خودنمایی می کند. اما بی درنگ خطی از یک حس عاطفی که مختص «تئاتر فاصله گذار» نیست از آن ها بیرون می زند که احساس و عاطفه تماشاگر را بیش از آن چه که اگر از همان ابتدا این حس و عاطفه در نمایش وجود می داشت او را تحت تأثیر قرار می دهد .

در واقع، کوشش «تئاترفاصله گذار» بر آن است که با ایجاد عواملی در صحنه، «بازی» بودن نمایش را برجسته کند و با بیرون کشیدن تماشاگر

از خط داستانی، مانع از آن شود که او متأثر از احساسات نهفته در داستان، به آن چه هدف نمایش و قضاوت نهائی و ماورای نمایش است بی توجه بماند. «فاصله گذاری نمایشی» تماشاگر را وامی دارد که در هر لحظه، فکر کند و به عنوان قاضی. صحنه، به قضاوت بپردازد .

این سبک نمایشی که برتولت برشت یکی از سرمداران مدرن آن در اروپا به شمار می آید، در ایران و سایر کشورهای نظیر چین و ژاپن و هند نیز، با تفاوت هائی سابقه تاریخی دارد. به ویژه در نمایش تعزیه در ایران، ما به عینه شاهد بیرون کشیدن هر لحظه تماشاگر از واقعه ای هستیم که در تعزیه می گذرد. برای مثال؛ در صحنه گردانی کربلا، مرسوم است که شمر به هنگام جنگ با حسین، ضمن رجزخوانی و مبارزه جوئی، خود را لعن و نفرین هم می کند. سایر عوامل تعزیه نیز بیانگر همین «بازی» بودن نمایش است، مثلاً؛ رجزخوانی با صدای اغراق آمیز کلفت، یا شمشیربازی باسمه ای و قلابی، با زدن ضربه های تمثیلی شمشیر به بدن ها، همگی چنان آشکارا ساختگی ست که کسی نه تنها در باسمه ای بودن آن ها شک نمی کند؛ بلکه، می داند که این، یک عمد است و باید چنین باشد. با این حال، تماشاگر، صحنه را بسیار جدی می گیرد و برایش مهم نیست که این بازی چقدر به یک صحنه جنگ واقعی شباهت دارد؛ بلکه، مسئله عمده این است که بار دیگر به حقانیت حسین در این صحنه تاکید شود و شمر حتی از زبان بازیگری که نقش او را بازی می کند مورد لعن قرارگیرد .

در این سبک نمایشی، هم بازیگر و هم تماشاگر مشغول بازسازی صحنه و قضاوت نهائی بدون غرق شدن در واقعه و داستان هستند و فاصله گذاری بین نمایش و واقعیت مرتب پیش می آید و تماشاگر مرتب از داستان بیرون کشیده می شود تا به واقعیت تاریخی فکر کند .

خسرو شهریاری در نمایش «سونات های مرگ» و کشتار همگانی زندانیان سیاسی که تماشاگر با واقعه آن آشنا ست، ضمن سود بردن از شیوه های «فاصله گذاری نمایشی» ناگهان به حرکت زیبایی دست می زند که نوعی خلاقیت تازه در استفاده از «فاصله گذاری» است. یعنی ابتدا تماشاگر را با مسئله «قر داده ها و صحنه های عمداً بازسازی شده» مواجه می کند تا او را از هرگونه حس و عاطفه دور سازد و ناگهان، آن جا که تماشاگر انتظار بروز احساسات را ندارد، یک خط عاطفی از درون همین فاصله گذاری نمایشی بیرون می کشد و وی را به شدت تحت تأثیر آن قرار می دهد .

این بازی دوگانه آمد و شد و برون رفت از داستان و بازگشت به درون آن و ایجاد یک حس قوی عاطفی در داستان و ضد داستان، خط اصلی ساختار نمایش خسرو شهریاری را در این اثر می سازد که یک درونه پیچیده عاطفی تازه و در نوع خود بسیار نو است و به جرات می توان گفت که چنین تأثیر قوی عاطفی به هیچ روی نمی توانست از همان ابتدا، با شیوه مرسوم تکیه بر ایجاد احساسات و عاطفه نمایشی به وجود آید .

زیبائی این سبک کار در این است که ضمن پرهیز از غرق شدن تماشاگر در عاطفه داستانی و به قضاوت کشاندن او در هر لحظه صحنه در برابر این فاجعه تاریخی، باز او را به شدت از نظر عاطفی متأثر می سازد تا قضاوت از نوع فاصله گذاری آن در باره کشتار و نفرت از پلیدی و سرکوب و خشونت ژرفای ویژه ای به خود بگیرد .

گروه نمایش

گروه اجرای این نمایش، از جوانانی تشکیل شده که همگی از نسل بزرگ شده در خارج از کشور هستند. یعنی جوانانی که حتی زبان فارسی را روان و آسان حرف نمی زنند. البته نمایش به سه زبان مختلف به اجرا درمی آید؛ زبان فارسی، زبان انگلیسی و زبان کشوری که نمایش در آن اجرا می شود (که در اجرای استکهلم، این زبان، سوئدی بود و در سایر کشورها زبان همان کشور به کار گرفته خواهد شد)، انتخاب بازیگران جوان، انتخاب زبان های مختلف و حتی نداشتن تسلط بازیگران به زبان فارسی که زبان اصلی است، همگی یک بُعد ساختاری در نمایش به خود گرفته است. جوانی بازیگران، یادآور جوانی نسلی ست که در کشتارهای همگانی قربانی این فاجعه تاریخی شد و عامل تکرار واقعه در دفعات گوناگون از زبان بازیگران و به زبان های مختلف، ابعاد فاجعه را به شیوه ای فاصله گذار بازسازی می کند. تاکید روی این تکرار، با ایجاد طراحی های متفاوت صحنه، نوعی فریاد اعتراض تکراری و مداوم از یک بیداد تاریخی را بازمی سازد .

بازیگران فریاد می زنند: می دونی از چی دارم حرف می زنم؟ از شهریور ۶۷. بازم بگم؟ در این نمایش، لباس یک دست بازیگران، عناصر صحنه، صندلی های قرمز، پارچه قرمزی که در تمام طول نمایش بر روی صحنه افتاده است و فقط در یک لحظه بر روی بازیگران صحنه سنگسار کشیده می شود، آینه قدی و بدون قاب کنار صحنه و به ویژه کمانچه ای که بیش از نیمی از مدت نمایش در کنار صحنه قرار دارد، همگی عناصر مختلف

ساختاری نمایش

هستند و به هیچ وجه نقش تزئینی ندارند. یعنی همه چیز مطابق روابط بازسازی فاصله گذار، در ایجاد فضای غیرداستانی نقش به عهده دارد. به ویژه کمانچه، هم چون یک زبان خاموش در طول نمایش که موسیقی آن، رنگ و روئی غیرمرسوم دارد و ترکیبی ملودیک از سر و صداها و یک موسیقی نامانوس است، وجود خود را بر صحنه تحمیل می کند و وقتی این کمانچه، در یک صحنه، توسط یک نوازنده ناشی به صدا در می آید؛ آهنگ ناموزونی از آن به گوش می رسد که نه تنها با آواز غم انگیز مادری که به دنبال دخترگم شده اش در صحنه می گردد هماهنگی ندارد؛ بلکه، به مثابه یک درد و آوای سورنالیستی حالت عجیبی در فضای نمایش به وجود می آورد و این حس را الغاء می کند که این، همان زبان خاموش و فریاد مالیخولیائی درون آدم هائی ست که در نمایش قربانی این خشونت ها هستند .

گیسو شاکری در تنظیم این آهنگ ها برای نمایش، جدا از نقش صحنه آراء، طراح لباس و دستیار کارگردان، یاری ارزنده ای به فضا سازی و طراحی های نمایشی خسرو شهریاری کرده است .

یک صحنه تکان دهنده

در طول نمایش، صحنه های زیبایی بسیاری وجود دارد که طراحی هرکدام از ذوق بسیار برخوردار است .

در صحنه اعدام بچه های جوان، هنگامی که همه آن ها خیلی آرام روی صندلی ها می ایستند تا بدون آن که تماشاگر در ابتدا متوجه مقصودشان شود، صحنه اعدام های دسته جمعی را با ظرافت ویژه ای بازسازی کنند، گردش مادری سرخ پوش در میان آن ها و نوازش بدن هائی که (با دست بر بالای سر به نشانه آویخته شدن از طناب)، با ظرافت تاب می خورند و حالت حلق آویز شده ها را نمایش می دهند، یک حس عاطفی ظریف اما بسیار قوی از درونه صحنه بیرون می خزد و بر جسم و جان تماشاگر اثر می گذارد .

گردش یک نوعروس جوان، با لباس سفید و پای برهنه در جستجوی شوهرش که لحظاتی پیش از آن، هردو آن ها را با لباس عروسی، هم چون در یک صحنه خیالی، گردش کنان در میان زندانیان سیاسی دیده ایم، و بهت و بی زبانی این عروس پابرهنه، به صحنه ژرفای ویژه ای می دهد .

صحنه های گیرای بسیار دیگری نیز نظیر صحنه مادری که با یک چمدان پر از عکس هائی که چیزی جز لکه های خون بر صفحه های سفید کاغذ نیست، به دنبال دخترش می گردد و به میان تماشاگران می آید و آنان را به پرسش و قضاوت

عصر چنگیز خان و تیمور لنگ

نوشته: Chiristian de BRIE

لو موند دیپلماتیک

سوار شدن

بر گرده مردم عامل

شکوفایی شان بود بر دوش می کشید: امپراتورها، شاهان، سلاطین، پادشاهان، شگون ها، سپه سالاران، کودیلو ها، روسای جمهور، شاهزادگان و بارون ها، وزیران و امیران، پاپ ها و خلفا... همه تشنه ی جاه و جلال، قدرت و ثروت، آماده ارتکاب هر گونه عمل پلید برای دست یازی به آمال خود، یا حفظ آن چه به چنگ آورده اند، آکنده از کینه های فروکش ناپذیر، در جنگ دائم با یک دیگر، به نام خدا، تمدن، پرچم یا حزب.

دیروز هم مانند امروز، صلح و شکوفایی نسبی تنها یک امتیاز موقت برای یک اقلیت محسوب می شد. آن چه در نیم قرن اخیر در اروپای غربی و آمریکای شمالی (یک دهم جمعیت جهان) مشاهده می شود نباید ما را دچار توهم کند. در همین مدت و در همه جا، بیش از یک صد جنگ بیداد می کرد که غربیان از آنها مصون مانده اما عموماً خودشان محرک و عوامل برانگیزاننده ی آنها بوده اند. چه در مورد مرگبارترین شان (۴) چه آنهایی که «کم دامنه» معرفی می شوند. اما، برای کسی که نیمی از خانواده اش قتل عام شده و نیمی دیگر، پس از یک هجرت مشقت بار و طولانی، در اردوگاه پناهندگان به سر می برد و برای او امید بازگشت به کشورش که به تلی از خاکستر تبدیل شده باقی نمانده است، منازعه ی کم دامنه چه معنایی می تواند داشته باشد؟

سده بیستم، با حدود ۲۰۰ جنگ و ۲۰۰ میلیون کشته، چیزی معادل ۲ درصد جمعیت قرن (۵)، در نرم میانگین سده های قبل از خود قرار دارد. همه ی مشخصاتی را که به عنوان نشانه های تعقیب و آزارهای قرن گذشته پذیرفته ایم می توانیم در سرتاسر این هزاره نیز بازایابیم: کشتارهای همگانی مردم، جا به جایی جمعیت و راه پیمایی های هلاکت بار، اردوگاه های مرگ، سر به نیست کردن دست جمعی زندانیان، تجاوز، شکنجه و اعدام های بی محاکمه، ایجاد جو اربابی که مانع هر گونه تلاش برای مقاومت می شود، اسارت و بردگی جان بدر بردگان؛ و همین طور غارت، به آتش کشیدن و نابودی شهرها و روستاها، کشتزارها و وسایل تولید؛ جنایت های جنگی و جنایت علیه بشریت که به مهاجرت خفت بار مردم رهیده از مرگ منتهی می شوند و آنها را آماج راهزنان و عوامل جنگ داخلی قرار می دهند؛ قربانیان قحطی های وحشتناک که در اثر اشاعه ی

بربریت در سده ی بیستم

اختراع نشده است. بین سده های ۱۳ تا ۱۵ چنگیز خان و سپس تیمور لنگ وحشت و مرگ را از آسیا تا اروپا پراکندند. **

عقیده ای رایج بر آن است که قرن بیستم خونین ترین سده ی تاریخ بوده است. تلفات انباشته شده انسانی طی دو جنگ جهانی (بدون احتساب ده ها مورد پیشین و پسین)، جنایت های جنگی و جنایت علیه بشریت که با نسل کشی یهودیان اروپا به اوج رسید، استفاده از سلاح های کشتار جمعی، از جمله سلاح اتمی، علیه ساکنان غیر نظامی که داو منازعات قرار می گرفتند، همه و همه دست به دست هم داده اند تا قرن ما را، دست کم در زمینه ی ابعاد خرابی ها، تعداد قربانی ها و ددمنشی دژخیمان، به «عصر غایت ها (۱)» تبدیل کنند.

اما در این ادعا جای تردید بسیار هست. مگر آن که بخواهیم به دوره های موقت آرامش در سرزمین های معین یا به افسانه ی «جنگ پاک» استناد کنیم. اگر مشاهدات مان را به مجموع ساکنان کره زمین و همه ی هزاره ی دوم که تازه پایان یافته گسترش دهیم، یقین های مان به تردید مبدل خواهند شد.

در این هزار سال، زمین حتا یک سال روی صلح به خود ندیده؛ در عوض صحنه ی وقوع هزاران منازعه: تاخت و تازها و فتوحات، جنگ های قبیله ای و قومی، فتودالی، دودمانی، ملی گرایانه، استعماری و امپریالیستی، جنگ های داخلی و جنگ های مذهبی، طغیان، نبرد چریکی، جنگ های آزادی بخش، شورش ها و انقلاب ها، ایلغارها و چپاول ها... بوده است. اکثریت عظیم ۴۰ میلیارد انسانی که در این هزاره زیسته اند، در دوران کوتاه زندگی خود، دست کم یک جنگ را شاهد بوده اند (۲).

سرنوشت مشترک بشریت فقر، جهل و تسلیم بود. جمعیتی بیش از ۹۰ در صد روستایی (۳) که توسط اقلیتی زالو صفت و طمع کار (شامل فتودال ها، زمین داران، رباخواران) تحت استثمار بود و زیر بار بیگاری و مالیات از پا در می آمد، تنها قوت لایموت نصیب اش می شد، بینابین دو مناقشه مرگبار و نابود کننده که می بایست همواره هزینه های آن ها را، هم به عنوان طعمه و هم به عنوان غنائم جنگی، به دوش بکشد، در ناامنی دائم به سر می برد.

پیوسته یوغ دسته ای بی پایان از ظالمان را که

همان ساختار فاصله گذاری نمایشی آغاز می شوند، در تداوم خود به حالت حسی و عاطفی می رسند، و حس و عاطفه همچون یک نخ نامرئی صحنه های مختلف (و از نظر داستانی بی ارتباط) نمایش را به هم وصل می کند؛ یعنی حرکتی که در یک صحنه از بازسازی صرفاً نمایشی به بازسازی عاطفی ختم می شود در کل نمایش نیز به شکل ظریفی صحنه ها را به هم پیوند می دهد.

اجرای این تئاتر بیش از یک سال تمرین مداوم را پشت سر خود داشته است. ده دختر و پسر جوان در آن بازی می کنند که اغلب آن ها برای اولین بار در نمایش حضور یافته اند و بازی ها به راستی در برخی موارد شگفت آور است.

نمایش در ضمن، دارای پیام های جهانی ست و صحنه هایی از کشتارهای تاریخی دیگر را به یاد می آورد.

صحنه پایانی، صف دراز پدر مادرهایی ست که همچون همان مادر سرخ پوش با چمدانی پر از عکس بچه های شان به دنبال هم روانه شده اند و با پوشش کاملی که از کفش و کلاه و لباس دارند چنین به نظر می رسد که عازم یک سفر دور و دراز هستند.

ساختن چنین نمایشی از سوی یک گروه غیرحرفه ای که تنها خسرو شهریار و گیسو شاکری افراد حرفه ای آن به شمار می روند ارزش بسیار دارد. نو آوری، خلاقیت و زیبایی این نمایش با توجه به پیام انسانی و ضد کشتار و سرکوب و خشونت آن، یکی از بهترین نمایش های این چند دهه تبعیدی ما را به وجود آورده است.

پشتیبانی از چنین خلاقیت و کوششی و یاری رساندن به تهیه امکانات برای به نمایش درآمن آن در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا می تواند به گسترش چنین کارهای ارزشمندی یاری بسیار برساند.

در رابطه با بررسی کارهای نوشتاری و پژوهشی خسرو شهریار در باره تئاتر، و نقد پیرامون نمایش «سونات های مرگ»، دو گفتگوی تلویزیونی از سوی عباس سماکار با خسرو شهریار و گیسو شاکری در برنامه «دیدار با هنرمندان و نویسندگان در تبعید» انجام گرفته است که می توانید آن ها را روی سایت تلویزیون کومه، بخش فارسی، آرشیو برنامه «دیدار» ببینید و یا پیاده کنید.

*==همانندی ساختار این نمایش با «غزل»، از آن رو به گمان من در خور ارزیابی ست که در آن، هم چون در غزل، ساختارها تک بیته و کل مجموعه، تکرار همان مضمون و محتوای بیت اول به شکل های گوناگون است. در عین حال، انتخاب این عنوان برای این نقد، ناظر بر زیبایی غزل گونه این نمایش نیز هست.

برای آگاهی بیشتر در این باره، می توانید نوشته مرا در نقد ساختار غزل، در مقاله «غزل، شکل ناب شعر» در سایت «کانون نویسندگان ایران در تبعید» بخوانید. ■

6 خرداد 1389 11:09

می کشد وجود دارند که، هر کدام در این ساختار نمایشی و در همان روال فاصله گذاری و بازی متضاد با عاطفه، نمایش را به پیش می برند. اما یکی از صحنه ها که قتل ناموسی و کشتن یک دختر در یک خانواده را نمایش می دهد، چنان تکان دهنده طراحی شده که با پایان آن تماشاگر در بهت عمیق و یک حس زخم خورده درونی فرومی رود. پایان صحنه قتل ناموسی، به میدان جنگی شباهت دارد که همه چیز در آن درهم ریخته و پراکنده است و بوی مرگ از آن برمی خیزد.

این صحنه، نمای دختری را در میان اعضای مرد یک خانواده بازسازی می کند که دارند او را به خاطر رابطه اش با دیگران و تمایلاتش به پوشیدن لباس شاد و آرایش محاکمه می کنند. دختر، در تمام مدت به حالت نشسته در میان مردان مشغول رقص است و سخن نمی گوید. اما دو دختر دیگر، با لباس هایی با رنگ های شاد، همچون دو همزاد او، در کنار صحنه، تمام تمایلات دختر جوان را در رابطه با آزاد زیستن، دوست داشتن فضای باز، رنگ های شاد و رها بودن از قیدها بازسازی می کنند. سرانجام مردان برمی خیزند و دور دختر متهم را همچون یک استوانه گوشتی می گیرند و روی او خم می شوند؛ دو دختر جوان با دیدن این صحنه، ناگهان به وحشت می افتند و با اضطراب به این طرف آن طرف صحنه و به میان تماشاگران می دوند و و هر کدام از آن دو با فریاد و فریاد و تکرار کلمات رعب آور خود اعلام می کنند:

پنجره ها رو بست، درو از تو قفل کرد، پرده ها را کشید. پنجره ها رو بست، درو از تو قفل کرد، پرده ها را کشید. پنجره ها رو بست، درو از تو قفل کرد، پرده ها را کشید.

این سرو صدا از جانب دخترها، و تکرار مرتب آن و دودن هراسان و مضطرب آن ها به هر گوشه صحنه و به میان تماشاگران و به هم ریختن صندلی ها و اسباب صحنه از طرف آن دو، و موسیقی ای که همان سر و صداها ملودیک پیشین است و در این جا ابعاد تقویت کننده ای به خود می گیرد و از عمق فاجعه کشتن دختر، بدون این که قتلی در صحنه اتفاق بیفتد خبر می دهد، یک فضای هولناک می سازد.

هولناکی این صحنه در بازسازی خود قتل نیست؛ بلکه در تصویر کردن آن توسط حرکات و سر و صدای دخترها ست که بیش از نمایش خود رویداد قتل تکان دهنده است. به این شکل، اضطراب و پریشانی و هراس دخترها به درون تماشاگر راه می یابد و تماشاگر، بدون آن که عمل قتل را در صحنه ببیند و با فریادهای بی دفاع و دردآور دختر را بشنود، شنیع ترین جنایت در ذهنش مجسم می شود و عمق فاجعه از طرف آن دو دختر همزاد و حرکات هراسناک شان به تصور درمی آید و با خاموش شدن نور، تماشاگر در بهت فرومی رود و به ژرفای این فاجعه، البته نه در واقعۀ صحنه ای آن؛ بلکه در بُعد اجتماعی اش می اندیشد.

نکته برجسته دیگری که در کار خلاقه خسرو شهریار به چشم می خورد؛ بافت ظریفی بین صحنه ها ست که ضمن این که همگی آن ها با

روشننگر متعلق به شماست!

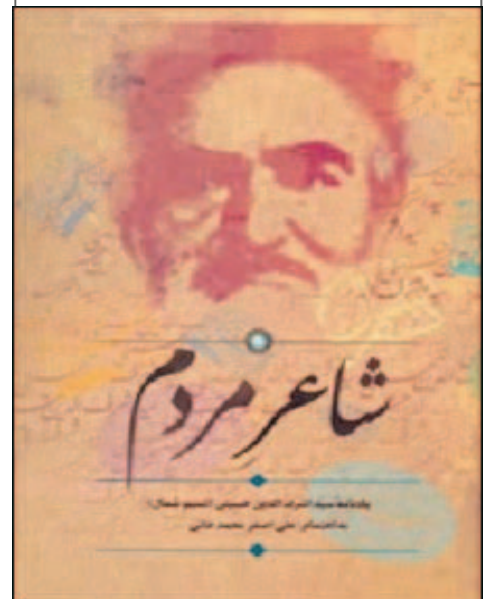
با فرستادن مطالب و نظرات و پیشنهادات خود به پربارتر شدن این ماهنامه یاری رسانید.

کارگران در شعر شاعران

علی امینی نجفی

بخش:اول

پژوهشگر مسائل فرهنگی



"مقارن جنبش مشروطیت (۱۲۸۵ خورشیدی) با نهضت "بیداری"، در رگان خشکیده شعر فارسی خونی تازه جاری شد. شاعر نگاه خود را از درباریان و اشراف گرفت و به توده مردم دوخت، و از آن پس به زبان زنده و پرجوش آنها سخن گفت.

شعر اجتماعی که پیش از آن رگه‌ای سست و ناتوان در بدنه‌ی شعر فارسی بود، روز به روز قوی‌تر و تناورتر شد.

در شعر شاعران مشروطه از ادیب‌الممالک فراهانی و ایرج میرزا تا عارف و میرزاده عشقی و ملک‌الشعراى بهار نغمه آزادی مترنم است.

در رگه‌ای از شعر مشروطه که اشرف‌الدین گیلانی (صاحب "نسیم شمال") بهترین نماینده‌ی آن است، اعتراض به بهرمکشی از زحمتکشان و همدردی با بی‌نویان موج می‌زند.

شعر مردمی

"نسیم شمال" شاعری مردم‌دوست بود، با ذهنی روشن و زبانی ساده. سعید نفیسی نوشته است که این شاعر طنزپرداز به مال و منال و جاه و مقام کمترین توجهی نداشت، تنها نزدیکی به مردم را می‌خواست، و به آن نیز رسید. هیچ شعری به این اندازه در دل و جان مردم راه نیافت. احتمالا "نسیم شمال" اولین سخنگوی بود که آگاهانه فرودستان جامعه را مورد خطاب قرار داد، هرچند به طنز و شوخی:

ای فعله تو هم داخل آدم شدی امروز؟
بیچاره، چرا میرزا قشمشم شدی امروز؟

در مجلس اعیان به خدا راه نداری
زیرا که زر و سیم به همراه نداری
در سینه بی کینه بجز آه نداری
طنزهای "نسیم شمال" اقتباسی بود خلاقانه از اشعار ترکی علی اکبر صابر، شاعر ایرانی مقیم قفقاز، که با ترجمه‌ای دیگر نیز در کتاب "هوپ هوپ نامه" جمع و منتشر شده است.

شعر اجتماعی

فرخی یزدی در وفاداری به آرمان مشروطه، یعنی آزادی و حکومت قانون، با عارف و عشقی و بهار همراه است، اما از آنها گامی فراتر بر می‌دارد. او نشان می‌دهد که از مناسبات پنهان اجتماعی باخبر است و سازوکار نظام مسلط را می‌شناسد:

غنا با پافشاری کرد ایجاد تهی‌دستی

خدا ویران نماید خانه سرمایه‌داری را

ز جور کارفرما کارگر آنسان بخود لرزد

که گردد روبرو کبک دری باز شکاری را

فرخی یزدی با مقولات "ماتریالیسم تاریخی" آشنایی کلی دارد، و از همین مبنا مبارزه طبقاتی را تنها راه رستگاری جامعه می‌داند:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود
کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود
در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای
این دو صف را کاملا از هم جدا باید نمود
تا مگر عدل و تساوی در جهان مجری شود
انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود

فرخی یزدی در ۱۲۶۷ به دنیا آمد. در سراسر زندگی به خاطر مبارزه در راه آرمان‌های اجتماعی، رنج و عذاب فراوان کشید و سرانجام در سال ۱۳۱۸ در زندان رضا شاه به قتل رسید.

شعر آرمان‌گرا



فرخی یزدی در سال ۱۳۱۸ در زندان رضا

شاه به قتل رسید

گام نهایی به سوی شعر کارگری، با گوهر

طبقاتی و مضمون انقلابی، به وسیله ابوالقاسم لاهوتی برداشته شد.

ابو القاسم لاهوتی (۱۲۶۶ – ۱۳۳۶) تنها انقلابی (مانند عشقی) و خلقی (مانند فرخی) نیست، بلکه شاعری آرمان‌گراست و به "جهان بینی مترقی پرولتاریا" باور دارد. او نیز مانند بسیاری از روشنفکران روزگار، از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه به وجد آمده بود.

لاهوته سرود تاریخی "انترناسیونال" مهمترین سرود جنبش کمونیستی را به فارسی آهنگین برگرداند. او را می‌توان از سلاله شاعران طراز نوین قرن بیستم دانست، در کنار مایاکوفسکی، ناظم حکمت، برتولت برشت، لویی آراگون، پابلو نرودا، یانپس ریتسوس و...

لاهوته آگاهی طبقاتی را به زبانی ساده برای کارگران تشریح می‌کند:

من از عائله رنجبرم

زاده‌ی رنجم و پرورده‌ی دست زحمت

نسلم از کارگران

حرف من اینکه: چرا کوشش و زحمت از

ماست

حاصلش از دگران؟

این جهان یکسره از فعله و دهقان برپاست

نه که از مفت‌خوران!

در نگرش طبقاتی لاهوتی، "حکومت قانون" یعنی میراث بزرگ مشروطه، دیگر بهایی ندارد، زیرا "دین و قانون و وطن آلت اشراف بُود". او در شعر خود تاکتیک مبارزه طبقاتی را با مهارتی کم نظیر به شعار بدل می‌کند:

چیست قانون کنونی، خبرت هست از آن؟

حکم محکومی ما!

بهر آزاد شدن، در همپی روی زمین

از چنین ظلم و شقا

چاره‌ی رنجبران وحدت و تشکیلات است!

لاهوته تنها اهل سخنوری نبود، بلکه مرد پیکار نیز بود. در جوانی به کودتای نظامی دست زد، و پس از شکست به اتحاد شوروی (سابق) پناه برد.

همدلی با محرومان

شعر پروین اعتصامی به کلی از علقه‌های



ایدئولوژیک تهی است

شعر پروین اعتصامی، بر خلاف لاهوتی، به کلی از علقه‌های ایدئولوژیک تهی است، اما سرشار از مهر و عاطفه است. پروین نه با محاسبات "اقتصاد سیاسی"، بلکه با ذهنیت طبیعی و حساسیت ذاتی برای رنجبران دل می‌سوزاند. در شعری یک پدر بی‌نوا فرزند را از جور مالداران آگاه می‌کند:

پیشه آنان، همه آرام و خواب

قسمت ما، درد و غم و ابتلاست

حاصل ما را، دگران می‌برند

زحمت ما زحمت بی مدعاست

گشت حق کارگران پایمال

بر صفت غله که در آسیاست

گفت چنین، کای پدر نیک رای

صاعقه ما ستم اغنیاست!

پروین به طور غریزی می‌داند که همدردی کافی نیست، پس محرومان را به اعتراض و خیزش فرا می‌خواند:

تا بکی جان کنند اندر آفتاب ای رنجبر؟
ریختن از بهر نان از چهر آب ای رنجبر
از حقوق پایمال خویشان کن پرسشی
چند میترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر؟
حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی می‌دهد
کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر
جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بریز
وندرآن خون دست و پای کن خضاب ای رنجبر!

... دنبال‌ه در شماره ی بعد

□□□



از خواب اصحاب کف بیدار شوید!

رضا نافی

قانونی آلمان است که علنا و با اجازه دولت آلمان منتشر می شوند، که البته بخش عمده آن از نشریات چپ آلمان انتخاب شده است. من نویسنده هیچ یک از این مقالات نیستم. که امیدوارم امثال ایشان تفاوت ترجمه و نوشته، مقاله و خبر و... را شناخته و از عهده تفکیک آنها از یکدیگر برآیند.

این “ حزب چپ ” نیز در بوندس تاگ – مجلس آلمان - 76 کرسی دارد و در برخی از ایالات آلمان، در حکومت های ایالتی حتی وزیر هم دارد. آلمان ها در رسانه ها و مجلس و نیز محافل خصوصی و اجتماعی خود در باره کشور خودشان و آنچه بنظرشان درست یا نادرست می آید هنوز می توانند با هم بحث و جدل می کنند و پشت سر این حزب چپ هم مثل دیگر احزاب چند میلیون نفر ایستاده اند. آیا این چند میلیون آلمانی هم باید “ تبعید ” شوند و به کره شمالی برون ؟ “ مسخره و عجیب ” نیست که یک نفر بلند شود از ایران بیاید به آلمان ، “ از مواهب اینجا استفاده کند ” و تازه به آنها ایراد بگیرد که چرا در کار مملکتشان “ فضولی ! ” می کنند و بخواهد آنها را به “ کره شمالی و کوبا ” بفرستد!

یک نکته “عجیب و مسخره “ دیگر هشدار ایشان است که خود را سخنگوی ! “مردم و روشنفکران ایران” نداشته و نوشته اند : “ بیدار شوید و بدانید که اگر به دنبال مخاطب هستید مردم و روشنفکران حال حاضر ایران مثل دوران جوانی شما، دیگر اسیر و جو گیر فضاي دهه چهل و پنجاه ایران نیستند .”

بدانید و به همفکران خود هم بگوئید : نخستین آموزش جنبش “چپ” در جهان و از جمله ایران آموختن و ترویج “نه” گفتن به ستم اجتماعی و ایستادن “متحد “ در برابر آن بوده و هست. یعنی مبارزه با گُرنش در برابر ستم و بله قربان گوئی در برابر ستمگر. کاری که شما، باستاند نوشته خودتان، مروج آن نیستید. ولی آن صدها هزاران ایرانی که امروز علیرغم داشتن تحصیلات عالیه و تخصص های گوناگون در سراسر جهان با رانندگی تاکسی یا مشاغل مشابه آن روزگار را بسختی می گذرانند شاگردان این مکتب سرکش هستند که باز هم علیرغم همه سختی ها می گویند “نه” و سر تسلیم فرود نمی آورند. و آنچه امروز در جامعه ایران شاهد آن هستیم نیز تبلور همین آموزه ی درخشان است که مروج آن “چپ ها ” بوده اند نه گُرنش گران .

بیدار شوید! ببینید و بدانید!

□□□

نظام شاهنشاهی گذشته است یا نیست و خواهان بازگشت آن نظام است یا خیر؟ دانستن آنهام چندان اهمیتی ندارد، زیرا بحثی که من می کنم یک بحث عمومی است و نه اختصاصی. این نوع تفکر ریشه در دوران سلطنت محمد رضا شاه دارد. او هم گفت: هرکه نمی خواهد پاسپورتش را بگیرد و برود. “ لابد از پاسخ تاریخ به این فرمان شاهنشاهی بی خبر نیستید! و آن تیتربزرگ روزنامه ها را هنوز در خاطر دارید که : “شاه رفت” و از اتفاق روزگار، امروز هم یکبار دیگر مردم ایران رسیده اند به سر همان دوراهی. یعنی دوراهی “رهبر” برود و مردم بریزند به خیابان و پاکوبی کنند. داستان “زنده باد زاپاتا” که امیدوارم ایشان حداقل فیلم آن را دیده باشد، در مملکت ما تکرار شده است. ایشان نوشته اند :

“واقعا عجیب و مسخره نیست که در قلب سرمایه داری بنشینید، از مواهب اون(آن) بهره مند بشید(بشوید) و بعد شدیدترین انتقادات رو (را) از اون (آن) بکنید؟” ایشان فراموش کرده اند که در این “ قلب سرمایه داری “یک “ چیزی “ وجود دارد بنام “قانون اساسی“. طبق این قانون اساسی “همه “ حتی “ رضا نافی “حق دارد هرجا خطائی و کمبودی و خلاقی دید بگوید و اگر توانست حتی با صدای بلند بگوید. تبلیغ هم بکند و دیگران را هم با خود همراه سازد. ولی بنظر این ایرانی محترم چنین کاری “مسخره و عجیب” است.

اجازه بدهید یاد آوری کنم آنچه که بنظر شما “مسخره و عجیب” می آید، یعنی بیان “انتقادات” پایه و اساس دموکراسی است، که محدودیت های بسیاری در سالهای اخیر در اروپا و بویژه آلمان برای آن قائل شده اند که این نیز از نتایج فروپاشی شوروی و کشورهای سوسیالیستی شرق اروپاست. دشمنان واقعی دموکراسی آنها هستند که خواستار: تایید و تکریم و تعظیم، بله قربان گوئی و خاک بوسی هستند. دموکراسی بدون بحث و جدل آزاد، بدون “شدید ترین انتقادات “ یعنی حکومت “ساواک” و “ وزارت اطلاعات” و “وین” و “کهریزک“. خطاب به آنها که خود را پشت نقاب آزادی و دموکراسی پنهان می سازند و سکوت و بله قربانگوئی را ترویج می کنند باید گفت: “سکوت “ دشمن دموکراسی است.

اما نکته اساسی این است که ایشان در واقع مخالف قانون اساسی آلمان است و ایرادش در حقیقت به نظام دموکراسی آلمان است . چون تقریبا تمام مطالبی که من در وبلاگ خود “ آینده ما “ منتشر کرده ام ترجمه از مطبوعات

به جمهوری سوسیالیستی بلاروس رفته اند همه می خواهند بیایند کنار ایشان و امثال ایشان مثلا در آلمان؟

همین بحث ها در سالهای بسیار دور، سالهایی که به نوجوانی من و آمدن برای تحصیل به آلمان باز می گردد و نه اکنون که بازنشسته دولت آلمان هستم – حدود دو دهه پیش از انقلاب ایران- هم مطرح بود و با فروپاشی اتحاد شوروی و از هم پاشیدن اردوگاه سوسیالیسم میترکان همین بحث ها، در آن سالها که در کنفدراسیون دانشجویی متمرکز بودند، تازه فهمیده اند پایان جنگ سرد چه ضربه هولناکی به بشریت بود. من نمی گویم آن نظام در درون خودش مشکلات و ضعف های بسیار جدی نداشت. خیر! داشت، اما بخشی از آنچه امروز در کشورهای سرمایه داری بر سر مردم می آید، نتیجه برداشته شدن همان فشاری است که بدلیل قراردادهای اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی، به کشورهای سرمایه داری تحمیل شده بود. آن فشارها باعث بسیاری از خدمات اجتماعی در کشورهایی نظیر آلمان، هلند، سوئد و تقریبا تمام کشورهای اروپائی شده بود که همه آنها را در 20 سال گذشته پس گرفته اند. شاید ایشان وامثال ایشان دوران دو آلمان و بویژه دو برلین را ندیده و بخاطر نداشته باشند، اما من شخصا شاهد بودم که برلین غربی را بهشت اجتماعی کرده بودند تاریقیی باشد در برابر برلین شرقی. و حالا همین شهر، یعنی برلین در صدر شهرهای ورشکسته آلمان قرار دارد. شمار بیکاران آن بیش از هر شهر دیگر آلمان است. کوچ و آوارگی مردم از برلین به جنوب آلمان برای تامین زندگی و پیدا کردن کار و شغل.... زبانزد آلمان هاست. آخرین نظرسنجی از مردم بخش شرقی برلین حاکی از همان نوستالژی است که انتقاد کننده به من از آن سخن گفته اند. یعنی آرزوی بازگشت به دوران آلمان دمکراتیک در بخش شرقی آلمان.

اشپینگل آنلین، که قطعا یک نشریه سوسیالیستی نیست، در 15.03.2010 گزارش داد : طبق نظر خواهی موسسه آمار گیری امنید : از نظر 72% از مردم غرب و 80% از مردم شرق آلمان زندگی در یک کشور سوسیالیستی...پذیرفتنی است. 23 % از شرقی ها و 24% از غربی ها می گویند: “ بعضی اوقات آرزو می کنیم که ایکاش دیوار هنوز بود “. (آینده ما: “از طلا گشتن پشیمان گشته ، ما را مس کنید .)

من نمی دانم نویسنده این پیام از وابستگان به

خواننده ای “ بعنوان یک ایرانی “ از من انتقاد کرده که چرا هنوز از خواب اصحاب کف بیدار نشده ام؟”

و دلیل آورده که: شوروی سقوط کرده ولی هنوز متاسفانه نوستالژی کمونیسم شما رو(را) رها نکرده. شما که عشق به لنین و استالین در وجودتون(وجودتان) هست چرا به غرب کثیف پناهنده شدید؟ چرا به کره شمالی و یا نزد رفیق کاسترو نمیرید؟ ظاهرا مرگ خوب است اما برای همسایه! واقعا عجیب و مسخره نیست که در قلب سرمایه داری بنشینید، از مواهب اون بهره مند بشید(بشوید) و بعد شدیدترین انتقادات رو (را) از اون (آن) بکنید؟ اگر از کاپیتالیسم متفرد به عنوان يك ایرانی چرا میهمانی جهان سرمایه داری رو(را) رها نمی کنید؟ بیدار شوید و بدانید که اگر به دنبال مخاطب هستید مردم و روشنفکرای حال حاضر ایران مثل دوران جوانی شما دیگر اسیر و جو گیر فضاي دهه چهل و پنجاه ایران نیستند.”

با این استدلال روشن می شود که من به تنهایی مورد خطاب ایشان نیستم، بلکه روی سخن ایشان با همه منتقدین نظام سرمایه داری است.

بی بی سی که قطعا نمی توان گفت گرفتار “نوستالژی کمونیسم” است در نوامبر 2009 خبر داد طبق یک نظری خواهی بین المللی که مبتکرش خود بی بی سی بوده فقط 11% از پرسش شوندگان در 27 کشور جهان، نظام سرمایه داری را درست می دانند (یکی از ناشران این خبر هم اشپینگل آنلین بود - آینده ما 9 نوامبر 2009) . حتی در خود آمریکا فقط 25 % با نظام سرمایه داری موافقت.

ایشان از من پرسیده اند: “چرا به کره شمالی و یا نزد رفیق کاسترو نمیرید ؟”

با توصیه شما، از آن 11% که بگذریم ، من و آن 89% باقیمانده باید راهی کوبا و کره شمالی بشویم؟ و بقیه کره زمین را هم بسپاریم بدست شما و آن 11% ؟

مگر هر کس مثلا در فرانسه و یا آلمان و یا هر کشور دیگر سرمایه داری و حتی در خود امریکا از سیستم ناراضی است رفته و یا باید برود کوبا؟ این چه شیوه تفکر و استدلال است؟ و مگر آن کشورها حیاط خلوت ناراضی های نظام سرمایه داری اند؟

من نمیدانم امثال ایشان از مهاجرت چه برداشت و شناختی دارند و مثلا اگر اردوگاه سوسیالیسم نپاشیده بود، باز هم مهاجرین ایرانی به غرب کوچ می کردند؟ و یا اکنون که نزدیک به 8 هزار ایرانی از ایران برای تحصیل به جمهوری اوکراین رفته اند و یا نزدیک به دو برابر این

آدرس تماس با روشننگر:

rowshngar1@yahoo.com

در پادشاهی خمر، در چامپا و آنام توفیق کمتری یافتند و علی رغم لشکرکشی های ویران کننده شان نتوانستند در محل باقی بمانند. آنها ارتش ۳۰۰ هزار نفری کره را که از بسیج همه ی مردم این سرزمین، از ۱۶ تا ۶۰ ساله، تشکیل شده بود در هم شکستند و ده سال طول کشید تا موفق شوند، با کشتار و اعمال فجیع ترین جنایت ها، نبردهای چریکی و مقاومت ملی را بخوابانند.

با سقوط سلسله ی کین در ۱۲۳۴، در شمال چین که قطعی و طاعون با تلفات یک میلیونی به ویرانه تبدیل کرده بود، مغول ها به سمت جنوب سرازیر شدند و به امپراتوری سونگ که پر جمعیت ترین نقطه ی زمین و مهد ملی گرایی و فرهنگ چین به شمار می آمد یورش بردند. ده ها سال طول کشید تا آنها، با روش های مرسوم خود، خیل شهرهای بزرگ را از پا در آورند و با مشت های آهنین تمام چین را متحد ساخته، سلسله ی یوان را که نزدیک به یک سده قدرت را در دست داشت (۱۲۷۹-۱۳۶۷) تأسیس کنند.

اما این سلسله هرگز مورد قبول مردم واقع نشد. ملت چین که جمعیت اش، در طول ۷۵ سال جنگ، از ۱۰۰ میلیون به ۶۰ میلیون تقلیل یافته بود، در شورش دائمی به سر می برد. تا آن که سر انجام، پس از سال ها نبرد خونین چریکی، یکی از همین قیام ها، به سرکردگی راهبی خلع لباس شده که چوپانی بود به نام ژو یوانگ ژانگ، آنها را فراری داد. این مرد خود را امپراتور نامید و سلسله ی مینگ را که سه سده حکومت کرد بنیان نهاد. سی سال نخست سلطنت اش یکی از ظالمانه ترین و خونبار ترین دوره های تاریخ چین به شمار می آید.

در حالی که چنگیزخانیاں در مناقشات مداوم، دسیسه، خیانت و کشتن مدعیان سلطنت درگیر و دچار اضمحلال بودند، قبایل چادرنشین و سوارکاران ترک تیمور لنگ آسیا را در نورددیدند. تیمور لنگ، این سوارکار آخر زمان، در مسیری قدم می گذاشت که بلای آسمانی دیگری برایش ترسیم کرده بود: طاعون کبیر. از استپ های شمال کریمه در ۱۳۴۷ کار خود را آغاز کرد و به دریای سیاه رسید، بعد هم تمام دریای مدیترانه، بیزانس، سوریه، مصر، آفریقای شمالی، اروپای غربی، اسپانیا، ایتالیا، فرانسه در بحبوحه ی جنگ صد ساله اش... طی دو سال، بین یک سوم تا نیمی از جمعیت بلا دیده سر به نیست شد. در مدت ۳۵ سال، تیمور لنگ، این بزرگ استاد دغل کاری و خیانت که خود را از اعقاب مغولان می دانست، آثاری در شان آنها از خود بر جا گذاشت و حتا، در کشتار و خرابی، از آنها پیشی گرفت. او توحش مغولان را با تعصب مذهبی رزمندگان طریقت اسلامی، هر چند بیشترین تعداد قربانیان اش را میلیون ها مسلمان (لابد ناخالص) تشکیل می دادند، در هم آمیخته بود. به نوبت ایران، قفقاز و روسیه، هند، سوریه، امپراتوری عثمانی بژازت («آیا شاهزاده ای چون تو می تواند در برابر ما عرض اندام کند؟») یکی پس از دیگری ویران

شدند: مردم را کشتار کردند، شهرها را سوزاندند، روستاها، زراعت ها، شبکه های آبرسانی به بیابان مبدل شدند. دغدغه ی اشغال و بهره برداری از سرزمین های گشوده شده در کار نبود. تنها هدف نابود کردن بود، در پی نبرد تا دم مرگ میان چادرنشینان و مردم ساکن، میان سواره نظام و پیاده ها. اما «گله ای از گوساله ها و کره اسب ها در برابر ببرها و دسته گرگ ها چه کاری از دست شان ساخته بود؟»

تیموریان علیه مردم غیر نظامی از همان روش های مغول ها استفاده می کردند. مگر به هر دوی آنها این رسالت الهی واگذار نشده بود که از راه جنگ، صلح جهانی را تحت اقتدار انحصاری خود برقرار کنند؟

ده ها هزار اسیر به دنبال خود می کشانند و آنها را مانند چهارپایان به برده فروشان می فروختند یا در مواقعی که دست و پا گیر می شدند سر به نیست شان می کردند (تیمور لنگ، در یک نوبت، ۱۰۰ هزار اسیر را کنار دروازه های دهلی کشت) ؛ یا از آنها در ابعاد کلان به عنوان سپر انسانی و گوشت قربانی استفاده می کردند. آنها را بی سلاح به پیشواز قوای دشمن می فرستادند تا ضربه اولیه ی حمله دشمن گرفته شود؛ یا آنها را وادار به هجوم به باروهای شهرهای محاصره شده می کردند و آنها، در امواج پیایی، مجبور بودند از روی جنازه ی یکدیگر عبور کنند. در صف های ده ها هزار نفری، صنعت گران، زنان و پسران کم سن و سال را که جزئی از غنایم بودند، در راه پیمایی های مرگبار و بی پایان، در جاده های پوشیده از جنازه، رهسپار تبعید می کردند. و به این ترتیب، در همه جا، وحشتی غیر قابل توصیف می پراکنند. وحشتی که با هزاران شایعه در باره ی ددصفتی، شکست ناپذیری، عاری بودن از هر گونه احساس انسانی مهاجمان، که خود متجاوزان هم به آنها دامن می زدند، تشدید می شد و هر گونه اراده ی مقاومت را از مردم سلب می کرد. ابن الاثیر تاریخدان چنین نقل می کند که «یک روز تک سوار ی مغول وارد دهی می شود و یک به یک، همه ی ساکنان آن جا را به قتل می رساند، بی آن که کسی به مقاومت بیاندیشد. روزی دیگر، مغولی بی سلاح فردی را که تسلیم اش شده بود به روی زمین می خواباند و از حرکت منع می کند. به جستجوی شمشیر شتافته، در بازگشت او را به قتل می رساند(۸).»

آیا باز هم باید نوحه سر دهیم و از کشتار «مردان و زنان، پیران و جوانان، کهن سالان صد ساله و نوزادان شیرخواره» سخن بگوییم یا از هفته ها میگساری و عیاشی در شهرهای غارت شده و بعد سوزانده شده، از غنائم «طلا، نقره، یاقوت، مروارید، پسران و جوانان خوش سیما» در هرات، سبزوار، زرنج، قندهار، شیراز، اصفهان، بغداد، مسکو، ولادیمیر، موجانیسک، آستاراخان، سرایی، لاهور، مولتان، دهلی، الپ قومس، بعلبک، دمشق، بروس، اسمیرن...؟

یا به تخصص های تیموریان بسنده کنیم؟ که رایج ترین شان ساختن تل ها و مناره هایی از کله های آدم بود (۹۰ هزار سر در بغداد، ۷۰ هزار در

اصفهان، ۱۰۰ هزار در دهلی، ... به عنوان بالاترین ارقام در رده بندی شان)؛ آن جا که کفار آماج شان بود: هزاران هندویی که زنده سر بریدند، مسیحیانی که پیش از سربردن، دست و پایشان را قطع کردند یا زنده به گور می کردند (۴۰۰۰ ارمنی در آناتولی)، یا در کلیساهای شان زنده زنده می سوزاندند.

دل ما می خواهد خود را متقاعد سازیم که همه ی این فجایع را تنها ملت های بربر و عقب مانده و متعلق به عصری سپری شده می توانستند مرتکب شوند. اما نباید فراموش کرد که در دوران تاخت و تاز چنگیزخانیاں، شوالیه های مسیحی خالص و بی باک صلیبی به گونه ای دیگر رفتار نمی کردند. به عنوان مثال، ریچارد شیردل مهربان، این قهرمان راستین کارتونی در افسانه ی مردمی، اگره نداشت از این که آویزه ای از کله های دشمنان بر گردن اسبش ببویزد. خود او، بی لحظه ای درنگ، بر کشتار ۵۰۰۰ زندانی سرازرن [مسلمان] در اغرا نظارت کرد و بر خلاف تعهداتش فرمان داد آنها را سر ببرند.

و نباید چشم هابمان را ببندیم و نینیم که کمی بعد مسیحت اروپا، در کلیت خود، همین راه را، با روش ها و پیامدهایی به همان اندازه دهشتناک، تعقیب خواهد کرد و از سده ی ۱۶ تا ۲۰، با درگیر شدن در جنگ های بی رحمانه مذهبی، دعوا بر سر تاج و تخت یا نزاع های ملی گرایانه، مجموعه ی کره زمین را ویران کرده، به کشتار، تبعید، بردگی، انقیاد و استثمار خلق ها در آمریکا، آفریقا، آسیا و اقیانوسیه خواهد پرداخت. رسالت و کوله بار انسان سفید پوست، به نام خدا و تمدن.

زیر نویس ها

این مقاله در شماره اخیر نشریه *Manière de voir* چاپ شده است و از جمله مقالات ماه اوت نمی باشد

۱- اریک ژ. هابس بام Eric J. Hobsbawm عصر غایت ها، نشر کمپلکس- لوموند دیپلماتیک پاریس ۱۹۹۹.

۲- گاستون بوتول Gaston Bouthoul، جنگ ها، مبانی جنگ شناسی. نشر پایو، پاریس ۱۹۵۱.

۳- دست کم تا میانه ی سده ی ۱۹ و پیش از آن که رشد جمعیت و مهاجرت روستاییان تا پایان هزاره آن را تا ۵۰ در صد کاهش دهد.

۴- ۳ میلیون کشته در کره، از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، ۳.۵ میلیون در هندوچین و ویتنام از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵، ۲ میلیون در الجزایر از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲. ۵- حدود ۱۰ میلیارد نفر در قرن بیستم زندگی کرده اند.

۶- از جمله نگاه کنید به «Deutéronome»

۷- منابعی در باره این دوره: رنه گروسه René Grousset، امپراتوری استپ ها، پایو، پاریس، تجدید چاپ ۲۰۰۳؛ و ژان پل رو Jean-Paul Roux، تاریخ امپراتوری مغول، فایار، پاریس ۱۹۹۳.

۸- به نقل از ژان پل رو در منبع فوق

□□□

با سلام به خدمت شما آقای ستوده

من تمام و کمال در کنار شما هستم. لطفا هر کاری که داشتید مرا در جریان آن قرار دهید و وظایفی که به

من محول میشود را به من ابلاغ بفرمایید. امید وارم سهم کوچکی در این مبارزه ایفا کرده باشم. ضمنا بنده سئولات و پیشنهادات زیادی در مورد نحوه طرح مسایل چه در زمینه سوسیالیسم و چه برنامه های شما درباره دین علی الخصوص اسلام دارم.

راستی میخوام یک سؤال را قبل از همه چیز از شما بپرسم آیا اگر موضع ما بر حق بوده ولی هنوز به آن دست نیافته باشیم آیا برای رسیدن به آن میتوان فرصت طلبی کرد و اپورتونیست بود؟

آقای ستوده من نه منظورم شمايید ونه قصد محاکمه شما را دارم این فقط یک سؤال شخصی از کسی است که بسیار عقایدش را به خودم نزدیک مبینم.

و دوست دارم بدانم او راجع به این مسئله چه فکر میکند .

من از ستایش و مدح کردن اشخاص متنفرم اما تشکر و قدر دانی چیز دیگریست از طرفی معذرت و از طرفی ممنون اولی به خاطر اینکه من ایران نشین که امکان خرید کتاب هایتان را ندارم ناچارا همه را دانلود کردم بنابراین شرمنده ام ولی برای جبران، کتاب زن سکس در تاریخ و تاریخ گفته نشده اسلام را به خواهرانم پیشنهاد کردم که بخوانند وخودم برایشان روشنگری کردم. چنان انقلابی در آنان ایجاد شد که آنان نیز ان کتاب را به دوستان هم جنسشان پیشنهاد کردند که بخوانند. فکر کنم با این کار جبران ان سرقت را کرده باشم. به قول اخوند ها صدقه براتون دادم شوخی کردم. دیگه مزاحمتون نمیشم .

با سپاس

بی صبرانه منتظر همکاری با شما هستم.

دوست عزیز،

قبل از هر چیز از حسن نظر و احساسات پاک و صادقانه شما متشکرم. تبدیل فایل های گفتاری به نوشتاری فوری ترین کاریست که در حال حاضر به آن نیاز است که در این مورد اقدام و برایتان خواهیم فرستاد. اگر نظراتتان را در مورد برنامه ها بما بگوئید بی نهایت متشکر شده و از آنها استفاده خواهیم کرد. خوشحالم از اینکه کتابهای من اثر گذار بوده و از شما بخاطر معرفی و نشر آنها سپاسگزارم. و اما در مورد اپورتونیسم من فکر می کنم در هر شرایطی غیر اصولی و زیانبار است و باید کاملا از آن فاصله گرفت. هیچ چیز در مبارزه به اندازه ایستادن بر روی اصول و عمل کردن مصرانه طبق برنامه ی عمل از قبل تعیین شده نیست که کاملا با حرکات اپورتونیستی و فرصت طلبانه مغایرت کامل دارد. دستت را از دور میفشارم و برای شما و همه یاران امید پیروزی دارم

سپاسک ستوده

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

برای سهیلا، بی پناه ترین زن!

مراسم یادبود قیام ۱۸ تیر ۱۳۷۸



تظاهرات دانشجویان ایران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ یکی از مهمترین جنبش‌های دموکراسی خواهانه تاریخ معاصر ایران است. در این روز به دنبال یک تظاهرات مسالمت آمیز علیه بسته شدن روزنامه اصلاح طلب سلام، مأموران پلیس وعناصر لباس شخصی وابسته به جناح محافظه کار، گروه‌های فشار اسلامی، و واحدهای مخصوص وزارت اطلاعات به دانشجویان حمله کردند. بدنبال این وقایع بسیاری از دانشجویان کشته، ناپدید و زخمی شدند.

به مناسبت یازدهمین سالگرد وقایع ۱۸ تیر، برای اولین بار در کانادا، به یاد تمامی شهیدان آن رویداد بزرگ مخصوصاً شهید اکبر محمدی، رهبر دانشجویان قیام ۱۸ تیر ۱۳۷۸ ایران، جمعی از دانشجویان ایرانی دانشگاه‌های تورنتو مراسم یادبودی را برگزار میکنند.

Date: Friday, July 9,

تاریخ: 2010

زمان: 5:00pm - 9:00pm

University of Toronto
(Medical Sciences Building)
مکان:

Street: 1 king's college road
Toronto, ON

جهت اطلاعات بیشتر با شماره تلفن

های زیر تماس بگیرید:

416_616_3128

416_435_1020

شده، کدام حس عدالت طلبی کجای نظام قضایی ما را اقناع می کند و پاسخ می گوید. آیا سهیلا قدیری شهروند دارنده شناسنامه کشور ایران به خاطر محرومیت و فلاکتی که کشید و نقل آن، اشک همگان را در دادگاه درآورد باید غرامت دریافت می کرد یا حکم اعدام. يك هفتادمیلیونیوم درآمد‌های نفتی ایران که بالغ بر 735 میلیارد دلار می شود معادل 10 هزار و پانصد دلار یا 10 میلیون و 500 هزار تومان می شود. سهم سهیلا به عنوان عضوی از جامعه 70 میلیونی ایران با يك حساب سرانگشتی 10500 دلار یا 10 میلیون و 500 هزار تومان می شود. در شرایطی که بسیاری از اقشار جامعه ایران با تحصیل در آموزش و پرورش و تحصیلات دانشگاهی مجانی و با دریافت یارانه های بهداشتی، غذایی و دارویی بسیار بیشتر از 10500 دلار از سهم درآمد نفتی تسهیلات دریافت کرده اند، سهیلا به عنوان شهروند جامعه ایران هیچ گاه امکان بهره مندی از هیچ تسهیلات دولتی و ملی را نداشت. به همین لحاظ سهیلا به عنوان کسی که نتوانست از هیچ امکاناتی بهره مند شود، باید حداقل 10 میلیون و 500 هزار تومان سهم خود را از درآمد‌های نفتی 30 سال گذشته دریافت می کرد. و نیز به خاطر محرومیت هایی که به آن دچار شد و عقب ماندگی و عقب افتادگی مضاعفی را بر او تحمیل کرد، مبالغ دیگری را نیز باید به عنوان خسارت دریافت می کرد. به این ترتیب سهیلا با داشتن 10 میلیون و 500 هزار تومان امکان آن را داشت تا اتاقی را اجاره کند، کار شرافتمندانه یی را بیابد و شب ها از گرسنگی و زمستان ها از سرما به خود نلرزد. شاید او می توانست خانواده یی تشکیل دهد و لذت مادر شدن و همسر بودن را تجربه می کرد و نیز فرصت می یافت به جای کشتن فرزند دلبندهش با شیرین زبانی و شیطنت های کودکانه او آرامش یابد. اما سهیلا به جای آرامش خانواده و همسر و فرزند، در فشار حلقه طناب دار آرام گرفت. حداقل او دیگر گرسنگی نمی کشد، از سرما به خود نمی لرزد و نگاه های هرزه را تحمل نمی کند.

کشاند و پس از دو سال مادرش نیز به سرنوشت مشابهی دچار شد. اعدام بی پناه ترین زن این سوال را مطرح می کند که گناه ولگردی و هرزگی يك انسان فقیر و بی پناه و راه گم کرده بزرگ تر است یا گناه جامعه ثروتمندی که برای فنا نشدن امثال سهیلا اقدامی نمی کند. قبح فسق و فجور سهیلا زشت تر است یا اینکه کسی در مناطق شمال تهران از شدت گرسنگی به تن فروشی روی آورد. و در نهایت وجود امثال سهیلاي ولگرد و قاتل برای يك جامعه پرادعا و پر از مراسم پرریخت و پاش زشت تر است یا بی تفاوتی نسبت به اینکه در لابه لای کوچه پس کوچه های حوالی میدان تجریش، انسانی در اثر سرمای دي و بهمن چنان به خود بلرزد که برای نمردن از سرما و گرم شدن، هر شب را در خانه یی سپری کند. حال که از فقر و بی پناهی و به تعبیر برخی، استضعاف امثال سهیلا احساس گناه نکردیم، از گرسنه ماندن او در خیابان های پر از رستوران تجریش شرمنده نشدیم، و از اینکه جایی را نداشته تا شب های زمستان را در آن سپری کند. فرجام سهیلا قدیری و کودک پنج روزه اش ثمره نظام سرمایه داری حار و يك ظلم غدار اجتماعی در ایران است که برای سر و سامان و پناه دادن به امثال سهیلا چاره یی نیندیشیده. اگر نگاه سنتی خشن و بی عاطفه سیاه و سفید جامعه خود را به تجربه دیگر جوامع متوجه کنیم، درمی یابیم بسیاری از کشورها راه حل هایی را تجربه کرده اند. کشورهای اروپایی مراکزی را دایر کرده اند که هدف از سازماندهی آن پناه دادن به کسانی است که برای مدت کوتاهی یا اساساً سرپناهی ندارند و بدون سرپناه فنا می شوند. حتی در کشور ثروتمندی اروپایی زناني که در اثر اختلاف خانوادگی از خانه فراری می شوند به مکان های تعریف شده یی هدایت می شوند تا آرامش بیابند و به زندگی عادی بازگردند. برای جامعه یی که مفتخر است هرساله در مراسم و مناسبت ها تعداد دیگ های بار گذاشته شده صدتا صدتا اضافه می شود و بسیاری از نهادها با یکدیگر رقابت می کنند، تامین زندگی دو هزار یا پنج هزار نفر امثال سهیلا هزینه و سازماندهی کمرشکنی محسوب نمی شود. اعدام امثال سهیلا به عنوان نماینده فقیرترین اقشار آسیب پذیر که از یکی از دورافتاده ترین شهرهای غرب کشور به تهران پرتاب

سهیلا قدیری تنهاترین و بی پناه ترین زنی که زندان های کشور تاکنون به خود دیده، دیروز اعدام شد. نه کسی را داشت که برای اعدام نشدنش به دادستان التماس کند و نه حتی بیرون در زندان اوین کسی منتظر بود تا انجام اعدام را به اطلاعش برسانند. کسی بدن بی جان او را تحویل نمی گیرد و هیچ یاد بودی به خاطر او برگزار نمی شود.

سهیلا قدیری تنهاترین و بی پناه ترین زنی که زندان های کشور تاکنون به خود دیده، دیروز اعدام شد. نه کسی را داشت که برای اعدام نشدنش به دادستان التماس کند و نه حتی بیرون در زندان اوین کسی منتظر بود تا انجام اعدام را به اطلاعش برسانند. کسی بدن بی جان او را تحویل نمی گیرد و هیچ یادبودی به خاطر او برگزار نمی شود. از همه درآمد‌های نفتی کشور فقط چند متر طناب نصیب گردن او شد و از 70 میلیون جمعیت ایران تنها کسی که به او محبت کرد، جلادی بود که دلش آمد صندلی را از زیر پای سهیلا بکشد و به 16 سال بی پناهی و فقر و آوارگی او پایان دهد و او را آزادیا کرد که مامن زجرکشیدگان و بی پناهان و راه به جایی نبردگان است. سهیلا 16 سال پیش از خانه فرار کرد و میهمان پارک های میدان تجریش شد. حال او يك دختر شهرستانی یا دهاتی با لهجه کردی و لباس هایی بود که به سادگی می شد دریافت به شمال تهران تعلق ندارد و از اینجا بود که میهمان ثابت گرسنگی و سرمای زمستان و گرمای تابستان و نگاه کثیف و هرزه رهگذران شد. پس از سال ها آوارگی در حالی که فرزند ناخواسته یی را حمل می کرد، از سوي پلیس دستگیر شد و برای اولین بار در زیر سقف بازداشتگاه احساس خانه و مامن داشتن را تجربه کرد. به گفته خودش کودک پنج روزه اش را کشت چون تحمل سختی و گرسنگی و آوارگی کشیدن فرزند دلبندهش را نداشت. وقتی وکیل در جلسه دادگاه از او می خواهد که بگوید «دچار جنون شده بودم فرزندم را کشتم»، زیر بار نفرت و باز تاکید کرد من عاشق کودکم بودم زیرا به غیر از او کسی را نداشتم ولي نمی خواستم فرزند يك مرد معتاد و يك زن ولگرد بی پناه به روزگار من دچار شود. منطق زن فقیری که در دادگاه تکرار می کرد من روی سنگفرش های خیابان و زیر باران بزرگ شده ام، آن کودک بی پناه تر از مادرش را به کام مرگ

Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!



**WALTER FOX
& ASSOCIATES
BARRISTERS**

Sayeh Hussan, B.A. LL.B
Walter Fox B.A., LL.B
CRIMINAL LAW SINCE 1967

The Sherman Centre — Richmond Tower
Suite 312, 100 Richmond Street West
Toronto, Ontario M5H 3K6

Ph: 416-363-9238
Fx: 416-363-9230
foxoffice@justlaw.ca

شما میتوانید با وکیل فارسی زبان مشاوره کنید.



Vancouver
Toronto
Ottawa
St. John

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

- خدمات و کرایه سیستم صوتی
- عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
- XBOX 360 & Ps3
- تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن
- LCD projector, Camera & Sound Systems Rental





تلفن های تماس:

(416) 759-3396
(416) 471-7138

بابک یزدی
جنب پلازای ایرانیان

6061 Yonge St Suit: 1004
Website: www.advancedcomputer.info
Email: advanced.computer@live.com
or babakyazdi@yahoo.com

راهکارهای تاریخ

ما کجای تاریخ ایستاده ایم و به کدام سو باید برویم؟

سیامک ستوده

برای خرید با شماره و ای میل زیر تماس بگیرید

905-237-6661

Rowshangar1@yahoo.com

سرای بامداد، پگاه (تورنتو)، طپش (مونترال)،

شرکت کتاب (لس آنجلس)

بها: ده دلار



ما در آستانه ی چنان انقلاب عظیمی قرار گرفته ایم که اگر ناممکن ترین افق ها را هم در برابر خود قراردهد، از انرژی و نیروی لازم برای دست یافتن به آن ها برخوردار خواهد بود. این انرژی از ابعاد عظیم و غیر قابل باور جنایات و سرکوب هائی برمی خیزد که طی 30 سال توسط جانی ترین جمهوری ی تاریخ و یک حکومت سیاه مذهبی بر توده های مردم اعمال شده است. لازمه ی این کار البته آنست که توده های کارگر و زحمتکش که نیروی محرکه ی اصلی ی این انقلاب را تشکیل می دهند، نسبت به این افق ها و رابطه ی تنگاتنگی که تحقق آنها باارزوها و خواست های پایه ای شان دارد، روشن و آگاه گردند. اینکه آیا نیروها و عناصر پیشرو قادر به انجام این کار شگرف خواهند شد یا نه، به آینده مربوط است. اما آنچه راکه از هم اکنون و با قاطعیت میتوان پیش بینی کرد آنست که این افق ها تا چه حد و تا کجا توسط انقلاب آتی گشوده و فتح خواهند شد، دقیقاً بستگی به ژرفای آگاهی و وقوف خود آنها، یعنی توده های انقلاب کننده، باین افق ها خواهد داشت. آگاهی همینکه به میان توده ها برود به نیروی مادی برای تحقق خود مبدل خواهد شد.